





کتابخانه مجلس شورای ملی

نام کتاب: تاریخ دولت شاهنشاهی

مؤلف: نابز

موضوع: تاریخ

شماره: ۲۱۱۷

بازرسی شد: [مهر]

۳-۱۳۱۱

۲۹۲۸

۱۳۰۲

۱۲۹۲۳

۳۲۸۵

کتابخانه

۲۹۸۳



کتابخانه مجلس شورای ملی
موسسه تخصصی - تاریخ و هنر
موزه ملی
موسسه ملی
شماره ۳۱۱۷
بازرسی شد
۱۳۹۳
۲۲۸۴

کتابخانه
۲۲۸۴

بازرسی شد
۲۲-۲۷

بازدید شد
۱۳۸۱

بازدید شد
۱۳۸۱

بصره و بغداد و رقه و موصل و دیار بکر متصرف بودند و در بستان بده و کمه (۵۴)
و صنعا و زید را داشتند و ترانسیدانی و افلاق و بغداد و را کوز
چهار ایالت خراج گذار بودند این مملکت وسیع در اروپا و آسیا و فرات
بر ممالک و ویالات چندین نفر از ایشان و بخششان و قاصده و پراوران
و دالیان و پرنسها حاکم داشت

باب چهل و نهم

جبرئیل سلطان محمد ثالث قتل برادران سلطان غزلستان پاشی صدر اعظم
شوریدن سپهیان در اسامبول است و دو تحریک کنند و ابراهیم قتل
فرنا دپاشا وورش مجارستان و افلاق و خمرکان غزل مرگ کنند
سلطان والده و سعد الدین شمش از لول جنگ کریس نفهم منجور
صدر اعظم ورود محمد به اسامبول سفارت ایران سفری
اروپائی قرم شکری ۱۵۹۷ غزل ابراهیم صدر اعظم
قتل جانین او حسن پاشا گرفتن دشمنان را محاصره افان
و کرکوش و اردن شکست حافظ پاشا کشتن طوطی صفت
ابراهیم تسخیر کردن دشمنان پاپا و کانیشارا روابط دوستانه با
والده و وزیرانش قتل خیرای یهودیه فوت سعد الدین و باقی

کتابخانه
مجلس شورای ملی
۱۸۷۱

(۵۴)

مواشی رسم عادت تغییر ناپذیری که از عهد سلطان محمد اول برقرار شده است
 میاید فوت یک سلطان را با خبر جلوس جشن آورد یک وقت شاد واده
 ضایق نمود لهذا فوت سلطان را نهان داشتند و وقتی سلطان محمد از خانه
 به اسلامبول رسید و بعد از این دیگر در دولت عثمانی محتاج به نهان داشتن این
 نخواهد شد زیرا که سلطان محمد ثالث آخرین ولیعهدی است که در حیات پدر
 ب حکومت ولایات مامور شده در فوت او از پای تخت و تصاحب تخت
 دو خواهر بود در آن وقت سلطان محمد از کوشه از نوای حرم قدم بر فراز تخت گذاشته
 مشغول سلطنت خواهند کردید بدون اینکه قبل از رسیدن وقت در موافق
 تنفس نموده در یک از ولایات مملکت مشغول باشد یا کرده از قواعد اداره مملکت و
 نگه داری نوکرو عیثی تحت تجربه حاصل کرده میرانی بدست آورده باشند
 محبوقی و ندیکه که بعد از این سلطان و ولده همشان خواهد شد فوت مراد را
 بطوری نهان داشت که در این مملکت نکریدند و بوستانخی باقی گذار
 برای سندن خبر بخت پس فرستاده بود در چهار روز به نرسید و سلطان محمد در آن یک در
 رفتن زیاده عجله نایب داشت روز بعد از دیدن کاغذ مادر با سلطان رسید چنان که از
 کشتی پروان آمده داخل کوکب بازید کردید یکبار توپ های سرای چایان
 عمومی در کوچه و بازار خبر فوت مراد سیم و جلوس محمد ثالث را در شهر منتشر شد
 همه ایمان و ارکان و وزرا از برای اظهار کوی و شکوه که خود را بخت سلطان کردند
 نقش سلطان مراد را با جلوس احمدی که رسم بود حرکت داده در مسجد سیم در پهنی
 سلطان سیم مدفون شد و نماز سلطان را بواسطه میل فرما داشت

قیمت

(۵۵)

قیمت تمام خواجهدالدین معلم سنجو است بگذار در بوستان زاده یعنی مسجد خود را بر سر
 و نماز را بجای آورد لیکن کینه منور از برای این کار در دل بگرفت از خبر فوت
 اولاد سلطان مراد پست و محبت نفرد و در پست نفرد سپید از اوجیات در آن
 و مواشی قانون معمولی دولت بعد از آنکه از دفن سلطان فارغ شدند نوزده نفر را
 اورا به قتل رسانیدند چهار نفر از آنها در جانی و خوشی از می ایستادی
 کرده با تمام قوای و نانی معلم در تحصیل علوم عالیست تاج و تخت شده بودند بلکه
 از برای اینکه چالش و کوشش نمالند و لغزین آن بدبخت با را کسی مطلع نشود و غیره
 آنها را از لای های سرای تبار دادند در میان آن نوزده نفر شاهزاده سلطان
 مصطفی در علوم ادب و شعر هم رقی پیدا کرده بود چون خبر فوت پدر را بشنید
 بر مرکب خود یقین حاصل کرده پات چند در مرثیه خود بخت پس از قتل
 بنده لغز از کینزان آنها که حمل داشتند بعد را بریدند از آن خشتند با بخت نای
 نوزده جوان را که با تل و منسبها مزین کرده بودند با جلال تمام حمل کردند
 و در پهنی مدفون سلطان مراد که پست و چهره ساعت بود مدفون شد
 بودند و دفن نمودند و پست هفت نفر و دخترهای سلطان مراد همه کینه ناکوس سفید با چای
 قد اخ تون و کو تاه قاتمان و لالان با همه اشخاصی که بواسطه نهانت و لغزینی
 داشتند سلطنت سلطان مراد را منقوش و لغز کرده بودند از سرای جدید
 پروان رفته در سرای قدیم منزل گرفتند برادر دایه سلطان محمد که لنگر
 نام داشت و در کتاب سلطان از نامه آمده بود بشن و وزارت ذیل گردید
 نواز معلم سلطان وفات کرده بود و خواجهدالدین بجای او قرار گردید و بر سر کار

(ع ۵۷) جانها که بموضع خواهرش از قتل نجات یافته در قلعه پندی قلعه محبوس شده
سه روز بعد از جوس سلطان بسیار رسید صدوسی و شش کیسه که هر یک در
ده هزار دو کاباش از خزانه هبه انعام جوس صد سکه که در دین یک قیمت از
مبلغ مای لازم این کار بود زیرا که قیمت یک سکه بهای بهائی ششصد هزار دو کاباش
در دو ماه فری با حفظ تمام از برای نجات تشریف مای سکه بود
دو سال بود که این رسم ترک شده بود و نه دلال به بهانه آنکه شاید یکسان در حق
سلطان پس بی قرامی نمایند سلطان را در از قتل میخواست میکردند و در
بعد موافق رسوم معمول در نصاب ابل در برترق داده شد و در وقت نفران پنا
با قدم بچه مای برای در نه و اسب سوار اشغال و عمل داد و قاضی عسکران و قضا را از
حوض نمودند چنانچه قاپودان پاشا منضوب شده بی او را به حبس کشید و در جن
یک چرخ یک قاضی معزول کرد و در وقت یعنی از دول اروپا و اسپانیا را از
سلطان جدید طماع دادند و همچنین حکام محاکم عثمانی را نیز از این کار منع
اندکی بعد از فوت سلطان مراد کریم ن شریفی از جانب شاه جهان جوانی
حیدر میرزا آمده و ایشا هزاره را نیز با خود و پیاد و در چون آن شاهزاده جوان
در روز یکشنبه شرف دست بوسی سلطان مشرف نشد و در وقت با شرف میفرمود
و وزیر در نه خود بشرف دست بوسی شرف کردید در شرف زنده بود فری و
صدارت را به پناه و مدعی شان داده حکم کردند که با شرف با طرف افغان روان
شود و پناه پاشا با سینه هزار اسب و چوبه مجدد آیه با الفاها فرستاده
و پسر او که چکر یکی روم ایلی حکم افغان بود حاضر شده و چکر پسر سوکوتی

(ع ۵۷) بجای او پاشا فرستاده و دیوانی منعقد کرده و زرا و مشی و قاضی عسکران و نشان
و در داران اربعه و اقایان یک چرخ یک با و بکالت با هم را در آن دیوان حاضر نمودند
مشورت نموده معلوم دارند که لشکر را با طرف افغان حرکت بدهند یا محکمت افغان
حمه نمایند رای با پیور شرف محکمت افغان اعشاق نموند و در روز بعد از آن
در وقتی که پناه پاشا از سراسر ای پروان آمده و سوار شد که بخانه خود
هزار نفر از سپاهی افغان مای تبریک بانه و عده برقرار شدن در بی سیان
و ماز تلو مای مجرستان داده شده بود و در این جوس تازه از انعام سکه
محموم مانده بودند در حوالی حمام خاصکی با جوس صدر عظمی رفته از بیست و
پس امت ده و انعام جوس عرض شد صدر عظمی در جواب انعام
بروید به حد حقوق شاه در آن جا و انعام شد چون انسانی داد و
که انعام صدر عظمی گفت که شما نمیدانید یک سکه به رئیس خود اعطای
کنند کافیه و زخمای آن با عقیق میماند آن جماعت که این حرف
شنیدند نزد مفتی به شکایت رفتند از او در تعیین حد شریفی سخن صدر عظمی
فتوا خواستند مفتی گفت ای برادران من از این کلام صدر عظمی شما
کافر نمی شوید و زن مای شما عقیق نمی مانند به سبب از پی کار خود بروید
بطور سخنر با هم گفتند مفتی بی پول فتوا نمیداد آن وقت میان آن
رفته بنای آن دو تحریک شورش را که انعام فرمای آن فرستاد
چهل و هشت میدان است پیر به سکه طلا و عسکران از خزینه پروان آورد
که موجب و انعام سپاهیان را به پروان زندیکین سپاهیان کرشن بول

(۳۵۸) موقوف داشته سر فرهاد را مطاع نمودند زیرا که اندر کافران که زمان انبار عظیم خزان
 بود سیاهی می و قاضی مکران در ارام کردن آنها فایده نخبه مییاد و تقسیم
 داده و زراعت سنگ باران کردند آنوقت یکنه یک اقامتی محمد متغیر شده
 حکم کرد تا یکنه چکان با چوب چاق با شاق بوستانچی های ساری که سینه شده
 بودند حمیده سپاهیان را مشوق ساختند و فرادون تلویش بخانه خانی
 رفعت فرادای آن روز صد هزار قروش به یکنه چکان انعام داده شد
 و ده نفر از اقایان ایشان غلت پوشیدند از وزرای دیون
 چغلا و سوس و شمن رابه همان آنکه محرکین شورش بوده اند
 بکشد و در آوازه بقره حصار و دوی رابه قوینه فرستادند آنوقت موالی
 در کمال نظم و ارامی پرورش شد

شورش سپاهیان و تخت و تازی میل در فراق و موصل رخسار
 دانوب در فصل نستان صدر عظم را مجبور کردند بر آنکه در رفتن مجبوره اند
 موافق معمول از دروازه ادره بدون آنکه جمال زیادی بخود به بند سپردن
 یک ماه بعد از ارتکاب قتل های بی گناهی و بگو کار سبک سردار کل قتل
 میش که کهرالی نام داشت و اصلا از اهل مجرستان بود و در فلوک را
 آتش زد پس از آن به قلعه اهب ساری حمله کرده آبادی پرون را بسوزاند
 و شهر را می مریه نمود مصطفی چاق و شورش و محمد چاق و شورش که در آنجا بودند
 با کهرالی قرار دادند که سکنین شهر اموال خود را بکند و شورش
 بروند با وجود این همه وقتی که شهریان پرون فرستادند افغان

برایش تا خبر هر که رسیدند و هر چه دیدند بودند و از (۳۵۹)
 سرزنش به کهرالی گفت ای مرد خائن پس عمو قول تو چه شد آنوقت کهرالی
 چند نفر از افغان را بکشت تا عمو را بکشند و ششم ماه را نویه مجرای با شاق
 بنا حیه سینه شغرت انداختند مصطفی سنجاق بک آن ناحیه ایشان را
 شکست داده چهار هزار نفر از آنها بکشت در او خسته ماه او را برین صدر
 از اسباب بول پرون رفته در داود پاشا اردو برد ابراهیم
 وزیر قایم مقام و محمد یکنه یک اقامتی از برای نظم و حر است پای کشت
 بانه ابراهیم اگر چه همراه با صدر عظمی اندر اخص میسر کردند
 باطن بستان اتفاق و اتحاد داشت و در کارهای فساد و فتنه نمود
 از فرستادن مدد و تقویت های دیگر محافطه نمود و بسط و انود میکرد
 که چون لشکر باز فرهاد ر سخته هدیه بدارای و از روی غیرت میل
 اقدام بجنگ نمود و بنمود بوستان داده یعنی باقی آمدنی قاضی عسکری
 محمد و چقال زاده اورا تصدیق نمودند فرهاد پاشا ده روز در ادره توپ را
 چهار صد نفر از توپ جهای قسم در آنجا به اردو ملحق گردیدند یک ماه
 که یکنه چکان قیمت کرده بودند توپجهای مذکور حسیه در اردو زده بودند
 یکنه چکان بانیو خط بر توپجهای حمله کرده ایشان را مشرق ب حمله
 شکایت آن به سختی در خدمت صدر عظم فایده نخبه و مجبور
 بر آنکه از اردو پرون بروند و نیز در ادره صدر عظم ولایت خراج گذار
 که باقی شده بودند از برای اولین بار محل حکومت پاشایان قرار داده و بیان

پشان تقسیم نمودند ان را به پیکر یکی شد و ان جعبه با و فلق را به چو
(بر سر) محبت و اگدا کرده محبت نی شهری را و در افاق تو دو پس ان نصفا ی بد
هفت هفت در س و سنجوش اردو زود حسن پیکر یکی روم ایلی در بخا به طور
با پند نغز اسید و چا برهنه ریزه سر و اردو و کردید این سر و سیرا از شکست
میشن والی غنی اسحاق بست آورده بود بعد غنم در بخا یلی از فلق و نوشه
بشیریز کوگی وصل کرده بود در این وقت ابراهیم پاشا به اتفاق سایر دوستان
سنان تدا پر شوریه امیز خود را چنان خوب و استاده بکار بردند که احراق قاپوچی
باشی مامور شد که به اردو فرقه منبره با در اب قتل رسانید مقرر صارت راقه
سلطان بروجاسون فرما و او را از این مطرب استعما غنم شد باید و روز
پیش از رسیدن احمد قاهر صدارت را به سلطوچی محمد وزیر سپرد و خود به عروقی گذشت
بر داشته با سه هزار کارد و فاکریکل بطرف اسد بول روانه گردید درین راه
به سواران شاهی بر خورد که سنان چون از برای نوبت چهارم به صدارت
نشت ان کو را با کبر فتن فرما و ما نموده کشت موال در انجا بخشید و او را از
من پا و دیدوی هزاره و کاه به ستانزاده عشقی داده عشقی قتل و در ان خصوص شکیات
صادر کرده بودند و نایه خور اگداشته به بلندهای آن حوالی به دشت و از انجا
تا شاهی غارت اموال خود را می نمود بعد خود را به کوه های آو سنفر انجا کشانید
از انجا بفرقه که در حوالی اسلام دشت و لپشرف می نمایند برفت و در انجا
خود را بتوسط سلطان و لده فدای جان خویش ساخته و سخته شرعی از سلطان
بگرفت که اطمینان و انکه در مرز خود نادر از ان دشت متعلقه سکین

طبرہ ہودی

طیب میودی یک کار جوهر سپید نفیس تقدیم حضور سلطان نمود و با طمینان خط
(احمد)
شریف سلطان بارشاد و دوستی نمودند داشت مجالست نموده خود را اسوده چند آ
تایم روزی در وقت صبح بستانجی بی غفایت خنده او را بگوش و قطره پهل خفته
مجموع ساخت پس از آن بر حسب تحکیم ابراهیم و دلائی که از قسیم سریع اثر آفرین می را ذ
ریس افندی نگاشت و ناماشی شده بود خود شریف دیگر در قل فراد صا در کردید و پیشانی بته
اجرای حکم بقعه ای قد رفته بود داخله نمودن شل او در داری که خود شریف
قبایوب کلمه بود بگذراندین شد هر دو مذهبیات امیر اتور بزرگ مراد حکم که
بجایست سلطان بقا سر عکرایان شد و از هجوت چند میرزا را به اسب بولاد
دو مرتبه بنصب صدارت نایل کردید سلطان و اوده باز در اسب خود جان اسبوی
لیکن فایده نخبشید چنانکه امور مجراستان شده بود و است اسبها می داد
حزب داری ناید سلطان و اوده به او اطلاع و او که در قدام این کار خود داری می را
جانشین سرخ قف خود بود و حقیقتا حکم اوده را به سلطان بنمود و سلطان
متضرر ساخت تا به قتل فرما فزون داد

منغیر سخت تاب قبل فرما دوزان دلو
وہ روز بعد از قتل فرما دوسنان پشاور از پہلو بل پروان رشہ بطرف فراق
و محصل جل رکو کی روانہ کر دیندہ منہ و نکال رکو کی قورقندہ و سیر طومات توبہ
از دریای سیاه اصل رودند و از او آب شدہ کہ نالہ و تحسین با بنارند زمین کچل
رودندہ آلودہ شدہ شکریان عبور نمودہ بہ طرف بوکاں سست روانہ
گردیدند بہ فصیحی رسیدن از آن شہر در یک کما لورڈس آن کہ شہر
جنگلہای سخت و باتلاق مای حقیق است بر شکر افراق بخورند صدر علم

(۳۳۳) پنج کمان از میان جنگل صف اراکلی کرده ده عراده توپ در بالای بندی مستعد دارد
 و از حوالی کمالو در آن شروع به حمل و نقل می نماید که کس طوری که
 و حیدر حسین مصطفی باشند از پل گذشتند و از صبح تا وقت عصر مشغول جنگ بودند
 و از ده عراده توپ از دشمن گرفتند لیکن طرف حصار افریقان ایشان را
 با توپها براندازد از پاشا حیدر حسین و مصطفی در میان با تلافی تلف شدند و خسارت عظیم
 نزدیک بود فرورفته تخته شود که یکی از لشکریان رسید و اگر چه پیران کشید
 در وقت شب بعضی از باروط ذخیره یکتا کمان آتش گرفت اهل اردو بکمان
 دشمن حمله آورده است مشرق و فراری کشیدند در وقت پیشانیست توپکاران
 و نیز کوه و دشت رفته بود از آنجا خود را بر حذر انیسوانی رسانیدند
 به توپکاران رفتند از آنجا متصرف شد و کلبه را با ابدل بساخت و در آنجا
 جنگی فتنه بر این شد که شهرهای توپکارانست و نیز کوه و دشت را استحکام
 بدینند اقامه کردند و الا سابق را این قلع توپکارانست قرار داده در دست و دوازده
 روز بنا می کرد از برای مزید استحکام آن لازم بود در طرف آن ساحل
 پر و فتنه طوری محمد قلم افندو را با هم از نفر یکتا یک و نیز از نفر قولی اندوز
 گذاشتند و در دست یکا حصارهای از چوب بدور توپکارانست و نیز کوه و دشت
 کشیده شد بعد از شش هفته پیش در برابر نیز کوه و دشت نمودار گردید و پس از
 سه روز محاصره و یورش مخرب ساخت و دوازده و پانصد نفر که در آنجا محاصره بودند
 با عیادت و قوتی یک بیست و شش نفر از آن بیست و شش نفری که با تحت آن
 بیست و شش نفر و کوفه بر روی آتش لایم نگاه داشت با باب شدند و پانصد نفر دیگر

عبدالرشید

(۳۳۴) عقب رفته پانزده روز در آنجا توقف کرد و قلع که از چوب ساخته شده بود
 توپها را در میان عرابه بنا کرده با کمری که داشت در کمال پست و در شش پست
 یک کوهی روانه گردید و آنجا حصار و طمع سنان عبور کردن از پل را مشکل ساخت
 لشکر و توپخانه را معطل نمود تا دشمن از عقب برسد و زیان خسارت کم
 و در آورده چون در تاخت و تاز بستان چندین هزار کوفته و جمعی از اهل اقامت
 و کمربند دادن حسن گذشته بودند در آنوقت سنان پاشا میزین
 نمود که در سر ایل استاده مجلس انهارا موضوع کنند از دام انسان و حیوان و املی
 اجماع فای قشون را از کشتن پل مانع گردید در این بین ایشان با لشکر خود را از
 بر سر پله با توپخانه و دوازده حصار غلام موقوف و ترک کردید
 به تخته شب از پل گذشت چون صبح شد توپخانه و شبه اقلین چنان در بالای پل
 بر روی کرخت بودند مثل توپ اماره بیست تا پل است کشیدند و می کشیدند
 و جمعیت اقلین چنان بر سر خود قتل مغرطی از آنها می کشیدند و عثمانیان همه بکوه توپخانه
 دشمن نفیستند همه را برود خانه ریختند چون بر فراز شد همه از آنجا رفتند
 که در آن طرف مانده بودند در دست افریقان گشته شد و موجای روی و خانه
 از خون کشتگان رنگین گردید یک نفر از اقلین چنان که در صحنه
 مانده بودند زنده ماند و این جماعت بعد از آن صدمه دیگر مانند بقی معتبر
 پا دارندند مثل یک کوه که را محاصره و بعد از سه روز یورش و محاصره
 نمود و همه مستحقین آنجا را بقتل رسانیدند که افریقان و پانصد نفر
 که متوجه می شدند پیش و رضوان فتنه را گرفته به کار کشیداران و بقی

(۱۸۰) که بنابر اسیر گرفته بفرس پروان می کشید در حال سنان حیرت نموده
گفت باید را امور سلطنت بی روی سلطان سنان را نموده خود شخصه برگشت که گو
کشور گشت و شود و بجزیرگان نیز نمی کشید که سلطان بنابر شرف اقدام می کند
انها را بی خود حرکت نخواهند کرد و خواجهدالدین معتمد نیز با سنان هم عقیده شده
در این کار مصمم گشته و همچنین عرفیه ای پدید می آید که از سرحدت میرسد حضور سلطان
مستدعی شده سلاطین لشکر و صلاح کشور را در حضور سلطان میدنهند این در این
فروان داد تا تیره مرزات جنگ را بر می بندد که در برابر آیه عازم در می آید
شود جراح محض پستی می پذیرد و بعد از مدت اندک و کامور بنمادش تا جراحی در
ناید شش و پست هزار دو کا به جهت از غرانه پروان آوردند و قرار دادیم با
قرامانی تبارک مرزات پل باو کشتی نامور شد تا نخی حسن پل
بنظارت همت سفر معین شده امیر اخراج موافق گردان است و در کردیم
فصل نستان بدین تدارک و خاطر گردان نمودن غرض از اینست
آگاه تحصیل قمارات جدید بود که در یکی از روزهای چهارشنبه که از ایام محرم
محبوب میشود و مرکب کمانی در گذشت این البانی در زنده دشمن و می یاب
و طالبان بدینت بودند و همه قصد از او شمر بودند و او نیز با نفع مذکور
بطور سخی و بی ادبی قرار میسر کرد و در مورخ که از او بخش داشت بعضی از
هجوای شمر را در خصوص قمار که در حال دروزه چارمافی فایده واقع است
گفته بودند در تاریخ خود ضبط نموده است دولت زیادی که از سنان
ماند بر حرم و قطع و خشت او دلیل بزرگ پاشا شد و نیز و بجز ان عهد نیز

انجام می توان استباط کرد از جوهر و کات او شش هزار دو کا و در میان (۱۸۰)
نصیر نذر اسیر گرفته بود پست جبهه جواهر و پانزده تسبیح مروری و بی حد
المناس و پست متعال کرد و پست عدایرتی و یک دست و بازی شطرنج و
سفره چرمی جهت روی میز همه اینها نشان بودند و شش هزار دو کا و
جوهر جاری و شش هزار دو کا و دین و سی چهار زوج رکاب و سی و دو عدد پیر
جوهر نشان بودند و صد و چهل کلاه خود و صد و پست کمر بند و شش هزار دو کا
که در جبهه جواهرهای قیمتی بکار گرفته بودند و اونی زیاده شش و پستین قرمز
سبزی و پستین از پوست روباه سیاه هزار و شش و پنج توپ قمار
زری و ابریشمین و نهند و پستین سنجاب شصت و یک پانه و ابر
دو گردن بنده المناس و دوزین پوشش جواهری دست زین مروارید
این همه دولت و کمند و شغل نایه حیرت و تعجب است لیکن پس از این
تفصیل اموال و ترک که رستم پاشا شوهر سلطان همراه این اموال بنابر سیاه
حیرت بشود حال که از جمله مورثین است کوی بصیرت عثمانی و تا این وقت
اسباب هریت مابود از ما جدا می شود و تاریخ او تا فوت سنان پاشا

و صدارت ابراهیم پاشا شوهر حوا سنان مشهور
در این سال دولت و ذریک توپ و غیره مخفی تر که در کس گفته
تجدید می نمود و بواسطه ذوالفقار خان را به سفارت فرستاده تفت
جورگشت و از قوه تفرسان و غلبه بر عبد المؤمن خان او را کسب
داد و سلطان محمد نیز را پورت بمطی از بابت تسخیر انزلی و شانه

(۷۷۱)

سفیر ایران بایک نفر فرستاده پادشاه روس خایل داشت که بعد از آنکه
 بکرستان برود و در میان پرنس های آنجا سیمون لوانو واکس که
 اخوان بود صبح نمایند سلطان بواهمه اینکه شایکه چنان بروسها نرسد
 به ضدیت عثمانیان اقدام نمایند فرمود سفیرین ایران در روسیه بولجا بمانند
 یک نفر ایچی از طرف داد بان حکمران کوشید در کسرتی بجهت
 بنده نغز خوان جوان چرخس با چند خوشمکاری پیش کش کرد فرستاده مجلس
 که از جانب ملک است بر اینکه دولت مستان را با دولت عثمانی دوست
 و امانی ترانسیلوانی و بندان متفق و متحد نماید با وجودی که نفیر است که در آن
 وزیر اوصد و ردا شده باز روح سلطنت و جان دولت سلطان و له سلطان
 بغای و مذبی بود که از ترس کسر نفس اقدار و ایشان خود خوار شد سلطان
 او را پورش مجاریستان کرده میداشت و بنحو است بهتر پیری که از او
 سلطان را از رفتن محنت نماید باین واسطه رشته همه علایقی را که ممکن بود بماند
 ابو جبراد خود داشته باشد از هم بیعت و قصد کرد که به میوه سلطان
 به قتل رساند و فر موافق فرزند سلطان تفرش بر اینکه هر که از یونانیان که صبا
 و خیال نیست بقصد سرور از اسیران برون رود و نیز سلطان
 در رعایت تکلیف شرعیه ضعیف اختیار تصب و تسبیح نموده نغز خوان را که دوزخ
 خورده بودند فرستاد بایران بفرق نمودند
 ابراهیم پاشای صدر اعظم سر حکمران کجاستان نمیده شد و خواججه بدین
 که در آن پورش شرم کباب بود و تفرش شد که از همین وقت در همه

محمد شاهر

(۷۷۱)

مجلس شرا حضور داشته باشد روز بعد از صدارت و سر حکمران ایران
 سعدالدین با پس خود بجهت تبریک و تهنیت برخاسته او را از شهادت
 بوستانزاده معنی نذر آنجا موافق را پورتی که از افلاق رسید
 پیش والی یعنی آنجا مستعدی شده بود که اولیای دولت از تقصیر انی
 گذشته به تابعی و باج گذاری تسبیل نماید سلطان را پورتماراد و خوش
 بخواند و یک گفتگو و مفاقه شدی در میان معنی و خواججه در گرفت حقیقه
 خواججه را این که اگر میشد پیرای خود را بر من بدید عفو و انعام در حق او
 برای دولت اصلاح است و بوستانزاده میگفت با وجودی که
 بزرگ که از میشد صادر شده نمیدانید از او عفو و انعام نمود چون معنی بداند
 این قل و قیل برخواست برفت سعدالدین رنجه خاطر کردید بکین معنی
 معنی را عینت شده رئیس افندی را واداشت بر اینکه جواب بکین
 افلاق را بطور دلخواه خود آید واری انعام بوش و سعدالدین در تمام
 مدت این پورش عیار و اقتدار خود را از دست نداد سلطان در تمام
 ماه شوال و شواله سلطان شهنشاه سحر را که از اسلام حرکت کرد و
 هر روز صبح پیش از روز را بنیست سلطان رفته قرار احکام بوسیله امواتی خلافت
 خود میداد و در انداز برای پسر خود اسد که پست و شش سال از عمر او شده بود
 اسد بول را گرفت لیکن سلطان والده که همی عبدالحکیم قاضی بود اسد را
 نداد و خواججه صدر اعظم از این کار رنجه نمود سلطان فرمود احکام سلطان
 مطاع است لیکن می توان کاری بهتر از این از برای اسد معین نمود و لهذا

(۶۲) منصب بزرگ قاضی اعظمی را به سعد داد بین که لشکر را به باغچه نایب
محمد پسر سلطان صدر اعظم موقتاً به دست جوسی سلطان حاضر کرد و با وجود این
در بلغراد و اربابا و فردار علی پاشا و شمس کج دقان مجبوس فرستادند زیرا که است
از دست دادن شهر و قلعه کمران ایشان را امید انشد به اموال آنها
ضبط دیوان شد علی را بعد از آنکه حکم قتل صادر شده بود خبیثه شد
و قماری لشکر را واکدار کردید محمد نیز دوباره در منصب وزارت برقرار
کردید مگر چون دیگر چیزی نیست که بتواند از عهده خارج سفر را در بلغراد بگذرد
توقف کردید در یک شورای جنگی را با هم به محضره این آقا قرار گرفت لهذا
پی بر روی رود و انوب انداخته لشکر را را عبور دادند و پنج روز بعد از آن
از بلاردوی حاکم صحرای می شدند زده شدند در آن
بکسر یکی رومانی حسن پسر کولی با هزاران که به غرق این و طوبی بودند
محق کردند و در اینجا خبر رسید که چون هانزان محصور شدند
باید مجدداً به اینجا فرستاده شود چنانچه ازاده وزیر امور است که برودی خود را
با پنج برساند مگر این را به بقدری است و ممکن حرکت کرد که تا رسید
دشمنان شهر را به پورش کرده محافظین را از دم شمشیر بگذرانند
حالت سلطان گذشت که به سجده ای به اهل در حق تعالی اذیع بود
و ظهور نماید ابراهیم و فرزندان لشکر به شهادت یکدیگر کان منزل شده علی
دقان بجای او منصوب کردید غلام متداوله و موله جنگ یکدیگر کان داده
حسن کولی که توپخانه محضره را در کشتی با صحر کرده از رود غنیست

مؤلف

مؤلف لؤک بردوان آن جادوی غلتک با این آقا رسید و دست و یکم (۶۳)
باوستانه لشکر را در بارقه و شهر را آوار کردند

چون به تعلیف شد که گردن شهرت زن دادند سلطان حکم کرد تا توپها
بطرف شهر بسته کلید را آن نایب در دست هفت روز شهرت کشته علی نظیر خود را
به قلعه کشانیدند افسر که از یقه و آلون بودند به سر کرده خود شوریده اورا بگرفت
به دست کشان کردند و نفر از کاپتن ای خود را بطورین به اردوی اترک
دست نزد او چار یکدیگر قرائت منزل دادند یکدیگر کان به خوف کسی که به
شهر خورده شده بود به سر والو ها که چهار هزار و صد نفر بودند در یکدیگر کان
هانزان به ریز ریز کردند با نظره که آنها اترک اپوست کنده اعضاء
جد کرده بودند اینها نیز با والو ها نیز همان معامله ایجا آوردند از آن و نفر کاپتن
در چار حکم قرائت بودند و نفر آنها خود را آوار کرده از ترس کسان شدند
و دو نفر دیگر خود را خردی کردند و چار نفر دیگر از محسن بقا و فرار نمودند و کل
نیاهای فرانده قدیم یکدیگر قاضی سپرده شد یکدیگر کان طوطی
به حکومت این آقا مامور کردید یکدیگر قاضی ولی یکدیگر کان رومانی شدند
نیز فانی می بجای او رفت آقای لال ای قاضی را که سعد الدین خضر
این آقا کشته مضایق و غزوات شمرانده برده بود به سیدول برده و در
بعد از شایخ این آقا به جنگ نایب در میان لشکر عثمانی و لشکر
مجاوهران و ترانسیلوانه و قریب بیست در روز اول جمعیت فانی و بعد از قتل در آید
قشون نیکو دشمن مانند شیران غیر دست ایستاد که در دست نمود در آخر

(۶۴) بواسطه کثرت مدد اعدا شکست خورد و هزار نفر کشته و صد نفر سبای شده
و چهل و سه عراده توپ بدست دشمن افتاد و بعد از این شکست پهلوی بیادوم ای
مغزول حسن کوکلی بجای او منصوب گردید و سلطان که بایل رحمت بود بکوشش
جنگی از برای این کار متعهد و سعدالدین در دزد کردن آن مطهر سخت بسته داشت
در صحرا با پیشمنان محمد کرده از پیش روشت و در مجلس شرا صدراعظم را بلند کرد
گفت این یک چیز نشیند است که پادشاه عثمانی بدون سبب بکشتن
نایب منی از اهل مجلس گفتند که صیحه بند سرداری لشکر را حسن پسر کوکلی داد
ناید سعدالدین گفت در این مورد فی توان کار را بدهد یک نفر پیش واکذا در مقام
حضور پادشاه لازم دارد و وقت فرا یک کاغذی از جانب سبب
جمله شرح کرای فی فرستاده شد که بعزم زبان کبری حرکت کرده چند نفر از
لشکر دشمن بدست آورده یا اردو بر سر آمد و همه الدین رفته به جهنم
فرمانده این لشکر نوشت که پادشاه طوطی مورخ گفت از کوکلی پیشین
ضرورت مقتضی شده است بر اینکه تابا لشکر خودتان از قلمه پروان آمده و
است قرار گیرید لهذا فرمای آن روز محمد شاه با سلطان از این کوکلی
رفته اردو طوطی گردید و در همان روز بعد از نیک خط شریفی از سلطان حبه
صد اعظم آوردند و آنجا نوشته بود (اللهم صل علی محمد و آل محمد و علی
تبعوا الذکر کرده خود به اسباب بول رحمت نام) ابراهیم از خواندن خط شریف
میخواست جواب آن را بر سر آفندی بگوید اندا و سر آفندی دو
اهل حضور سلطان کردید و ابراهیم چند دقیقه با خنجر فرمانده سرای و بیانی

بینه گفتگو

سفید گفتگو کرده داخل چادر گردید و همان وقت شرح کرای غنیمت و سه نفر سبای
بخیرت سلطان بنفست و بعد از آنکه تحقیقات لازم و مخصوص قوت و عدت
لشکرهای متعنه بول آمد و همه اسرا کردند و
در دست و چهارم انگشت بر حسن کوکلی و سنان پسر فرهاد و صدراعظم
با کبیای صدر اعظم با شوا از آن بزرگ ثفا با نیاخ سرداران لمان مجاز سردار
باق با جنگ گردید و پهلوی از طرفین کشته شدند از آنجهل چند نفر کاپتن ای سید
المان بودند با بجه روز سیم هر دو لشکر در برابر یکدیگر صف را انداخته و سلطان
قلب لشکر عثمانی در پای علم شریف بست و دشمن اسکا درون قراولان
خاصه نواره درشت سر سلطان قرار داشتند و در طرف راست و در
باقی عسکران در طرف چپ جای گرفته بودند و در وقت شرفه با بجه
حنو خبب لشکر در دواوه شدند و توپ را بجاوت بهشت با بجه با هم بسته در خط
پیش رو را حراست نمودند و چنانچه یکدیگر بکشان آن طوطی و قرا مان فی حلق و سر
ست و دو نفر دیگر که بکلی بکشان روم ایلی و سوار باشند دست و کور
چهار بر سرداری قنول پیش جنگ مانور شده بکلی یکی دیگر را در تحت قراولان
داشت بعد از نیک جنگ در گرفت مجارها و المان با بجه قلب لشکر که سلطان در آنجا
بود حلقه سخت بودند و لشکر قراولان را مشرق ساختند سلطان چون خطر از
دید عقب رفته و در پیونس یک فرمانده مفرقه را در شکست عثمانیها بقتل
یکصد و نه عراده توپ تصرف مجارها و المانها را کردند و عسکران از برای غارت جای
یکصد نفر از او و عسکرهای باقی و باقیها و سوارها و هزاران چاقی میج و سوار و تیر و شال آنها

(۶۷)

باغیگران در او سخنی در این حالت نخواهد بود و بدین سبب گشت مبر شایسته
و غرض است و اسباب حصول خوش بختی و سعادت خواهد بود و مصلحتی در این نیست
رسالت را بر خود پوشانیده و بی علم حضرت بدون ترس و لرزه قرار گرفت و معجزان از شدت ذوق
بدن صلیب را بر زمین کوبیده و در دوران شمول رقص کردند که ناگاه چقا لای را
جمعی خود از کین کاه پرور آمده حمله سخت بر ایشان برد و کتر از نیم ساعت
پست برانرا از تیران انهارا بمان با تاق و اینده همه را خرق و معدوم کردند
یک بول و هر اسب غنیمی و بی عیسویان شده که از یکدیگر فرورشته و از هر طرف در میان
نچاه هزار نفر از لشکرهای تحقین در جوق با تاق و از هر طرف تیران را بمان قتل و کشت
تیران در ده هزار دو کافه و خود و هفت عراوه و تب نصیب لشکران عثمانی کردند
فتح نامدار که در حقیقت سید الدین باعث شد حرکت حقه لایا به انجام آن
کرد و بر زمین عثمانی حیرت نوره بنش محاکم و چالدران را بر زمین
در حصر همان روز چقا و قتی که در دریا در سلطان می شد بحایت دوستی و نس و این
و خضرت از طرف سلطان بصد اعظمی مطالب گردید و در آنوقت ابراهیم شیرازی
کار خود حکم قاف فرار را بر امید و فرای آن روز با تمام امور متعلقه بصدارت برد و تیران
هنوز آن صدر اعظمی را از او گرفته بودند سید الدین و خضرت هر دو از این کار بگریزیدند
لیکن سببیک از آنها جرئت حرف زدن نداشتند زیرا که از کمال سلطان
در حق ابراهیم اطلاع داشتند احمد آقای میرا خور گفت امروز اگر موقعیت
پایه من از سلطان سؤال خواهم کرد و خضرت گفت اگر موقعیت اکر دی سلطان بر
امروز کدام اسب را خواهم شد که بتاشی اردوئی که شایع کرده ایم برود و خود

که ترک

(۶۸)

که ترک ساو و درشت کوه بود که نامی خضرت ابرق سلطان برانیه سلطان
انکه که تقو فرمود قاپوچی بروشت و صدارت را از ابراهیم گرفته به سنان به
سم چقا لای سنان بود قاپوچی جرب فرمان فرار نموده نزد ابراهیم
و او را درین راه دید که از اردو برگشته و در خود میراث او نیز پاش را به هر کس
چون بچادر سید نشاندن را از او گرفتار چقا لای بود
چقا لایا هم قلیل صدارت خود با اقامت و نیمه و تیران سید
در اردو دولت و حیات و حاکمیت را گرفتار ضرورتیان و خیرت نمود و در پیش
جوسن سید صدارت لشکر اسان میدیسی هزار نفر از نوکرهای
زعامتی و هر چه غایب بودند مرصوات آنها را ضبط کرد اسمعیلی، موسی فراری را
بر سر آتشگاه داشت و در همه حاکمیت بتعاقب ایشان پرداخت هر که را داشت
یا بکشت یا جرمید کرد و علاوه بر این معنی از اشخاص معتبر را کردن زد و برخی را
منفصل نمود از اینجمله مشرقه آقاسی که سلطان در وقت جنگ بچادر او فرستاده بود
سر برید و جایی مقرر را با پاشای صلیب سهراب پاشا رخت پیر و زنان پوشیده
در اردو گردانید خیال داشت بوسیله این شخصی با وید بسکونک با نظم لشکر را
الکته ام بدست بچه مشکو حاصل نمود اشخاصی را که از هر طرف قاف نموده بودند
در آسیای صغیر جمع شده به خیال یا خنکری افتادند و نام سید ابراهیم را
برد داشته به جلای موسوم گردیدند و بهاس که به مجارستان رفته بودند با کما
سازش کرده با برادران دینی خود در پشت دنده و یک کار دیگر که نومی و
نخواست آن کمتر از این عمل نبود و این بود که خان تاتارستان را

(۶۷۸) عزل کرد و یک شوش و قهقه بزرگ در محکمت قسم احدی نه غازی
کرای خان را به بانه آنیکه بشخصه در جنگ از تو غارت کرده برادر خود شمشیر
فرستاده بود معزول ساخت و شمشیر کرای خان را بخت کرای خان را فالتا
یعنی و لیسیدست کرای خان را نورالدین نامیده حاصل این تغییرات احدی شوش
تا رستان گردید به صدارت حقیقا لا بیش از یک ماه طول کشید و قوی که
از سفر برگشته بطرف پای تخت میرفت چون به خرمین نور رسید میان
که از دل پای صدیق سلطان والده بود به کمال که سلطان نزدیک فرست
کاغذ والده را به سلطان داد سلطان فراموش کرد که بفرستاده بود از ادای
تغیث فی شمشیر کس شمس به صدارت حقیقا لا ایرادات گرفته نه نسیب
بود پس که سلطان از کمال که پادشاه فرستاده بود کتاب چرخ را در پای
نامور نمود که نشان صدارت را از حقیقا لا گرفته به ابراهیم بسپرد احمدی
که با شمسنان ابراهیم دوست بود معزول کردید حقیقا لا خراج بلبرشته در اسبای
صغیر براق شمس فرستاده شد حسن پسر کوکی حکم بنزد به عداوت صدر
معزول شده سا طور چرخ محمد سجای او منصوب گردید به خواجہ سعد الدین که در این
یورشس با شمس و نصرت شده بود حکم کرد که در خانه خود نشست به کمال که بفرست
منصرتش چرخ لام علی چرخ را که در شمشیر نام از حقیقا لا نفر فرستاده
بود به آفوخ چرخ زاده داده شده و از برای اینکه بر خفت خواجہ سعد الدین
انزوده باشند پسرش محمد را از عداوت بزرگ اناطولی
معزول کردند و دشمن بزرگ او شمشیر کرای خان را به جانشینش انداخت

تا انوقت

(۶۷۹) تا انوقت قاضی که بود شوش کرای خان را باقی شاعر بزرگ معزول
داشت که سعد الدین را از پای تخت اخراج نمایند در این خصوص بعضی بفرستاده
نوشته به بعضی سلطان رسانیدند ابراهیم پسر بی صدر عظم نیز تقویت این قضیه
خدمت سلطان و لیده و اقایان حرم بنویشت لیکن اقایان بنحیرت سلطان
داشتند که از پادشاه شایسته نیست دل پذیرد انستد را بی جبهه در پادشاه
لهذا از آن خیال کرد شد و فرمودند که سعد الدین به استرحا معزول
در کار عمل نیز وفات نماید و اداره عمل عداوت تحت حاکم عثمانی محمد ابراهیم
چون سلطان عیث محکمت خارج داد و پادشاه وار شد و لیده را با جبهه
سلطان فتنه های حرم در بنیادیکه شمس را از او بفرستاد و از او پادشاه
حرکت کرده بادی به و ططراق پادشاهانه وارد پای تخت کردید که چه با انست
داده اقامت تقیه کرده بودند از طرف دود بخبر اقامت سطر مانند ابراهیم
بلند می شد در این سبب بزرگ کاوه و کوکس فتنه با قربانی می کردند و شمشیر
و موافقین و در اولش با او را با حق و وجد بهند و لوله در میان مردم
می انداختند المپی ایران ذوالفقار از پهلوی با تبعه سفارت در حال
سلطان محمد فتح ایستاده بودند فتنه را را به پانزده روز قبل از این
نفر تبعه و لیده اسد بول شده بودند از جانب اقای خود تهنیت گفته فرستاد
ترکستان و مغلوب ساختن خوانین اوزبک را ابلاغ نماید و قوی که با
صدر عظمی وفات کرد و شمس را از المپی پسر سید که شمس عباس فرزند
خود شاه طهاب صاحب فضل و دانش است یا خیر چون خیر تعزیر

(۸۰) پادشاه را نمود صدر اعظم رسید بطاعت و تقسیم از کتب یل است سفیر جلاله
 همیشه بطاعت کتب با یک از عدل و انصاف نگه می داشت حال می و روزا وقت
 ابراهیم ربوئی با کرده گفت ای شیعیان ما به استقامت پادشاه دولت است تقریباً
 همه اتباع صفات ایران جهان علم فضل و دانش بودند حتی قزاقان و ازغور و
 بی بهره نبودند لیکن شخصی به یک ترکمان زنجی از طایفه قزاقان بود چون به حضور
 سلطان شرف گردید و از دادن نامه پادشاه ادای تبریک و تهنیت نمود
 سلطان محمد در جواب ثواب تبریک سفیر بطور مختصراً گفت (بسیار خوب است)
 شما را ده حقیق یک سال می شد که وفات کرده بود و سلطان در حال فوت
 ترکستان و کشتن خو این از یک از فرج از نو و کشتن قتل و کشتن
 سلطان فاکس نیز به غیر محض و از برای کشتن تبریک جو کس و
 کران به با خت و عراق ای طایفه اسب های سلطان را تقدیم نمود ایچی و دیگر هم
 فرجات و اقدار تنهت بجای آورده و ایای نغیس به لحاظ سلطان بزرگ
 و دولت جمهوری به از حمایت های سلطان و الله افندت کرد و نشان نمود غیر
 انجیس با آن وقت نام در دیورش مجارستان همه با سلطان بودند و وقت از
 خدمت سلطان و در نشانی ایچی و فرانس که بر اوقای تصدیق سلایکی مخرج ترک را نوب می داشت
 بی توسط ترجم تنهت خود را به جا آورده و تنهت کرد که سفین فرانس را با اتفاق کشتی
 دولت عثمانی به حمایت هم اب مغرب که اسپانیول با ستم در حق آنها نمود
 روانه دارند شریف که به تهمید جو کس از دیورش های که مدینه تقدیم قدرت نمود
 و در احوال و همراه استقبال آن برای تمدن و رفاه ایشان و قوام دولت

(۸۱) برای نمودن حالت ذوق و جذب به سادست در وجود تاجان بقدری اثر کرد که
 یهودیان و مسلمانان بخون شدند و اصل این اسامی گردیدند فرستادن این
 اسباب ستم که گویا تحریک محمد پادشاه شریف سابق که حکم جاری مصر بوده است
 زیرا که میل داشت را به بر بوم و عدالت قدیم بقدری بوده است که در مصر خود است
 و مردم قتل و رانندگی قانون مستقیم برپا داشت و قتل و کشتن کرد و سلسله است
 بقدری در تمام امورش بر آنکه که جان پادشاه از یک بود و عرض گفت در آنکه
 مجبور شده ضایعه های جدید را نیز به پرداختن لیکن در مملکت قراما را
 و ایت بدین است و سهولت دست نداده که چنانچه از غزای کرای و
 فتح کرای اهدا کرد و ابراهیم از دوباره نصب کردن غزای کرای کوشید
 فتح کرای فخر اوقای ترک کرده اسباب جنگ و خد و اوار تاتارستان فراموش
 و اسفان بود که ابراهیم بعد از آنکه دوباره به مصر صدر است رسید و اقامتی نمود و
 اقامتی چو کس را با و خط شریف که بی مضایقی فسخ کرای و دیگر بر بست و کرای
 کرای رضای تاتارستان بود و آنه قزم ساخت و صدر علم بخاندان بخارش که که بود
 رسیدن به قزم اگر فسخ کرای را استقلال و مدتی و مدتی در مقابل کشته شد
 خط شریفی که بعد از او صادر شده است خاموش شده و او را امضا نایم و خط
 شریف که از برای دوباره بر بست در کردن غزای کرای صادر شده است بر
 داده او را در رضای تاتارستان استقلال سازد و قوی که خاندان به قزم رسید و
 در کشتی نشسته اند اسباب بول بود خاندان بر حلقه حقوق قدیمه از غزای کرای
 خود است و باید حمد آن های جدید خط شریفی که از برای کرای بوده

(۶۱۲) بروداد او را بدو رابحه بخت خانی بنش از در میان وقت تا که نادو فرقه شدند و فرقه
 هو اخواه کی از آن دو خان با بودند لیکن فتح نگاری سرستیم پیش آورده از برای ا
 اطاعت و انقیاد و خدمت غاز نگاری مژمین که از خدمت خان برون آمد
 خواست از سران قبیله برون رود جمعی از امیرزایان تا در برابر او رسیده با شمشیرهای تیز
 او را زیر زبرد و غفلت او را نیز کشته برکوگان شیر خواره افتادند و از آن
 از شایع مقامات منسوبه حقا بود و خان آقا بهر با بول حیرت کرده
 خبر داد که ششم فرقه و نورش اقلین فتح نگاری و اولاد و طرف گوید

سرداری شکرهای مجارستان بجان تن و زادگاه خود
علی آقا کیمیا کیچر بیکان و آنکس چی زاده احمد میریک با ده هزار نفر کیمیک
فرمان او فتار داده شدند منصب دفترداری شکر نیز به آنکس
و الذکر شده صد هزار اسب و جفته تحویل او گردید و او ایل باه ژون
سا طو رچی از اسلامبول بیرون رفت صد عظم با منی او را تا منزل اول بری
و شایت نمودند مشایخ جدا رسد با ده هزار حرس ای سیر میوم اردو
در اینجا حافظ احمد حاکم بوشنی و مراد حاکم دیار بکر به او تحفه کردید و دو روز در
بیتاج احمد باولیه پاشا حاکم روم ایلی به وی پیوسته و در اوایل فصل
فران در وقتی که از ششصد و یک مسیلمین شهر و قلعہ یا بار
سخنرود و سیر نشنوند سلانی نا ارضاب و ویران ساخت
و ده هزار نفر بر سر عاب حمل بردند و جمعی دیگر تو فیس اسخرد
انوقت سر حاکم قوتای بنوده طرف این قلعہ خرمی کرد

کتاب صحیح و مستقیم
کتاب صحیح و مستقیم

کردید و پس از استراحت و آن قلعہ بحرف و نوزان روانه شد و در وقت
ششید که لشکر نسیلوانی بر سر تپه ای ایستاده و یکدیگر میمان سیر اسب و
و آردان که به حرف اردوی سر عسکر حرکت بودند حکم شد به اسب
تیمور از برود و اوایل ماه نو امیر در برابر معقل و نوزان در آمد و پس
محاصره شد و روزی التوالی یورش بر قلعہ بردند فایده حاصل نشد بعد از
آن یک جنگی هم در میان واقع شد بطوری شکست خورده سه روز نوزان
لشکر او کشته شد و لشکر یان بر سر دار بنویسند لهذا اسرار مجبور شدند و نوزان
کرد که میخواست محاصره نماید تا که بناید این امر او پیش یکدیگر می دایر یکدیگر
قاضی زاده علی پاشا و ناپل افند قاضی افان باوکلای امپراطور در جزیره
معقل و نوزان جمع شده گفتگو کردند فایده حاصل نشد عساکر آسیانی
بویات خود مراجعت نمودند و نوزان نظام در قلعہ کرکشان در ایستاد
و حوالا سیر قلعہ مجرستان قتلان اختیار کردند در این لشکر اسب و
قلعه های کیسانا و اسرا دنا نژی لالاک رافع نمود و سر تیمور قلعہ ای
فلوک و سنوس کیمک و ماسر نوزان را سرگردان نمود در مدت
تیمور از کار ایستادن خبر بد اسب و نوزان را سبب حاصل شدن
به غیاب خان تیمورستان حاصل نمود و حال آنکه ماور محمود حجت حاضر کردن او
فرستاده شد و بود سلطان از باب کشته شدن فتح گراغان
برقرار کردن غازی گرای در باطن منتهی تغییر را با ابراهیم پاشا میسر
پیدا کرده بود و با متشی در انتخاب صدر اسب و دیگر مشورت نمود متشی در این

(۱۸۱) از این اسم حجت نایب چون سلطان را زیا و تغیر یافت بعضی را نیکو و
 ترتیب مناسب و از این مثل به وزیر دوم جرج محمد پاشا رسید سلطان فرمود
 راست است لیکن قوه مجریه و ریاست این کار را از او دان وقت خوشی
 خواهر را اسم برد که سابقا در قوه مجریه شده بود و بدین بجهت نامیده
 و الله از آن عینه نجات یافت در این مورد نیز پیشکشهای گزاف داده و
 گفتی بود لایحه پادشاه نمود لکن از وی دیگر حقوق و تقدم حجت نشان صدری
 دریافت کرد لیکن این وزیر پخته فامی کرده مناصب را به اسم سلطان و لایحه
 می فروخت و فامی و نایب و وزیر را در این اوقات خشنود و ترور کرد و از آنکه
 عزل و کشتن خشنود از سلطان خواست نمود و سلطان خواستش را در کار خود
 بود لایحه خود را داشت و سلطان و لایحه خشنود از خیال صدر اعظم کمالی داد
 و خشنود در صدری تلافی برآمده مدعی صدر اعظم شد که سلطان این نام کرد
 مشاغل و مناصب را در وقت نایب کران مدبر اسم آن مکه فروخته قلوب را
 از او برنجاییده و متفرقی زد و در صدق مدعی خود از یکدیگر آقایی تصدیق
 مشارالیه نیز تصدیق نمود و علاوه بر این بوستان زاده یعنی در آن روز با وفات
 صدر اعظم کی از قاضی محکم ناکه باقی است عروق اصبی زاده شد و
 که به جای او نشست نند سلطان میل داشت آن منصب را به معتمد خود و خواهر
 به به صدر اعظم مانع می شد یک بار هم جرات کرده استخوان زشت در حق
 سعد الدین به زبان آورد سلطان متغیر شده خواهر را در این منصب قرار داد و
 منقح بخشنود و یکدیگر آقایی متغیر شده صدر اعظم را بر زمین زد و در روز یکشنبه

در اسکندریه از برای یکدیگر سلطان و لایحه حاضر شده بودند بوستان می پاشی
 فرمودند و در صدارت را از حسن گرفت و خودش را به دی قله برد و مجبور
 بندر شش و از او راضی گردید یک آقا که در نایب خانه او را
 کرد لیکن چون خشنود را در اوقات کار خود با قله طبع می داشتند
 بهر صدارت را که ابر اسم خشنود با و بدید به جراح محمد پاشا و از آن
 این کار خواهر سعد الدین معلوم بود که در این وقت متغیر شده بود لیکن سلطان
 بهمان وقت دست شد متغیر این سخن از برای جراح محمد به فرستاد
 اگر ترا زحمه تحلیف خودت دست بر نیانی حکم می کنم ترا چاه شق
 ناید و لعنت ابدی دچار تو خواهد شد

در غارت جنگ سال بعد مشوا از آن نوک و پالغی شهر
 قله را حاکم را به روی یکدیگر نندیده از قله قشون قله از شهر و قریه
 قوفت کرکشن به عرابه نابار شده به آنها رسیده و ساله ازید
 الی سیمه عرابه از قله با کابینه عراب حل می شد و مجاری را در
 اغلب اوقات بر آنها تاحه کا و از قله هر چه بود می بردند و قشون
 کا و این وسط از قوفت کرکشن برده شد و بعد از آن زنهار عرابه را
 منزل میراند چهار هزار نفر خشنود قله و شهر در بلاد و
 حواله زن گرفته اغلب اوقات در نزد خیال خود بسر میبرد و شهر را
 سکنه داشت یکدیگر قیامی شب و روز مست بود و سبزه را در آن کا
 پیروی او را می کردند پالغی که از این ماجرا اطلاع داشت در یکی از

(ع ۸۶) شب بیهوشان نواززان بزرگ و جمعی از قشون مجار و المان آهسته دروازه
آمدند و نواز از نواز را که زبان ترکی می دانستند صد کرده گفتند از وقت که
و بهر از حمت از جنگ کافر با بدیده نه دروازه را باز کنستید و اهل خود جز
یک نفر بحدید جوان نیکی یک (قول او بخان) که شراب
نخورده و پیرا بود با قهر مست و بهوشان فاده بودند آن جوان در آن
دروازه را باز کرد و دشمنان داخل شهر شده هر که را یافتند کشتند
و بسیار عمارت کشته حکم شهر در دست یک شمشیر کوفته دیر اندک
یکدو تا وقتی که دشمنان او را ضرب شمشیر پاره پاره کردند به روایت
عوام همین که قشون عیسوی داد حاصل شهر شدند فروکش استی که در بالای برج
تا قوس میسبب بود بنا کرد بخواندن با سکه سر پست را بریده در پای
برج مجار نصب کردند و بنا را بر و ط که در زیر باستان هلیون فرک
واقع بود و سیصد نفر ترک مستحق آن بودند بنا را آتش زده پیش پای
سیصد نفر مجار و المان که در بالای باستان بودند بهوایرانند یک یک
آقا سی که پست و خنجر زد و کبابا خود آهسته مست و لایعقل گرفته نزد مالتی
آوردند حکم کرد تا از قن او جدا ساختند از چهار هزار نفر قشون شهر
و قعه چهار که پنج نفر توانستند فرار کرده خود را به افغان رسانند بجز
افغان را پست این واقعه را از برای ساطوری به فرستاد و با وجود
این شایه از اردوی خود که در بلخ را بود بهر چه حرکت نکرد
تا وقتی که از اسد بول بدو بجهت او فرستاد و در آنوقت پلای بروی رود

عقبات

دانب کشیده که نزد روستا رسید آن قول داشت به پرتلاشلی بود
منتی می شد بهت برده روز اول کشید تا بل با نام رسید پس از آن
در یکس کیل که چهل و پنج روز در شکار رسیدن خان تا تارستان با نذر
ماه او خان منور بر رسید و پذیرا نشایسته از او به عمل آمد و یک شکاری
رایا بران قرار گرفت که طرف کما و ش و انداختن بودند کسانا نادیده از
از جن چند تیر توپ تسیم کردید صد و پنجاه نفر محافلین آن جا را
چادر کش کردن زدند و در اول آه آلتو بر شکر با سردار و کما و ش
و انداختن رسید شهر و قعه را محاصره کردند و مدت هفت هفته
زدند و ویرش را بردند و این پن خبر رسید که دشمنان قلع قمع
پایا و ش و پنجم را گرفتند و ش و ال افغان احمد پست را در یک
کشت داده است و افغان را احد محاصره کرده اند و به کشتن درازند
سردار ترک محاصره کرده و طرف صولتوک حرکت نمودن بانهای
حرکت شکر را مثل ساخت آب غنیان کردند پستی مسوا که در میان
پناه بود در این کار استهای غفلت و اهل را بکار برده بود لابد بروی کلک
از رودخانه نامی گذشتند و توپ را به جانب با بسته می کشیدند
در میان با حق با فتنه و رشخه شده در مدت دو از ده روز و هفت
نیا به صولتوک رسیدند نایا به از قعه شکر را در رنج توپ که در
وجه امیدوار بودند که سه دار قعه از قعه از برای شکر کرده است
به کما رودخانه طپس رسیدند ابدانث از سفای که حال از قعه باشد

(۹۰) بزرگ دولتی را خواب کرد سلطان در یک خط شریف حکم قتل طواری نمود
داشته بدست نیکوچرخ اقا حسن خان قاسمی حقیقی حسن بهادار خان را غنی از این
مطلب مطلع شده بدست خود طواری اطلاع داد لیکن مشایخ و بزرگان
اعضا نمود و در حصار حقی در روز عید اضحی (که چاک بایرام) یعنی یکم قمری
به مهمانی دعوت نمود مشایخ چون اهل مجلس گردید خط شریف را از فضل
بر طواری نمود و به خند فزیدی که همراه خود داشت اشرار که با بر سر
ریخته به قتل رسانیدند و فرزندان او را کشته زد و خان تاتارستان و خط
از واقعه مشهور اقای خود اطلاع داد و چون این خبر را به ابراهیم و ادهم خان
قمری که در ازا این ماجر اطلاع یافته بودند لیکن در همان وقت اقای سلطان
الاجه اقا را خواسته حکم کرد تا تک چی زاده را گرفته اموال او را ضبط نماید مشایخ
حسب الامر طاعت نمود بعد از چندی تک چی زاده که بر سر عمل خود
تلافی این کار از الاجه صحابه را آورد و به یک جهانبیگ منشی همه اموال او را ضبط نمود
و ابراهیم و ادهم و تمام محنت برنهاد

پانزده روز قبل از گذشته شدن ساطورچی و سیاست سیدان
برایم کافیه به اینطور نوشته تقصیر اقدامات جنگ را به گردن سنان پاشا
انگشت و خیرخواهی خود از انقضای کردن تبعه اطریش را خدا و است وزیر اعظم کرد
که از اقدام نمودن به او خبر به تحصیل مصالحه شد و قلمه ای را که گرفته شده
من که ابراهیم پاشا به اکثر نمایان است به عرف بغداد حرکت کرده ام
از برای استود کردن خفا و آنرا که از این سیاست دولت ساطورچی

توس

تو خوش میدارد و بود محمود پیکار علی سید بن اباقی سید خان بر تو و صوم
فرستاد و تا بگوید که کرده کند از دژ بخارستان تبارستان حیرت ناخشان
بزرگستاده صدر اعظم صغ و داو که از دربار امیراطم گشوی مصالحه او بریان آورده
صدر اعظم از برای موافقت خان تبارستان از رودخانه و انوب مجبور و نشان
و تو صوم بر پروان آمده است اصل رودخانه پیش که تا یک یک بوقت نمودن در آن
صدر اعظم در صحرای قان قدم از رود و نشان تبارستان در و حال
اردهی نوراد و مقبل صدر اعظم پنداشت پناهی که از برای عبور شکست کار بود
عاضه شد و صدر اعظم بعد از چهار روز از پناهی که پست رفت از پنج جاده
مقاتله عساکر دشمن که در نزدیک کرمان جمع شده بودند و دستخیز و نشان
در نزدیک شدن اتراک قندهار آتش زده فرزند بودند کینه فرستاده از خبر
امیراطم آمده و نشان تبارستان رفت بعد از آن نزد صدر اعظم آمد و او
ملاقات نمود و ادبش با محمد کیا از جانب صدر اعظم و احمدا که از طرف خان تبار
برار و وی دشمن رفتند و گفتگوی ایشان را در خصوص مصالحه بحث نمودند و
به آنکه بتوانند تزاری در کار بند هر جهت نمودن چنین که اردوی اتراک در بار کرمان زده
و کلای طرفین در جزیره مست است آنقدر مشغول گفتگوی مصالحه شدند از طرف
عنا به شهرهای که آن دو فوکیک و بنو که اده و سحاب را محاصره نمودند
و دو کلای بهر طوری نهضت می اینان و هاهو آن را با دوشهر دیگر
میخواستند است و ادعا نمیدهند از طرفین به نیل مقصود از آنکه کوه شده در دشت
هر جهت نموده در آن اوقات سلیمان پاشا حاکم افغان بهشت مبارک بود

(۹۲) رفو بود بدست لشکر دشمن فادو پالغی اور بطور میرا از برای آرشیه و کاسک
 فرستاد و مرا و حکم دیار بکر اسجای او فرستادند و بار بیمه پاشا بر سر او زد و او را
 و بعضی از لشکریان را در آن جای از برای تاخت و تاز بر اندکه گردن کشیدند
 که لشکرهای دشمن در وادی کو قنورین جمع میگردیدند که فصل سرما و یاری
 در بر سینه برف است و افغان از سافل چپ و دودان و حجت نروغان هم
 غازی کرای خان اذن خواست که به حکمت خود مر حجت نماید و ابراهیم هر چه میگوید
 زمستان را مانند سال گذشته در مجارستان قشوق کفایه میگوید کای کای
 صدر عظیم بکمان بود و بوقت بجا در او زشت و جز سواره طرد و کربا و طاقت نمرود
 خان بطرف قزم برکت و صدر عظیم نیز مر حجت کرده همراه دس منبر زنی
 بنزد او در دوز و یکچوبک افاسی شخص شده به بولبول رشت لشکرهای
 نیز اذن داده شد تا برایت خود مر حجت گردند و لشکرهای اروپا پیشانی
 رفد ابراهیم بوجه نظام سستی که در میان لشکر مرعی پیدا شد
 رعایای سمرقند را از قتل و محکومیه محظوظ داشته به بذل انعام
 احسانات سرور و خوش دل نگاه میداشت و از عساکر و غیره بجهت لطف و محبت
 جذب قلوب میکرد و بان و کله در اردوی او انواع متعه و اوراق ارزاق در آن قرار
 و هرگز از هیچ طرف خلل شکایتی نمی شد و سرودی با وادافاتی می شنیدند و سوار
 و کرده و بخت او می شتافتند به تمام نای او داده پدید می آمد و بپای
 پوز کای یعنی عساکر آن شهر قاضی نور محمد را به قتل رسانیدند ابراهیم از عساکر آن
 قاضی پال ساخت مردم در آن کار با و اید و گرفتند و در بک گفت (من و اید از برای این کار)

مجبور شد بر اینکه خودشان را در آتش نشان نیندازند ابراهیم بوجه این در حقیقت
 کثیره رعایای صوری را رو بخود کرده و حبس می کرد و از آنها را به انعام و لطیفه هم تشنه بود
 و داشت که مدت سی سال اسباب بکمان هر یک از اسکا و دنی بنده
 ابراهیم که چندین در و در از آن است و بدست قلوب که در تحت فرمان بود
 بر و حال اقبال کرد که در آن است و در هر وقت که پایا را بجهت تصرف در آن و اندک با سرباز
 فرانسوی و و آلون که از جمله ستمین قدمه بودند و بجهت عقبت شدن بجهت بکوشش
 بودند و اید اگر در شکر کردن شهر و قده از این است و غرضش خود آنها در ویش
 حکم اسطول و قضا بکوشش یک پیام دادند که شصت هزار و کار و سوار و سوار
 اشتهاد است اگر صدر عظیم بین بسج را با بد بپوشش می نمود و پیش پاشا است با صدر
 ابراهیم و او صدر عظیم بر سر سلطان رسانید سلطان فرمود و هزار و کار و کار و کار
 قدمه و او با قریه و بعد و عین کار می در آن و اندک با سرباز و کثیره رعایای
 نایب فایز آمد و صاف و فارسیک که در بک و در اهل شهر غارت نمودند و از آن یک
 با لشکر المان از برای پندار اندک شهر را محاصره نمود و انصافه در قوه و استیلا
 و نور از آن یک را به کوه و شکست شده چون از کار و داری قلعه یا کس گردیدند و در
 که در سینه و ضرب شمشیر از میان آنها پرورده و از ابراهیم که پندارند و از آنها شکسته شدند
 پانصد و شصت نفر حخته و فرزند خود را در ویش پاشا رسانیدند و هر چه بودی با
 و در آن نگرانی دست محاذ را قبول کرده چون شخصی شنید و زیاده برست سال شایسته بودی
 در سینه و غنایان و عساکر آن شهر شکسته شدند و از در محاصره و قاضی پال
 محاصرین قرار گرفته بودند و از محاصره می نمودند و در وقت باقی مانده و بعد که حجت قیامت

(۹۹۰) که از تغییر خیال باب عالی صلح یافت و است پیش روی کرده و این کار را
 بطور استوار و مستحکم از پیش میرد و اندک اندک دولت که اقامت در عرض شمشیر
 خیمه شریف میبود که اسدای صوری را از او بدید و باقی سفیر و نیکو دوست
 اعراب مغربه که نماند سخن گفتن باغ شدند از یک حکم و مشورت یکسان
 بدید پس چنانچه بختین رخ تغییر سلفان از امان به غریزه شیرین برسد و بختین
 پنج فرزند کار از حکومت تو سکنان خواسته بودند آن غریزه حمله بر احوال
 و ترس از دودک دبراک سپاهان و در عسکه امیرال انوشیروانی و فرمانده لشکری
 بان تو کوم در حرکت فسان او بودند خواسته غریزه شیرین حمله بر سر دشت
 بری در آن حمله گشته و سایرین بر اقیانوس جوهر حمت نمودند و قمار که جنگ
 اسپانیول که بر ابراهیم صدر اعظمی خواست انجام بدید و بدین معنی اتفاق
 دوست خود غضنفر خان کرد و دولت استان بکوه سفیر مخصوصی
 چون بعد از این می شدن مشورت سنان ایالات حقوق و فندان
 باب عالی تقریفاً راجع شده بود و شیرین سمنند و شاهستان غلامش که کرا
 انولایت با و کذا شود و راجع امور را ادا خواهد نمود و اینچنین
 فردای روز و روزی با استیلا و تشریفات دولتی وارد شهر شدند و چون راه می
 برای او پیدایش از بجای خود حرکت نکرد و ما میرین تشریفات را در شهر گذشت
 که از جانب مجاهدان حکمران سر قند و بخار که به جبهه نزل از اموال
 و زندان به برقت برد و اینچنین بود و چنانکه بود و باند کشتن عین ممالک
 خود حرکت نخواهد کرد و با حمله بر نیکو و مصلحت و از پای سخت کردن نظر از کون آن

دادای شریف

و ادای تفت بود اینچنین که با سفیر جدید استان یکبار تشریفات مخصوصی
 حاصل نمود و بر قند چند ماه بعد از آن بعد از آن او یکبار بر دوش نشین او
 عهد المومن با بنام نورالدین محمد که مشهور به قلم خان بود از سر در شریف
 به خاک ذلت و خواری برافراشت و با جاسوس انقباطات او یکبار گفت
 شمر در محکمت خراسان از لوث وجود حشیان او یکبارک و مصفا
 و تشریفات بی غرض و در خان را با پست و چاکلیه شهر با قلع محصور و با بول
 سفیر بر روی پای دو پای سخت خراسان مسجد و هر رادریان سینی طلا و
 سایر بلاد و قلع رادریان سینی لعل و نظر سلطان بپایند
 سلطان والده در حکم از حرم تصرفات امور دولتی بحال قدرت
 میکرد و گاه کاهی از خزانه بکمران خود شش و بی بخت و بخت و بخت
 آورده تسلیم نمیداد و بکین اسباب حمله تقریباً در نزد پیش پیش کش کردن
 صبیحه و حبیبه بودند را ضعیف و بکیر که در حمله او سیم قدری داشت باز
 که نمره سمنان بود و هر دو میزد و اینها از جمعه زنهای بودند که همه را
 حق صدارت و حکومت را می فروختند اوقاتی را که سرحد استان
 جنگ خراسان می شد در لشکر طرک و کورشن و یا غنیمتی با بر سر
 و بر رختن خون آتشیاب آنها را سکن می نمودند یک مرد بیری در قوه خانی
 اسد بول ادای ممدویت میکرد و او را کرده از صلق با و بخشید و
 دیگر در حواله اسد بول پیدا شده ادای بلوری سلطان سیم را می کرد و
 نیز کرده از قاره پا و بخشید و سمنان را از طایب در قند و اموال

(۳۶۸) غیاب پیکر کی بنویزد و ولایت را غارت کردند غلبه آنها را گرفتار شده قتل
رسیدند درین پروان خانوادہ مظہر بعد اور آندزد و ساری آنها را کہ در قلعہ
قلعہ مجوس بودند بقلعہ بغور نقل کردند در بعضی مکتفہ خراجی پیشی پیدا
خود را با یک شاه نمی نید و قافل را می چاییده راه تجارت بین دو کشور
بود از برای دفع آن در راه زن لازم شد کہ بہ لشکر و مال از یک کلبا
و صبح تقویت بشود حاجی ابرہیم حکم طلب کرشن خان بک
بہ خلق او را کردن مہندہ نفر از محکمین آن آرام و اسودہ نمود در حین
جنر پاشا خانوادہ لوند و لوا را صاحب را متعین ساختہ سرای
بناقی پیر او و سیمون لوا را صاحب بہ اسطول فرستاد و مردود قلعہ
قلعہ مجوس شدہ در جان جا بردند از طرف دیگر کربان الدین حکمران
آخرین شیروان از برای جنگ چاکری بہ باغ لارہ رفتہ محکم
با اور غارت کردہ پست ہزار اسپر بہ اسم پول حمام با و دادند

نور شش سپاہیان در اسطول از جہہ کار بائی حمہ بود کہ
علامات غلبہ حکومت لشکری را بر اقدار و سلطنت زمانہ وانمود میکرد
خیرای ہودیہ کہ مختصری از تقریب تسلط اور را یام مراد سم بدو در شہر کی از
اسباب عمده نور شش بود زیرا کہ مشا را با خود را داخل عمل ترغیت و
تجاووزہ بر رنودہ و عتوہ در حق اشخاص نالایق نامناسب برقرار کردہ بود لہذا
با کمال تشدد و سزاوار مصلوبہ نمودند و ضیل پشای قائم مقام از مرشد خود
و جان سلطان ولہ چو شش باقی را مہر کرد و تاخیر را با پیر شش با خود برداد

دقیقہ

دقیقہ آن بہجتا از پندای خانہ صدر اعظم با بیہوشندہ سپاہیان بہر انما کتہ
نیز را با سہ پیشش پارہ کردہ و اعضای لرزان انار را بہ در خانہ می رسانا
و بزرگان دولت کہ غیر اوسط ایشان منصب فروشی کردہ بودند نصب نمودند
پسر عجب دم خیر اسلمان شدہ از کشتن نہایت یافت و در جزو چاوشان قرار
گرفتہ آفاق صفی چاوش نامیدہ شد بعد از وقوع این قایم ضیل پاشا
از قایم مقام معزول و حافظ احمد پاشای خواجہ اخصی بجای او منصوب کرد
و قاتی را کہ شورش سپاہیان پای تخت را قرین انقلاب و اغتشاش شدند
وزیران جنگ ہماستان از سادات ہر چال و غلی ایش شورش و یا عکیرا
و آسیا بطوری قتل ساختند کہ انظار میان دولت سی سال کان پذیر
نشہ نہیں اول این باغیان کہ در بروز زیادتری شدند عبد کلیم سہرنگ
سک بانان بود کہ بہ قہ یاریگی اشتہار داشت شار السیہ با طوایف
اکراد و ترکان از دعوی ہماستان برکتہ رو حارا ابدش متصرف
گردید و حسین پاشا را کہ از برای تحقق سبب شورش و شایع چارہ
آن بہ آسیا فرستادہ بودند با عتوہ متعلق ساختہ نایب الکلہ و تانانی مقابلہ
حین پاشا رفتہ شکست خورد و تا قونیہ و واقایقہ کردند بعد از آن محمد پاشا
پہرستان بدفع باغیان حرکت کرد و حسین و قہ یاریگی را در و حاصرو
نہ کلہ را بائی حضورین تمام شد و تہا را با قروش با برکہ و ہلوف نامین
میاندختند با اخرہ قہ یاریگی با محمد پاشا صلح کردہ شرطہ برایک حکومت
اسیہ را باہ بدستدہ و حسین پاشا را با ایشان سپاہ و مصاحفہ انعام

(۷۰۰) گرفت و حسین پاشا اگر قدرت عثمانیان بود و او را به اسد بول فرستاد
در آنجا اعضای او را خرد کرده برای بیست و میان شمشیر کرد و اینده
در اوزان آغاج قاپو یا اوزون قاپو بیاختند محمد پاشای وزیرستان را
و یار بکر توقف نمود و او را به عازم دفعه یازم کرد و یزید کیش را به دروغ
ایکوبه آسیه رفتن شول حکومت شد و بالی سوان را به یانی شدن تحریک نمود و محمد
حاکم سید اس که از برای جنگ عیارستان احضار شده بود و در بلاد اسلامی
بسیار از طاعت و افتخار و قریه یازم کرد و بهر استخفاف کار نامی و راز بر نمود
بنام محمد پاشا با اسد بول احضار شد و سحاق چو دم نیز علاوه حکومت آسیه
به قریه یازم کرد و کذا کرد و بهر حال اقتدارش را به در آمد و احکام پیدا کرد
سیدان یا عیسگری را دوست داد و با عانت برادر خود ولی حسن ایچ را در عظیم
مستبر کرد و ایند حسن پاشا حاکم سابق بغداد و حاجی ابراهیم وزیر ششم دفعه فتنه
قره یازم کرد و یزید قریه یازم نیز ایشان را استقبال نمود و بهر حال نظر از عثمانیان
خائن در قریه یازم صاوق و فادار تعالی شد و صفاری که در مذکر یانی
شدن غلب کرد که حاجی ابراهیم با نعمت بسیار از لشکر عثمانی برده و لشکر
او تقریباً با تمام معدوم و منهدم کرد و یزید عیارانین فتح بزرگ قریه یازم خود را
پادشاه و لایات آسیا بلکه امپراطوران ممالک پنداشته احکام و فرمان
حکام بلاد و ولایات اطراف صادر نمود و مضمون کی از احکام او تقریباً این است
که منتهی بود (عالم حکم عالی محمد قراحتار بعد از آنکه معون خلق و متعالی به درستی که
عثمانی حاجی ابراهیم پاشا غالب مدعی از وی صدق نیت و پاک نیت بر طاعت
و بی...

و افتخار و امداد و اعزاز و ابواب و جبهه حکم پادشاهان از ادای عمر قریه یازم و عوارض عثمان
و سطر و ششم چون است قدرت و توانایی عثمانی را از استطر و تصرف و لایات
مقطوع و کوتاه و دشمن پادشاهی این ممالک بهر شک و سیم حق است
لذا انکم میگویم که بوجیب ایترومان محمد که گوزان و ان سیم ممالک از او است
باشد هر کس بر خلاف این حکم رفتار نماید برای خود و خاندان و سید و نمایان بر طاعت
و دوست خود نخواهد بود و در این ممالک عادت نموده و عهد و شایسته و اسطر
ربیع الاول سنه هجری (۱۰۰۰) سیح از ابتدای انقضاء دولت عثمانی تاکنون
پنج مدتی باین ابلی و سیح یعنی با خیانت آل عثمان رفتار کرده بود

در سال هزار و شصت هجری جمعی از منافق علماء و ابداء و مومنین عثمانی از این جهان
بجهان دیگر انتقال نمودند و سید الدین عالم که مدت بیت و پخیال سلم شاهزاده و خواهر
سلطان مراد و سلطان محمد بود و منصب جلیل عسکری بر تباریل کرده و در هر امور دولتی مدافع
یکبار سلطان مراد و سلطان محمد اضیاح عاشق از او را بروی یکبار و دوش چهارستان
و غیر از این و فتح جنگ کرکنت به ستر اعلی و سعادت و سیتا که او شد سخنانی و مایه
و تفتیب سلطان محمد شده و در میان جنگ ثبات قدم برزید و بعد از شکست فتح عظیم
بایل کرد و یزید از جهل تا بیعت و تعینات او یکتا تاریخ عثمانی است که از سلطان عثمان
اول تسلیم آل عثمان است و دیگر ترجمه تاریخ عمومی ایرانی است که با انقضاء
دولت عثمانی میرسد و سید الدین در روز عید مولود پنجم سنه هجری بعضی مکه وفات کرد
(۱۰۰۹) در و حمله سوز است و مسجد امارت و خیریه شول غلزه عبادت نمود و شهادت بعد از او
بزرگ معرفت باقی و نیای فانی را و ادع نمود که کتاب تیرا بهنفعین عربت کرده بود

و همانا شش نفر از شعرا رحلت کردند و خلف و لقب آنها از اینهاست سید علی قاضی بصری
علی و ابی و نسلیق بی زاده که یک تاریخ منظم بسیار بدی نوشته است و در
این تاریخ که مایه حسرت و افسوس است فوت عالی مورخ می باشد که در است نوشتن و
پوشی بخردن بر همه مومنین ثوابی ترسیع داد اگر چه بعضی از صاحبای تاریخ را غلط گو
است سلطان سلیمان داخل نوکری شد و بچارپا شاه خدمت کرد چون از برای
ترقی جاه و منصب و مذکی نگردید و متابعتی بر سپید نشی و در فرودار و بنای یک کلاه
بود تا او آنکه پاشای جدید شد تاریخ غایتا چهار سال قبل از فوت خودش
نوشته بود و در جلد از تاریخات تصنیفات و نظایر باقی مانده از جلد اول
برتر نوشته است یکی تاریخ عوینت که همان المعارف نامیده است و در
چهارم کتاب تاریخ غایتا نوشته است و بعضی از کتابهای در تاریخ و در
مصر است مثل تاریخ دوقفت و جنگ پیرهای سلیمان و جهانهای خسته و در آن
و دیگر ترجمه کتاب از زبان التواریخ است و یک ترسیل است و در کمال افسوس مانده
از این مورخ صادق و از سلاطینی که از همه نویسندگان عثمانی و تاریخ و در حساب تاریخ
از همه بارها تر و صحیح تر بود و در این غایتیم

باب سی و دوم

پرتیب و آخر کار پیش از این اتفاق فوت پیرایم حسن صدر اعظم و حصار و استخوانی نشا
شورش و آسیا لشکر کشی دیانی حصار و استخوانی و پیرایم و پیرایم و پیرایم و پیرایم
تا ترستان و توقف کرشان رفع شورش پیرایم و پیرایم و پیرایم و پیرایم
شدن ایشان بر اقلان چون بر باد و آن یایغان و پیرایم و پیرایم و پیرایم
علی و پیرایم بر هم خوردن صاحبای ایران فوت سلطان محمد ثالث و پیرایم و پیرایم
سلطان محمد جعفر سلطان احمد اول سزای شدن و الله و قندهار و پیرایم و پیرایم
حکام و سرداران پیرایم ایران قندهار و قائم مقام فوت صدر اعظم و پیرایم و پیرایم
تجدید معاهده و بدولت و پیرایم و پیرایم و پیرایم و پیرایم و پیرایم
پیدا شدن چهار نفر یافعی تازه در آسیا کفکوی مصاحبه تخییر کران شکست و پیرایم
سیاست ملی حین تباه غلبه یایغان در نوادان و فتح احمد و پیرایم و پیرایم
شورش و پیرایم و پیرایم و پیرایم و پیرایم و پیرایم و پیرایم و پیرایم
سید قتل و پیرایم و پیرایم و پیرایم و پیرایم و پیرایم و پیرایم و پیرایم

پیش از این اتفاق من از آنکه از آنکه رادریکو پولی شکست داد و آن شهر را
مصرف نمود بعد با سید صوف ترانسیلوانی شده هزار آسپر از بابت مالیات

پس کرد و خدمت سلطان فرستاد و حکم حکومت افلاق را دریافت نمود آنوقت پسر پسر
 بنای کلکو را گذاشت تا شاید از جانب و بگوست ترانسیلوانی بآید کرد و حافظ احمد
 پاشا را فرستاد و پیغام فرستاد که چون مالیات را بخر کرد است
 و بخواهد بر او که در نیکو پولی تا بیک سلطان است آورد و تسلیم نماید آن پاشای محضی
 قول و را با هر که در محال گردید پیش تو سپارد میان عرابه با که اندر پوش
 ماسوت کلی بر روی ناکشید و برفت و او را حافظ احمد را اندر کرد و اترک خیال
 بیکر که در میان عرابه با که در مسند و بی پول حاصل کرد و انامیل چون یک
 اردوی عثمانی رسید توپها را از عرابه با بردن آورد و بیای توپخانه می
 گذاشت و باین جلد یک بار دیگر اترک را شکست داد لیکن پندی بعد از آن
 نیز میبندد با طوری حکومت ترانسیلوانی را بر بی جسم خود کار و نیال و کذا کرد
 و نیز میبندد پادشاه و استان از شورش مؤثره از برای و اسکی میبندد بیای و
 و تعزیت را گذاشت میل که حکمرانی ترانسیلوانی و افلاق و بندان هر سر
 طالب بود اول با کار و نیال جنگ کرد و او را شکست داد و شالیه درین فرار
 کرد و رفت کرد و بعد از آن میل با و الی بندان و لشکر استان صاف داد
 ایشان را نیز مغلوب ساخت و سادگ پس بفرستید که از جانب خود
 بندان خود و از باجالی خیمه علامت حکومت بندان را که گز و علم بود از
 برای و فرستاد و این عمل را بولیک نامی صدر اعظم ابراهیم پاشا
 بود که بعد از فتح فانیشتا فرستاد و میل را که در پیغام نام داشت در تحت
 رئیس امنه می اردو باز یکی زاده با سه سوار رفت و حافظ احمد پاشای

خشی که داغ فریبش را در دل داشت و در نیکو پولی بوض کیده بای زر کلکو را (۷۰۰)
 توپها را و بولیک کرد و بفرستاد و شکست و تا آن شرمندی و سخت که بر سر
 او آمد و بود خیال دیگر در سده داشت در این اوقات که منصب قائم مقامی داشت
 و بعد کار از او سخته میشد و توانی از صنایع انداختی گرفت که در وقت تا و در بر
 یک یا غنی مستعدی مانند شین عاریت سیح نوع حقوق عمده میان بخار بنایه می داشت
 و بوجیان مستعدی که کرد و در روزانه و بفرستاد و در میان اردو و علم و شکست
 سخت جان از تن آن بر بخت میرون رفت از این عدم ملاحظه حقوق شخص که در
 میان عثمانیان حبس مقدس و مقرر است اهل پای تحت همه تغییر و غضبناک شدند
 ابراهیم پاشای صدر اعظم ارشیدن و نواخته زیاد از غضب در آمد و بخدمت
 سلطان و آمد و شایسته نوشت حافظ احمد علا و برار تجانب اهل شین و کارهای
 صدر اعظم نیز و حالت بیکر انداز و اقامت مقامی منزل کردند و حسن پاشای وزیر را بیک
 او که اشتد و از کلکوی سارنیش میل بدارت و تسخیر فانیشتا با صدر اعظم با سافون
 و کل قشون امپراطور در ترانسیلوانی شورش شد و خیال قتل میل افتاد و یکی از سواران
 را بکشت تا او را بزخم کار و بکشت میل که با اترک دوست شده بود و فامی جرمش
 خویش کرد و در فنی را که بخواست و در اینجا حکمرانی کند با خون خود و بر است با فانیشتا
 قبل از خدمت ایجاد شده محمود پاشا سرحد دارد و توپ قلعه را که را تعمیر و اصلاح نموده
 با فانیشتا بندان پاشا بیکر بیکر کمرس که فرمان ده سفین اونی بود و ولایت افلاق
 حله و دزد میل انحصار بیدار او کالو را شکست داد و و علمای که در افق ازین
 لقمه بودند به سده بول فرستادند چاهش ابراهیم پاشای را و مرشد و بزرگ سیش را

با وقوع این فتح از برای شاه عباس هر دو دست داده بایستی از این برای ولایت
 و مالی و توجیه حاصل نمود و مکتوبات حکومت را از برای پیشبرد و
 آتجایر و ابراهیم پاشا صدر اعظم قبل از تفرق پاشا کاغذی بآرشید وک ماخیاست نوشته
 اند و داشته بود که سال گذشته تیرا نشت شرابی دین و پاک را محاصره نماید لیکن تیر
 مساحه و تیر صلیح خود را می کرده آن مرا قدام تو و در آن زمانه فصل آرشید وک از قتل
 و شیان و بی روحی های بخار و طوایف و آلون دست کرده بود بعد از جنگ و انزاع
 برای اولین بار عیادت مایل بود و صلیح از طرف ترک برگزیده و این فقره رسالت قبل
 از این از طرف تمارستان غایب گشتن انعام شده و بانیا سطران بوفالو دخی از
 جانب پراطریان نزد خان شراییه فرستاده شده و هزاره کابرخان و عده
 کرده به بند تا مصاحبه طرف پراطریان دست نه بعد از آن غایب گشتن انعام
 اقرار با اتفاق الکتب نزد پالو لک و جمع و کلای و ولایت فرستاده لیکن فایده آن
 هیچ حاصل نشد این وقت صدر اعظم برای پاشا حاکم افغان اختیار کامل تیرا نشت
 مصاحبه و دو کیمای خود و محمد را نیز از اردوی سسته گنر نزد فرستاده چند روز بعد از
 آن صدر اعظم مرخص شد و وفات کرد و کارهای معظم شکر را برادرزاده تورمق
 واکدار و سفارش نمودنش را و بر اسلا بول برده و در نزدیکی سیرت هزاره داری که
 و حیات خودش ساخته بودند و فن کرده و عمر و مات سفر را بر ابراهیم از چادر و شتر و قاطر
 و غیره به حسن و انکارد شد حتی زن او سلطان عایشه را نیز تا نزد او داده و حکم کرده
 که برودی خود را بر اردو و سرحد رساند من خواست پسند اینکه بستان رسیده است
 رفیق خود را موقوف به اردو لیکن بر اصرار صلیح این مفتی حکم مخصوصی از جانب

محل

سلطان او را بر فتن مجبور کرد و اندر حال بقدری توقف کرد تا مفتی را محصور و
 و منصب های بزرگ را بیل خاطر خود در میان علی و حکام تقسیم نمود و اشخاص را بنابر این
 و بر سره اکر داند خواجی را ده و مخلوقه می معنی شد خلیل پاشا را قائم مقام و حافظه انعام
 وزیر سیم کرد و حکام بغداد و حلب و در تاجیک و حمزه افندی بجای افغان چمی را ده و تاجیک
 حسن نوزده روز بعد از نصب و مامور شدن از اسلا بول بیرون رفت و لشکریاری
 همراه خود حرکت داد شب و روز از رفیق نیامد و مسافتی در زیر چادر استراحت نمود
 تا آنکه میت و محبت روز بعد از بیرون رفتن از اسلا بول بر اردوی سسته گنر وارد
 کردید چون شنید که در عیاب لشکر بسیار دشمنان جمع میشوند که از بخار و سرافان
 با اسطو لولیا صبورک برودن من پاشا حکم کردید که بطرف افغان حرکت نماید و کت
 انجا به منزله فوشی محمد افندی واکدار شده بود شهرت در اسطو لولیا صبورک
 قبل از رسیدن لشکر غسانی بقصر دشمن آمده بود سسته گنر از آن مرده و شکر
 ریزه دیارهای شهر که در بهم روز دزدن لشکرهای امپراطوری در میان لشکر و اقمه
 در میان دو کوه قرار گرفته بودند و کورگان کشیش و پانده بی غایب بست گرفته
 لشکران را بچیک ترغیب میکرد و در روز اول کیا محمد با سکت بانان و بیداران
 جزئی غلبه به عیوبان کرد لیکن چون خودش تا شروع به جنگ کرده بکام افغان
 اطلاع می نداد و بدشکست خود اندکی بعد از آن حکم افغان تیرا نشت و متفرق گردید
 و لشکر دشمن بطرف پاوتما عقب نشین شده و اردوی خود را اسطو لولیا صبورک و صدر اعظم
 حکومت افغان را به بیکارگی اوم ایلی محمد پاشا واکدار کرد و بجای مورخ که در آن
 حاضر بود و با مورسبع کردن مالیات پوزنکا کرده و صدر اعظم از برای اشخاص

۷۰۷۱

(۷۰۸) قاپیباشی که محصور شد و دشمن بود و روانه کردید و سلطان در اسباب اول در سه قبور
اجداد خود و داسانی را در رکاب خود نهادند تا این وقت
از ابتدای ماموریت سوار شدند و کفر نیاندیدند و هزار لشکر چهار توپخانه عقد
کرد و شش ماه صحرای قاپیباش بود و فرمان ده شهر تریکی حسن پاشا در دفع دشمن و عراست شهر
و قتل بقدری جلالت و ولایت و کفایت و کار و ظاهر ساخت که نام نامی او در کتب
تواریخ جنگ های عثمانی صاحب تبار و دارای صفت ماموریت کردید مدت عرصه را بایم
محاصره گذشت بود که اناناسرهای حاکم افان و محمد کیارا در بالای سنگر با نیزه زدند
و غیرت توپان عثمانی از زمین ان سربازانک سستی پیدا شد و حسن پاشا را ان برادران یکی خود را
جمع کرد و بهایشان گفت که این سربازانک شش ماهی که دشمن خیر می بیند نماندند و به
این تمام سربازانک خوف و بی دلیلی تا این اندازه از اناناسر پاشا که نماندند و بهایشان
قاپیباش را نتوانست تخریب نماید که پس از انکه مایات انرا و هفت مدینه شرفرو و حضرت خاتم
الانبیاء که کز راضی نخواهد شد شهری که وقف مقدس و شهادت است کافران نیستند
و دیگر انکه حاضرین در دروغ و عید مولود حضرت رسالت پناه شروع محاصره نمودند و مابین سیه شهر
دست هرگز نرفت و تا انکه کردید تا انکه از فصلی یا اندک جان دین که در دل شب ازین
بطرف آسمان بلند شود و کلک های چهل و دو عراده توپ که بروج و باره شهر بسته اند و زخم
توانسته اند بناید را با و فیکه من بکومت قاپیباشی مدتی یک دست کلک را دیدم که کلک
ارودی دشمنان بطرف شهر در پر از بودند و قبا با آنها را اتفاق کرد و هر زمانه و دسترسند
این نیز از برای غلبه و شکست دشمن دلیلی متصور و عالی نیکو باشد با کلمه بجا و دست
یاری بشوای خودش قمر و حواسی قمر چه نیروی یک تدبیر تازه خیال کرد و دشمن را
ادوات

از حالت قوت و استعداد لشکر قلعه و خیالات خود فریب میداد تا با هفتاد هزار (۷۰۹)
آدمی صدر اعظم انشای یافت و رسیدن فضل سرما نزدیک شد و ارشید و کینال
برگشتن در افتد و در حقیقت هزار با کشت و عمارت و اردوی خود را با همه توپخانه و کیمیا
از بنه و غزوات دیگر از برای عثمانیان بگذشت عسکر آقا ایشان را اتفاق کرد
و حسن یا کیمیا های ملوکانه و فقره در بالای دروازه در جهت پشت و هر که
از لشکر سر می آورد و زرمیداد مصلی یک و عمر یک دشمن را اتفاق نمودند و حسن
پارودی ارشید و کینال رفته داخل چادر او کرد و میخواست در آنجا از برای ارشید و کینال
زده و دار و کرسی در اطراف ان گذاشته بودند و میخواستند انرا بکل سنج بود
و یک فرسخ نفیس کران بهای در میان چادر سرد بودند و حسن در بالا ان نار نشکر
خداوندی را بجا آورد و پس از ان تحت ارشید و کینال را با شمشیر خود شکست و روی
پارچه های ان بنیشت و سایر یک با و آقا یان را در بالای دروازه که میخواست
و شرمی در فواید صبر و ثبات قدم در زمین در جنگ با از برای ایشان بیان کرد
و مدخل نمود که احدی با موال و اسباب اردو دست نزنند و چادر ارشید و کینال را
محصره از برای صدر اعظم همین کرد و بود چهل و هفت عراده توپ بسیار خوب
و چارده سینه از باب چادر با نظام طبل و شمشیرها و عرابیهای ملوکانه از تمام
ملکوبات حربیه نصیب اراک کردید و صبح و هشت هزار نفر از لشکر ارشید و کینال
اسیر آوردند و بهمد را سوار کردن جدا ساخته ایشا را برود خانه انداختند
در این وقت صدر اعظم از زحف حرکت کرده بطرف سیکلوس رفت زیرا که
سربازان از شدت سربامای نندیدن و با هر متی را گذاشته بودند در این

توضیح در این باب که
مقدار زیادی از وقت را میبرد
و در عمارت

(۷۱۰) بین باغ و چاک کی حرم تریاکی و فرار آتشید و ک سفلوک را از برای صدر اعظم آموخت
صدر شرایین و وزیر لطف و مهربانی را اوقی حسین و لا و بر بعل آورد و سده ام سب
و علامت و نارت بود با سپ خلعت افتخار و ساسانی بایراق با می قسیتی
بر او و اصل یک استخاق یک گسندل و عریک را استخاق یک
نوف کوش نو و تپاشیک و از طریق با گرفته شد و به وزیرت برده از آنجا
حل سناین و از رودخانه ای حیرت و دافوف پلنبه و نقل کردند از اسلابل
حکم اصنافی نصب با و حکومت با سیک صدر اعظم داده بود بر سید علا و یک
خط کشی که همه دمج و تعریف من بود با یک ریخیر طلاق بر صنف از من من
نصب شده بود از برای پسین فتادیر و می اصنافی من خط شده یف را
کنده و دونه و تیر این سکم را فرود دونه (با یک یک یک آقا می قانی این علامت قما
را از گردن و سینه خود بیا و بر آماج و شام دندان کردن و بتن در و ازه شری
کوبان شات از دشمن گرفته و باین جلالت دشمن را از اطراف و حوالی آن
به این با خود داشته باش) نظیر این استیاز و تاریخ و فخر حبسکی دولت بخت
تا به اوقیت و به دست دود

صدر اعظم و عوض تیج پسند این لشکر کفی سلطان عالی
زن ابراهیم پاشا را از دوان خویش آورد و فرقه یارگی بعد از فتح قیصریه
باسی هزار لشکر باغی در آسیا سوار سراسر را از اطراف و حوالی خود متفرق و
میاحت در نزدیکی آلیشان و زیر پسین سوکولی بر او محرم و جنگ آنها یک
طال کشید و مثل شکری باغی در میدان جنگ کشیده شد و تیرا لیت بن
۹۰۱

و از غرق خود را که داشته باقره یا ییگی بگو و نای جانیق پند و برنده در نیامش
یا ییگی بر دیکن برادرش ولی حسن با سپ نفیر و یک از و ساسی یا غیان فرار اصل
یا غنیگری را فرود کوشند و جید و یا ییگی ایا پاره پاره کرده و پیر چار را در کوش
بجاک سپه انداخته و انکوش او از برای عثمانیان امکان پذیر نباشد اوقیت از
کوه صحرادر آمد و بهمن سوکولی را که از راه دیار کبر به توقات یرفت متصرف شده
و حوالی توقات را عارت کردند و باغ و وزیر که باغ بشت نام داشت و در غرض
کلهای صیسی دست کلهای صیسی از انا پس و جواهرات و یک کجا که داشته
بودند ضرب و ویران ساختند و من را در توقات محاصره نموده در این حالت
و شت بختی من و پاشای خشی حاکم و یار کبر کجای من در زیر چکر کشید که بجاک
یا غیان اقدام نماید بیج کس از بختان وزیر سابق جرئت نیکو و خبر غزل اوصب
من و پاشا را به او بگوید تا پوچی باشی این کار را به سر گرفت و حسن خات
او را بقتل رساند و برادر او ابراهیم که نیز تا پوچی بود حکم عزل حل بیاورد
و من او را تهنید نموده از حضور خود بیرون کرد و یک ماهی شده که یا غیان من
توقات را با حسن پاشا محاصره کرده بودند در یکی از روزها که حسن پاشا بیاد
منده اول در نزدیکی دروازه نشسته بود یکی از اتراک که تسیه اندازا سری بود با
خود من را نشان کرد و بعضی غالی شدن گفتن من بر زمین افت و در و بعد از
حدوث این حادثه یا غیان توقات را متصرف شده و دسته دسته و کرده
گروه در تمام بلاد آسیای صغیر متفرق گردیدند و متروکات حسن را گرفته و سلم
و فروش و غیره به فروش رسانیدند و من و پاشا که به لشکرهای دمشق و حلب

(۷۱۳) که محمد پاشا را در تروا ایشان که داشته بود از آنجائی دور تر برود و افشار شدت که سنگی
 تسلیم دشمنان خواهد شد حق آتش آنرا قبول کرد و محمد پاشا با دو هزار نفر بیکدیگر
 جمعی از پیمان و جبه پیمان و او و طلبان بشرو قلعه فرستاد و صد اعظم طرف بفرستاد
 نمود محمد پاشا غیرت قشون ساسند را بپیمان آورد و یکبار هم از شهر بر دز قلعه حمله سختی
 برشان کرد و هیچ کسری از آنرا را قتل رسانید لیکن لشکر سرایش آنجا راه داد و خود
 او را طهریان اسباب صدمه و سخت کردید باینکه با راستانی اپنی اسب و کلاه
 را میگرداند بر اینکه ترک محاصره کند کس رحمت فرمود که بماند و هر چه میخواست
 از دزدان برخواست و چند عراد توپ را در میان گل و وحل گذاشت و عثمان
 را تا رخصت کرد و بقلعه نقل نمود محمد پاشا که لشکر خود را اینجا نظم نگه داشته بود و
 حق اشتها صید صدمه سخت شد لیاقت و رشادت خود را بروز داد و بویادت
 شایسته بجا آورد و سلطان که از خدمات او راضی بود منصب و مهورات و امانت تسلیم
 و باره او برقرار فرمود و زمانیکه صدر اعظم و ارباب معتمدان و اشرافان و تاجران غازی
 برای خان تیرا تارستان برسد خان شاره را دید و لشکر کثیری سابق خود را معذور
 داشته حاضرند و چون برادران او سلامت گرامی و محرم گرامی و شایان گرامی
 در دم ایستاد و ناظرانیر نیستند غایب گرامی خیال کرد که اگر در این وقت نیز حاضر شدن
 مفید نماند شایکی که از برادران او را بجهت خانه تارستان انتخاب نمایند با لشکر
 تارستان حاضر کرد و صدر اعظم در پیرانی و لوازم ترفعات را بمل آورد و وزیر
 تارستان در حال ذوق و کوبانی و محاکمات شلاق سینه کردید
 و غایب گرامی خان را در وی مخصوص خود در وقت کشتن توقف نمود و منزل
 مرکز

تخصیل پذیرد و عانی از سلطان کتب شرع و ادب را گردید و خود نیز قصید و درشت
 شهاب و قلم و بگفت
 در سپهر دول در راه ثانیه جماعت سپاهیان بنای حرکات عریضه
 و کارهای شورش انحراف داشتند چندانکه قبل از این در او قایم غلیل پاشا هنوز
 قایم مقام بود علی شورش می با و نوشته از بنی عثمانی و حرکات بیقاعد و بطور
 ناشایست سپاهیان کی شده بودند قایم مقام را پورت این مطلب اندست
 سلطان بداد و سلطان بعد و یک خط شریف انعام عریضه جوی بی ادب را به
 ارامی و معقولیت تکلیف و دعوت نموده بود و اینوقت بنابر شورش و تندی
 اینطایفه قایم مقام ساعتی در جبهه ای قلعه فرستاد و شد که محمد پاشا
 بجای او فرود آمد و گردید و خواهر زاده محمد مندی مفتی پیرسدالدین بنمونه
 وضع نامه مفتی سابق بجای او رفت سپاهیان ازین بگوشتها چندان خوف و ترس
 شدی یک دیوان ایستاد و شد تا حالت یاعنیسای سیرا را از روی صدق
 بهر ض سلطان برسانند و در صد چاره اینکار را آیند که روز بروز اسباب صدمه
 دولت و الضغاث و تیرا است از او از خلیفه و ستمند سلطان خرم
 در آمده در ناچاقی حاضر کردند و سلطان بر بالای آن نشست مفتی قایم مقام
 باسی اغراض عل در اطراف سلطان با بیست و نه اوقت سفر از کمر کن بود سپاهیان
 که حمین خلیفه و پورایس عثمان و یازدهی حبسی نام داشتند به توسط وزیر اعزضه
 سلطان دادند و در آنجا حاضرهای دولت را که از شورش با عثمان ولایات فراهم
 آمده است و بی عستانی بزرگان و ارکان دولت به تکالیف خود در دست دولت

(۱۶۷) بی پروایان کرده بودند و نیز عرض کردند که حکومت از دست ما در دست سکه بان
و لوندای غنچه پاشا می باشد و حکومت سیواس را هم پاشا بی تصرف است
و دست ما بی ای جین میشد در میان عصیان است و به احدی اعتنا و احسان
ندارد و سباق بی می رسیدن و کاستونی اقرار صدها و درون حسن ضعیف
کرده اند و در آنجا که بدفع آنها موشدند همه مغلوب و هم کوبیده
و این با همه ارشاد و تاجیر و تحلیف هم آغاسی و دهایی و غایبای
مغیده و سیاه و قاپو آغاسی غنچه پاشا می باشند و در این خطا و خیانت و از این
نیز ذرات دارند بخصوص قائم مقام سابق جن سبانی که این وقت مع را
ارسلطان بنیان داشته بعضی از سانیه و همچنین وزیر چهارم ترن قیصری
در ازاد خیانت مذکور و فرار کرده اند و سانیه را زده شود سلطان از برای احکات
احمد آغا فرستاده بود حسن ساعسی را از برای قتل آورده و با سپاهیان در مقام
کشت و کوفه و ادا شده مشار الیه را پور تائی را که در این خصوص است خدمت سلطان
داده بود و حاشیه آنها را سلطان بخوابش تیف مزین کرده بود و بیرون آورده
یکسانی خود را ثابت نمود و ارشاد شد که بجای یافت و ترن قیصری جن
خود را بی پای سپاهیان ادا شده تائی بخش نمود و به سدی که بجزرگان از خون و نیز که تفت
لیکن سیاست قرزا غافغان و قاپو آغا غنچه پاشا را در میانیت و مطالبه نموده
و سلطان از برای حفظ جان خود حکم کرد تا سپهر و در ابریه و بیای سپاهیان
از دستند تا راضی شدند آنوقت سلطان بر پای خواسته باشد در دست قنار
ببخار کرده و بحکم برقت صد اعظم در افغان محمد پاشا را سوار کل عی که

مقام

هجرتان نمودن چنانچه شین بر شورش سپاسیان افسوسه دیون رفت با کمال غم و اندوه
 روانه اسلامبول گردید و اربا گوشت پناشید که ضعیف و بیمار بود و زیور سپاسیان
 متقی شده است و در پناش خرقل آفتابان حریم را واداند و درین بود و تقرقا پوچی
 باور رسیدند که از جانب سلطان و سلطان و والد حکم احتضار و مراجعت و اربا
 تحت آلوده بودند و در راه با حسن یک زاده یونخ که همراه خود بجای شش افتد آورد
 بود و از خانه ذکر باز آمد و بجای افتد قاضی که بعد نصب قاضی نایل گردید منزل کردند و
 در مابین قاضی و اربا و سیلوی به و کبلی که از جانب خود در اسلامبول گذارشته
 بود به دیار و اوقاف سیلانی که نزد او میفرستد و درین باره گفته که باید در
 همین شب بطور خلا و پنهانی وارد اسلامبول بشود زیرا که فردا سپاسیان و اربا از ورود
 بشهر لغت خواهند نمود و در آنخصوص بهروانه بانان و واده که بطرف سیلوی
 میروند غرضی بای تحت شده است با کجایش چپ سپاسیان چون بخانه خود وارد گردید
 و زار آورد و خود سلطان را مطلع ساخت و سلطان پیغام تنبیه و خوش آمدن را
 او بفرستاد و در آن شب محمود قایم مقام که دشمن صدر اعظم بود و با و تقرقا قاضی با
 بدین اورمشت صدر اعظم قاضی با و از دست قاضی فرستاد پیغام داد که فردا ساعده
 معین نماید تا در خصوص کارهای تازه با هم شسته شود و افایده و اشب اگر در وقت بخت
 دارند و خود بخانه متقی رفته با و ملاقات میبود و صدر اعظم در وقت
 صبح منتظر رسیدن جواب متقی بود و سیلوی چو بی خبر رسید و روسای شورشیان
 در اضیع بخانه متقی رفته به بخانه بی تاجیک جنگ هجرتان و بی حاصلی اقدامیکه
 دروغ بیایان استیاضه است قوامی مثل صدر اعظم را از او برگزیدند محمود

فایده مقام هر دو قاضی بزرگ را طلب کرده و مستأجری مفتی را به ایشان نمود و از ایشان پرسید که این قوای موافق شرع میدانند یا نه قاضی با اترس نوانته منکر صحت آن بشوند و وقت محمد و ایش از امور که برای یک فتوی راضی و معسر خسته بعد از اقام تمام فتوی مذکور دست آورده و پورت طلب را خدمت سلطان فرستاد و نیز اظهار داشت که اگر بختی و خاشاک سپایان قاتل شد فتیله های عظیم بر پا خواهد شد صدر اعظم چون از این مطالب مطلع گردید بجهت سلطان عرض کرد که محمد پاشا سی هزار دوکای سپاهیان یاغی و عدو کرده است که مرا بکشند باید جواب این فرمایش بشود که صدر اعظم من هر کار کرده است میل و سکم من بوده است و هیچکس را نیز سر که در کارهای او مداخله ناپذیری باشی باید در همین شب محمد را بقتل رساند سلطان موافق دستور العمل صدر اعظم رفتار کرده خط مشی یعنی در سیاست محمود مرقوم داشته با قوای پورت به قیام قاپوچی باشی برادار با صدر اعظم رساند و محمد در سیاست کند قاپوچی باشی تا حکم سلطان با قوای پورت رفت صدر اعظم برست محمد و دست یافته فراموش

چون صدر اعظم خطر را برای هلاک آموخته کرده بود و خلیفت بیبر حکم کوتاهی نگاشت و در ایستند و خود را بگریه که وصل منزل سلطان علیه نازد او بود و انداخته توقف کرد و از بابت یکدیگر هنوز غل مزاجت تحمل نکرده بود و تمییز است منزل سلطان نژاد داخل شود و سرش نشان خانه را احاطه کرده صدر اعظم را مطالبه نمود و بشکستن دریا و در بختن بخانه تمهید مسکون و میباید شب شد حق تمیز وضع و بی راه با دو نفر که محرم از روی که معروف کی بود از خانه بیرون رفت و خود را بخانه یکدیگر رساند

الـ
ر

برسانید و سکم کرد و رئیس اخذی من یک زاده را بخراسان و قوای این پورت را (۷۱۹) نویسنده خدمت سلطان فرستاد (مفتی واضح و آشکارا بیاغیان محمد و متفق شده است برادر زاده او جسی قاضی سی هزار دوکای دانه تا محمد پاشا پسران پاشا را که بقیه آنها را مورد قبول نیکوچرگان بطور صراحت و شدت عزل مفتی و مرد او را بجزیره رفند مطالبه نمایند و است عازم که بجای او شخص عادل خدایتی بگذارد مثل مصطفی ابوالیاس که متصف بصفات مذکوره میباش) در تمام مدت شب من یک زاده و احکام بجهت و زرا و مشایخ و علما و سه دران و تهر چنان جیغ و توپچان و زو ساری جبهه نبشت که هر کس مطلع او امر سلطان است باید فرود در وقت صلح آفتاب سحر پوشیده در زیر واقع قاریج مسجد سیدانیه حاضر شدند اول طلوع آفتاب و متسکین نیکوچرگان در مکان محمود حاضر شده بود صدر اعظم با یکدیگر قاضی در بالای پله های مسجد نمودار شدند در آنجا صدر اعظم یک خط مشی یعنی از سلطان که برسد و نوشته بود بیرون آورده از برای نیکوچرگان قرائت نمود مضمون خط مشی این قرار بود (نیکوچرگان کو که آن صدیق من بشکر مرثی را که در محمود اجدا و مانا امروز بواسطه رزالت و بی طاعتی مورد بیکوینه است نشانه اید لطف و احسان ما در باره شما حلال باد این رفتار نیک را ترک ننایند و صدر اعظم را در تنبیه نورشان بی سرو پا مدد نمایند و به الطاف و عنایات من امیدوار باشم) نیکوچرگان از شنیدن فرمایشی سلطان انحراف نامی و جد و جد برکشید و توسط صاحب نصاب نمود که این نشان ظن شده بود به بعضی رشتند که باید مفتی را مستعزل کرده و دیگری را بجای او منصوب نمایند صدر اعظم

(۷۲۰) استدعای ایشان را با کمال میل مقبول نمود و فراموش نمود و در راه دولت
کرد تا در نزد او حاضر نشد چنانچه است در آن مجلس حاضر شد و لیکن چنانچه
باشی و در آن روز حاضر بود اسامی یا غیاث را نوشته و حکم قتل امضا کرد و
چند نفر از آقایان سیکچر یک را نزد شورشیان که در میان اسب دوانی حبس شده
بودند فرستاد و محرکین آنها را مطالبه نمود و نیز اطلاع کرد که اگر قریب نماندند
تنبیه و سیاست سخت خواهند کرد پس سپاهیان گفتند بیچکس را بستانند و بکشند
دادند و آنوقت دو نفر قاپوچی آمده جواب را پورت صدر اعظم را از درون سلطان
بیاوردند و حکم تنبیه دادن یعنی نیز بطور دخواه صدر اعظم در جزو اربابان پورت
نوشته شده بود چون دستخط خوانده شد مصطفی افندی اسم خود را نیز آنوقت
صدر اعظم برپای خواسته دست او را گرفت و از روی کرسی قاضی پای بزرگ
بلند کرده در صدر مجلس و بلاد دست و زانها را بلند نمود و امبا که در تنبیه بجای
آوردند آنوقت صدر اعظم از جانب سلطان از منتهی تازه پرسید که تکلیف
شرعی در حق کسی که اطاعت کرده و محرکین فتنه و آشوب را تسلیم نماید چیست
یعنی گفت آنگاه نیز حکم یا غیاث را دادند و اصرار کردند اما ضرر لازم است
آنوقت صدر اعظم چند نفر از صاحب منصبان بزرگ افواج را نزد سپاهیان
فرستاد و از قزاقی منتهی ایشان را خبر داد و گفت اگر اطاعت ننمایند همه آنها را
اخراج کرده و دست آنها را سوزانیده همه جمعی بستانند و بکشند و خواهند
رو آنوقت حسن به قاپوچی ها نگاه کرده داد و از خود طلبید و بطور عجز
به او حکم کرد که با چهل نفر قاپوچی رفته یعنی سابق ضلع اندر ایه کشتی نشاند و بجزای
للا

نزدیک سانه و نمونیک قاپوچی را با مراد و فردا مراد که بشارت محمد پاشای (۷۲۱)
و فردا در فتنه در باغ خانه او را بمهر نماند و کاپوچی های سیکچر یکان با مراد و
در واز شده تا کسی از شورشیان نتواند فرار کند و فرما بیکچیک قاضی را باسب سوار شده
جدید قاضی سیکچر یکان را با توپچیان و جیجیان پیش انداخته که چه بار اخلاص کرده
کار و پسری عمری را (قرشون خان) که جمیع شورشیان بود گرفت و فراموشی
صدر اعظم در دیوان ششت و زرا و علما و همه آقایان او را تنبیه گفتند بعد از ظهر
و در آن روز سالی شورشیان که یکی قوچو اس عثمان و دیگری و غرض محمد بود نزد
صدر اعظم آوردند و اولی که با صدر اعظم فقیه و مقلد قدیم بود اظهار تاسف و مذمت
کرده گفت تحریک صنعت اند منعی و طبع شرکت کردن در می هزار و ده کای قایم مقام
ما را باین جبارت و ادانت تا چهارمین بختی کردیم حال القاضی که از تو دادم
این است که بفرمانی سرمرایا بشیر بریزد و مانند زنان از طلق نیا و بریزد صدر اعظم
هر دو را بخدمت سلطان فرستاد تا اقرارات خود را مجدداً بنویسد و بگوید که در خبر آن
هر دو را کردن زنده و نفر دیگر از روی شورشیان نیز بهین طریقی سیاست شدند
لیکن با وجود موافقت همه اولان و در واز بانان حبسی تدبیر کرده در میان با بوقی
نخواهید و او را بطور نفش از در وازه میدان بردند و او بطرف کوهستان فرار کرد
و کربابی او بطبع چند هزار و ده کانی که با خود داشت بقتل رسانیدند و ده کانی را در میان
هم قیست نمودند صنعت اند منعی با محمود قایم مقام خود را بیک صومعه رسانیدند و بچنانچنان
شدند در این وقت شورش سپاهیان بوزیکچر یکان رفیع گردید و با تیرا اسلحه طاعت
یعنی در میان این وظایف و احداث شده و صدر اعظم بعد از آنکه شورشیان را منحل ساخت

قدومای خود را به صف و اندام اشخاصی که با آنست عداوت شخصی داشت بنویسند
 صبح در وقتیکه صدر اعظم از حضور سلطان بنیاد است برین بیان چنانچه وزیر اعلیٰ التعلات
 سرکش را بریند و ساعت بیست و پنج از خارج بلده کرده بطرازان فرستادند چنانچه
 ضعی را برینستند مجوس نمودند و در کشتن چنانچه کوشیدند لیکن سلطان قبول نکرد و
 اصفا لغت و پیش چو صدر اعظم که به استیلا بود و اقتدار خود چنانچه مغرور شده با شهبان
 و جهران سلطان بنامی بی اعتنائی را گذاشت و از دوستان صدیق خود نزد وی و مقدر
 اختیاری کرد بطوریکه او را این معنی که از برگزیده باسی بود با فریاد و یکچرخ قاضی
 مصطفی پاشا پسر را ضعی و عبدالرزاق قسنه را قاضی با و ترک و سی کرده و سی نوشتند
 سبب عداوت یکچرخ قاضی و صدر اعظم چنین شد که قاضی شاد علی
 اموال حافظ احمد پاشا را هراج کرده میفرودخت و یکچرخ را زاده و شتر را که از جانب
 اداره مهر داری در آن کار حضور داشت و سر کرده را یکبار این عمل باید با اطلاع اداره
 وزارت مالیه انجام میسر و ضعی و یکچرخ قاضی نزار اقامی شاد را نیز تعزیر شده
 گفت که از آنجا که عین امروز سوال تو را با اموال انکی که تو را فرستاده است به هراج
 خواهم گذاشت و فرود آمدی دیگر بر اینچنین افزوده بعرض صدر اعظم رسانید در اول
 بود قاضی که بدست حسن آمد یکچرخ قاضی گفت که از آنجا که غریب طوری خواهم کرد
 که تو محتاج به یکسختی بشوی این نوع سختی که یکچرخ قاضی که در صدر اعظم
 پیدا شده بود طایع را از او جدا و متفرص ساخت و شهنشاه و در خدمت سلطان و والد
 نسبت ظلم و استکباری و ارتکاب با اعمال خلاف شرع و قانون بر او داده و نیز گفتند
 در حسن محمود و والد را از کار خارج نماید و بطوری با یکچرخ کای سازش کرد است که اگر
 بماند.

بنیاد منبر صدارت را از او استرداد نمایند البته اطاعت ننهادند که سلطان قضا (۷۴۳)
 برضی و عطاسی دیگر نوشته از اعمال چندین سوالات نمود چنانچه مطالب سلطنت شده
 و آنست به اندک معنی در این خصوص چه جواب گفت است معنی گفت من جواب گفته ام
 که اعمال حسن مخالفت قانون و شریعت بوده است حسن خواست خورشید سلطان را به
 بین معنی عذر آورد و ده گفت حقوق و ده است آت وقت عداوت صدر اعظم و معنی با
 یکچرخ که در رضا و زیر پر بود و تشکار و بی پرده کرده و معنی با یکچرخ قاضی و قضا قاضی به
 اتفاق قیاسی اعمال صدر اعظم را نوشته خدمت سلطان و والد فرستادند و نیز از زبان کزانی
 که به یکچرخ کای و عده کرده بود تا از او حمایت نمایند ایشان را مطلع ساختند سلطان و والد
 عراض معنی با را با و کرد و در یک روز دیوان که سلطان در عمارت قصر او و پاشا
 بود صدر اعظم به بیان یکبار عراض لایحه فدی دارا اذن خواست که بخدمت سلطان تشریف
 در جواب گفت شد که را پورتمای خود را در دیوان نیند به عرض سلطان برساند چون جواب
 از برای اینک حسن معنوب بودن خودش را یقین نماید کافی بود بقصر او و پاشا که در آنست
 محمد خارج اروپائی که به بل در بالای بلندی و اقامت از برای باسی سلطان و والد است
 که آنجا را از برای ایام اعتناش و نامی مان و پناهگاه تصور نمود با یکچرخ چون روز دیوان
 برسیه و یکچرخ قاضی از شرفیابی خواسته بنحوی سلطان مشرف گردید بعد از او
 قاضی باسی بزرگ و وزیر را بار داد و صدر اعظم را بعد از همه اذن حضور داده شد
 در خلاف معمول که دست زبانی در خدمت سلطان توقف میکرد و ایند به بل از خدمت
 با کمال پریشانی بیرون آمد و بعد از ظهر در نایک شوال عریضه نشین بخدمت والد و پدر بزرگ
 احمد قاضی با یک خورشید وارد کردید و حسن قضا را به باغ سور لیجش رفتن سلطان باقی

برفت یکدیگر بجان و جان آن بپوش آمد و آقامی خوشان او خانه خوش بپوشیدند
 و بقی و قاضیای بزرگ پیغام دادند که اگر حسن او در صدارت برقرار نماند خانه آنها
 عزت خواهد کرد و آتش خواهند زد و یکدیگر یک قاضی و ارکان و بچانه جراح خود پاشا
 و بجان بجای صدارت عظمی نشسته بود و بر رفت ترک قاضی قاضی را یکدیگر یک قاضی
 کردند و به قاضیسم منصب وزارت داد و بگفتند که پاشا را (ما نیز بعضی سخت در شش)
 که صدارت ولایت بوسی و از خانه او سرور مالک و بپوشیدند و منصب صدارت عظمی
 داد و از مصر به اسباب حمل احضار شد و آقامی تازه با اتفاق صاحبان بکری کرد
 یکدیگر بجان را ساکت و آرام ساختند و در روز بعد از آن ده نفر از خواجه با یکدیگر و بپوشیدند
 رفتند صدارت عظمی سمرقند از منزل سلطان عایشه بیرون کشیدند و در باغ خانه آن
 اتفاق افتاد که در نیمه شب بپاشا را ده حرمه یک را سمرقند کردند زیرا که یک صدارت
 عظمی سمرقند میشی چو حسن از بواسطه علامه موافق را که مستر کرده بودند موضوع خود
 و شایسته خود را از رفتن بپوشیدند و آنست که بپاشا را در بپوشیدند بسیار
 جای و را بر نیمه شبی دادند جراح محمدا که با شست تمام گرفتار مرض نفیس بود از عده
 عمل قایم مقامی نمی توانست بر آید اندام قایم مقامی را به قاضی پاشای وزیر دادند
 و در صدارت به توسط جناب عالی از برای صدارت عظمی جدید فرستادند و شایسته پیر
 یک بجای خود گذاشته با یکدیگر بپاشا را ده حرمه از او شام و اسباب صغیر بطرف پای
 تخت روانه کردند و در عرض راه هر سه کشتی که بر خیزد و سرش را از بدن جدا نمود
 و شش را که پاشای خود شوریده بودند به تندی و تحلیف طبع و امراض
 و قویته و زاری را بعد از آنکه خپس و پاشا و پاشا و ابراهیم پاشا و بپوشیدند

بنی

پاشای علی پاشا را به یکدیگر حسدانی ولایت نایب و دیگر نایب حکم کرد که قواحت (۷۲۵)
 خود و بیرون بروند و اراق شهر قرق نام باغی معروف بقرم طاعت و انقیاد بپاشا
 صدارت عظمی بر رفت و در رفتی که بپاشا است که ابی پاشا را بپوشید یک شاره
 صدارت عظمی کردن و را بزدند و لی حسن که درین عهد با غیاث آسیای
 صغیر و شاه و یردنی نام وکیل خود را به اسلامبول فرستاد و انظار طاعت
 و انقیاد کرده بود و توسط خود را باغی باغی حسن را تقصیرات گذشته او گذشته حکمت
 بوسی را نیز بداد و اگر کردند تا با غیاث آسیا به بخارفت با کافران و پاجان
 نایب به بخارفت شایسته چار صد نفر از تبه او را در مسلک عربا و مومنین بنشاند
 و جزو سواران قراول مقرر داشتند و لی حسن و فنی که بخارفت است از قالی پولی برده
 ایلی برودی را پس که سفند و سرقرمیلان پیر و در خان و پنج نو دشت که در کرب
 از ده هزار نفر مردمان ارذل و او پاشا بودند شکل با و وضعی عجیب داشتند
 بعضی از آنها که تقریباً بخت و عریان بودند و عاها و بار و طلسم بازرگان و بخت
 بودند بعضی دیگر را موهای سر مانند کبوتری زنان از بر و دوش ریخته و آویخته بودند
 چوب بلندی در دست داشتند و پاچه سفیدی مانند پرده میداد بر سر آن بسته
 بودند و اسبهای شتر از کاسبای خود را بخت بودند و در عرض راه اراقل
 و منصب و خرابی کوتاهی میکردند و در پل اینک بلبل سر عکرم محمد پاشا بلخی گردید
 خان ناما ترستان که زنستان را در خوف کشتن قتل کرده بود و در بزرگ با بزرگ
 وفات نمود چون حسن بنی سر و پای ولی حسن را در اردو دیده گفت من این
 با عارفان موسس در یک سخاقتی نامم و جنگ سیکم و سر عکرم جندی کرده و واسطه

(۷۲۶) بر آنجکت که او را از مر اجبت مانع شوند فایه بخشید و خان با لشکر بای خود بطرف قریه روانه گردید و یک سبب بر گشتن خان جتین بود که سر قرا از برادران خان سلامت مجرای و محمد کرای و شایین کرای به جودی که بایا غیان آسیا متفق شده و بالنگر بای سلطان جنگ کرده بودند از آستانه مواضع مذکور و تقصیرات ایشان را بخشید بودند و محمد با قاق و علی حسن بر سر پست فرستاد که دشمن با نیو استند خبره بر بجا برسانند و یک جنگ سختی شش هزار نفر از لشکر دی جن با در ویش با پناگشته شدند و در یک زده خورد و دیگر چند صد غنای از غنای کای دشمن قتل رسیدند چون فصل سه مانده یک شش سر عسکر دفاع افانرا بهیده بیکر یکی روم ایلی مراد پاشا رجوع نمود و حفظ و حراست ایک را بجا کم بوسی واکدار کرد و دی جن در مغزاد قتل کرد و قتل آسیا را منقض کرد و تا بجان فای خود رفته سلطان محمود پیر که جوان رشید با استعدادی بود از شنیدن کارهای یا غیان آسیا التیامی درم از نا ثانی او با شحال آید و مکر از حضرت پدر خواش نمود که او را بیک یا غیان بنیستد تا همه را مغلوب و منکوب بطبیع و مقادیر وانه و قزاقهای بیشتر در دست سلطان از این شاه براده بگوئی کرده و یکف کیشنی بر او خبر داده است که عتیب تاج و تحت سلطنت را تصاحب خواهد نمود و شاه برادر باین ترابیر خواهد اسباب سلطنت از برای خود منقسم بیاورد و در صفای قزاقان قادر ال سلطان اثر کرد و از دلیری و جسکتی شاهزاده شورش و پریشان خاطر گردید و بعد حکم قتل آن جوان رشید بکاه را بداد و بعد از قتل شاهزاده مادر او را با شیخ مذکور جمعی دیگر از اشخاصی که گمان بر در حق شاه داشتند جس بودند و یکاه پیران همه را قتل رسانیدند صلی

مدرس که عقب بر نداشتی بود و مجلس دیوان بقوای علی حکم قتل او صادر گردید (۷۲۷) قاضی بزرگ ای زاده و اسد افندی مستوای قتل او را به انده طر ناجی جن پاشا سبب دادن این مستور از ایشان سوال نمود اسد افندی گفت من گزنا نداشتی کسی را ندیده بودم که منکر قیامت و شورش و بشت و دوزخ و خرد باشد من از نفس قران را در پر سیدم و کفتم که آن کسی که آسمان و زمین را خلق کرد قادر مطلق نیست گفت خدا قادر مطلق است لیکن همیشه قدرت خود را در انیت بعد کفتم چون ویکونه که این عالم همیشه باقی خواهد بود چه سیکونی در خصوص این آیه تورات که فیما یاه لرونی که زمین مبدل شود چیزی که زمین نیست و اما همانا یک اشاره دست راست او بهم پییده شد گفت پس این عبارت واضح است از برای همه شاهان تغییر و تبدل ممکن است تا ماده همیشه باقی است آنوقت کفتم چه پسندی دارد این یا غیان که میفرماید و دیگر مردمان از با دمانت ملخ پر کننده میوند و کوه ها مانند پنبه معلوج میگردند گفت این آیه دلالت میکند بر این که مردمان و کوه ها در این عالم متفرق خواهند شد بعد از آن من جنسی سی کردم که موافق آیات و ادله و بر این اورا از این تغییر باطله منصرف نمایند ممکن شد معلوم میشود که در مغز و جوش او صبی پیدا شده است که دلائل برین واضحتر قبول می نماید باین احوال انبرد دیوان نیست و با دلائل قیام جیش میزد و ممکن نبود که تو به مرد را که صاحب این هوش و ذکاوت قیام است متبیر بکرد و چون سیاست دوزی این بحث کننده قوی موافق قانون شریعت بود و بعد از این است رسید اگر جناب شما در آنوقت حضور بود اشتهید ممکن بود که به سبب خودتان او را بقتل رسانید موافق عقیده باطله که داشت مردمان او را از ذنات این دنیا نجات داد

چندین سال پیش
در این کتاب
نویسند
چندین سال پیش
در این کتاب
نویسند

(۷۲۸) و لیکن در حقیقت اسلام و مسلمانان را بشه زبان و دانی یافتند

سال هزار و شصت و یک را که با سنه هزار و پنجاه و هجری مطابق است مورخین عثمانی در تواریخ خود سال
شورش نامیده اند پس از شورش سپایان در پای تخت و شوریه آن فراریان یک کشت
و آسیای صغیر یک شورش دیگر در حدای آن اتفاق افتاد که اسباب جنگ آن دولت
فرام آورده و احتمال داشت که کشتار سفای ایران در نزد پادشاهان فرنگ بطور
بهره و عزاد شاه عباس خیر بخشید و عداوت و دشمنی در میان این دو دولت باطل
قبل ازین بروز نمود و هر یک از آن توفیق مغربی انگلیس از جانب شاه نرمانده
فرانسه و سپس جمهوری و نیک و امپراطوران و دوک بزرگ و تاجران با بیعت
رفته تا شاید ایشان را بیک عثمانیان را بکنند فایده بخشید و امپراطوران از جانب
خود این کار کلاش نمی را که از بجای ترانسیلوانی بود دست شاه عباس بیعت
و نسبتا و سفیر بزرگ درین راه وفات کرد که کاتب اسپراده و سفیر نامه تحری این بیعت
در شت است و در بار دیگر سفیرای شاه نامه با و فتنه در با جبه پادشاهان دریا از جانب
شاه عباس بودند و لیکن هیچیک از ایشان را نتوانستند تا توانستند بودند با یکدیگر
اولین شورش در جنگ از تبریز بجای در حقیقت را گذاشت قوتن قتل تبریز رشتای نظم و
اطاعت را از هم کسینده در مملکت از بیجان شدن تا قتل و عارت کردن شدند
چون اراضی فرمانده سلاطین غارتی بیک پسر شاه علی کرد و تاراج کردند شاید
پناه و شاه عباس برود و او را لقب خانی ۱۱۰ در حکومت خود تسلط کرد و این کار با
تبریز و نخجوان با هم متفق شد غارتی بیک را در شش قارتی با برقی محاصر کردند
شاه ایلداز از غارت فرستاد و دوباره نرمانده و عباس رفت شاه با دهم هزار سوار

از انجمن

از صفای جنگ که کرده اند روز خود را به تبریز رسانید و در عاقبت قرصه میان دو افتاد خان حاکم (۷۲۹)

از ایل با چند هزار سوار و طبع کرد و بعد از آن در با عثمانیان مقابل شد جنگ کردند
از آن بعد از آن در قریه و غلی شکست خورد و متفرق گردید و بکری آن غلبه کرد
آنقدر در جنگ کشته شدند که پادشاه فرمانده تبریز را از آنجا رها داشت بسیار گرفتار کردند
و شاه و بنان خود و بکری های و را تعریف و تحب نمود شکست عثمانیان را به تبریز کردند و بعد
از بیعت روز جمعه بتسلیم لشکرهای شایسته شدند پس از فتح تبریز شاه عباس بناده بر
بر در روز وقف کردند بطرف نخجوان و ایروان در حرکت آمد و در آن اوقات قصاب
عاجی با ایل اردو با دستانش کرده آن شهر را که مولود و بوج و تصرف آورد و چون سلطان
جلفا و انجرا با جواسیس خبر ساخت به تبریزات عاقلانه شریف پادشاه حاکم و آن
عاجی بیک قصاب را عثمانیان گرفتار نموده چند روزی باز دو با در تحت تصرف در
آوردند لیکن چون مقصودش که گرفتن نخجوان و ایروان بود عثمانیان مجبور شدند بر آنکه
بر قوتی خود را در ایروان بسج نموده شهر و قلعه را تسلیم نمایند و آنرا انداخته با حکام
ایروان پرده بستند و در آن شهر حکام گاریبی بسیار نمودارند طرفان یو از بعضی که پسند
دفع عمل داشت بر کشیدند و قبل از رسیدن شاه همه کارهای قلعه را با انجام رسانیدند و بمری
محمد نام از جانب شاه ایروان را تسلیم شدن آورد و در آن حکم تصرف نخجوان را بایشان
طریق تبریز رسان کرده و بعد گرفتن ایروان را برودی و قتل کردن در قریه و کتیرا داد
و در شریف پادشاه از او جواب خود را می کرده حکم شاه را با سهل فرستاد و احکام
و لایات از یک خطا به دهم و در هیچ طرف قدری از احسان او نشد در شانزدهم
ماه نوامبر سنه مطابق سنه هجری لشکر ایران در برابر دیوار ایروان خود را نشاند و لشکر شاه

(۷۳۰) مرکب بود از پنج ایشی شش هزار نفر قشون معظم و سه هزار نفر از کراچی نظام که آنها را بنگلی و گنگ
 قوایق می نامیدند فرماندهان کراچی سید الدین بن ادرغازی یکت بود و سایرین شیخ
 و علاء الدین یکت مصطفی یکت فرمانده ماکو و نزل یکت و قلیچ یکت یکمائی نیکو
 فرخ و زبیک بود و همین پایه بالای تپه که چهلست پیر می معروف است رفو کرده و دند
 یکفر قاصد که از ایزد ان نزد حاکم و ان از برای مطالبه مدد فرستاده شده بود در دست
 ایرانیان گرفتار کرده و شاه قاصدا را با قوای پنجی نزد شریف پاشا فرستاده و در شیت
 کاغذیکه حکم و ان نوشته بود و بخت خود مرقوم داشت (خدا تبار عاقله نه شاربها رک کند
 این اقدامات بجای نذر ترک ناشید رسیدن مدد از برای شامی است محال جمع با
 این دلایت با طاعت ما آمده اند این قاصد و این کتب از برای این مطلب است بدان صادق
 میباشند بعد از این هیچ قاصدی از برای مطالبه مدد هیچ طرف نمی تواند بفرستد و از برای شای
 جز تسلیم شدن راه دیگر از برای نجات و استخلاص اسکان ندارد) شریف پاشا که مرتبه
 از قلعه بیرون حمله برد و با ایرانیان قایق آمده بود اعتقائی بر این سخنان ننمود و فرستاده
 شاه را بجواب از این مراجعت داد و طایفه ای از بابت اینکه خود را بی کفایت کرده باشد
 گفت جواب ندادن شریف پاشا بجهان بود که هر شاه و وزیر در آن دستخیز بود
 تا اسباب اطمینان او باشد اندام خود دیگر از برای شریف پاشا نوشته و هدایای گوی
 بر او دادند و مستعد الدوله و قوری باشی و سایر وزیر او امر و خط و مهر خود را در دست
 ان گذاشته بود و بختی دادند و شریف پاشا را تحلیف تسلیم شدن نمودند شریف پاشا
 در جواب بگوشت ناد عرض هر سکی از سنگهای دیوار قلعه یک سری از نا بریده نمود
 و تا افتد از برای ان قتل برسانیم که اگر نرسد با ای اندام را ساخته بودند بیا بهر فرستاد

میکند

امید و بود در قستی که چوینگی میخواست از قلعه بیرون برود و چند نفر از سربازان بر او تیر خیزید (۷۳۱)
 کار و تلاش ساختند چون خبر برآمدن صحاح و کشته شدن یکدیگر یکی بای بخوان و
 و اخذ و گرفتاری فرمانده تسبیح زرقا پور متائی حاکم ایزد ان تیر بز با اسلحه بول سید
 دار کردن شاه عباس تیر بز و بخوان اسلحه گرفته و قایم مقام و دزدان و عمارا در شورای بزرگ
 جمع نمود تا را بیا بهر قرار کرد و عمل که شد و سپس عاقبتی که با بقا بجز ان فراموش شده بود
 بر سر عسکری جنگش ایران با مکر و دیه مستور قرار داد و ایستاد با با تمام زنده بود که سلطان
 دولت او در بیت و دویم ماه و سانسیر شمس الدین طایق شمس اجری وقوع یافت چاه
 و چتر و قبل از وقوع این حادثه در قتی که سلطان محمد سوم است داخل سرای شود در ویشی براد
 گفت از خودت با خبر باش که تا چاه و چتر و زدی و چار نظر غنیمی خواهی کرد و همچنین
 از عقاید باطله او تقویت کرد بر ضعف نفس او و بیرون نامرک راز و در تبار برسانید
 اندک زمانی پیش از سلطان شاهرخ و او سیاهوش پاشا که سر تیر بند وزارت
 شسته بود برود و بعد از او خواهرش سلطان عایشه زن حسن بیوه فروش که عزل قتل
 شاهرش را تقریباً بچشم خویش دیده و وفات کرد
 سلطنت محمد سیم را که شاهرخ و تملیق آن عصر بجهت تسخیر شدن انزل و فانیست نظیر عهد
 سلطان محمد دوم شمرده شده اند هر بسینده بی غرضی در کمال وضوح و آشکاری چنین
 که سلطان محمد ثالث دولت و قوت و کثرت عثمانی را دو اسب بطرف تران اندام کشیدند
 زیرا که در عهد او قانونی قدیم دولت بجای سر و ک شده اند و در امور دولت بر قنات
 قوانین مقرر و رفتار نموده و در عهد او لنگر باجی تحت بندش درآمدند و در وایات
 و یکریغیان بنای نامرمانی و طغیان را گذاشتند و در عهد سلطان مراد سیم بعد از او

(۷۳۳) بین کرده و هم آن وقت حکام تحت و خصوص منع استعمال شراب صادر کرد
 سلطان محمد ثانی زمانه خود سلیم بود و با وجود سنه
 شش پر خود را و اسیم عادت بخوان تریاکی داشت و بی شریعت را در آنجا باین
 اعمال خیلی ملاحظه می نمود و چو وقت نماز برپا می کرد و هر وقت اسیم غیر از حضور و بزم
 میشد حکام برپای خواسته تواضع بجای آورد و با وجود این همه تدبیر غایبی نوزده نشسته
 برادران خود را قتل رسانید و سرافراز صدر اعظم را سیاست کرد و پسر بخت آن را
 اندک زمانه قبل از مرگ و در آن وقت حکم کرد تا بکشته شدن باین عهد غلامی بکشت
 حلی تخلص میکرد و سلطان حالیکه ثانی سلطان محمد دوم و همین تخلص را بسته کرده و غلامی که
 میرزا بختار در ایام سلطنت محمد ثانی باقی مانده و وفات نمود و در سال
 سترش صبی را رضا جان و ذوق و علمای تاریخ رحلت کرد و نیکو بشواری و علمای
 از مجلس نواده سرایت کرد و او یک روز پیش از جلوس سلطان وفات کرد و همچنین
 که سلم سلطان مصطفی را در بخت سلطان بود و با کفن شرف تاب میرزا خضبه استیلا
 نمود سلطان را بکفن شرف توفیق میزد و بیکی این شرف غایب عثمان بود و در همگیش الیه
 در در منزل تحصیل بود چاره فقرش هر آن در دست بود و اینقدر از جلیبیت یافت
 که تا اوقات دیده نشده بود و بعد از آنکه دیده نشد فقهای شهر عهد محمد ثانی بکی ابوالحسن
 مصطفی بود که مفتی شد و دیگرانی را زاده سه عسکر بود و فقیه دیگر که بکشت مصطفی بود که
 کتاب در بولینیک نوشته خصایص سلطان نامه ملا علی الدین بن محمد الفار که با در دست
 فقهای حنفی تالیف نمود و یک خطه از اختیارات ثانی نوشته امین را که هر یک از
 بخت از دستیک نامارستان فرم تابع دولت عثمانه کردید از علمای سنجاب ببول

نویسنده

آمد و مشول فادو و استفاده بیشتر از مجازات ابراهیم افندی بود که تفسیری از برای (۷۳۵)
 سوره نور با هم سلطان مرا اسیم نوشت و دیگر همین گفته و که کتابی در فتنه کلبه ای یافت
 کرد و دیگر عجب از وفات محمد بن خانم بود که تالیفات چند در تفسیر را بنامده است
 و دیگر قوال را زاده است که صحنی تالیفات و نجوم نوشته است و دیگر قوال را زاده است
 در نجوم و طبیب سراسی سلطان بود از جمله شیخ کی شیخ امیر و اعظم بود که بجهاد و قتل سلطان
 و اوجب بدانت و از معایب بزرگان حین مذکور میزد و با یونس و مریدان او را
 از اسب بول بیرون کرده و دیگر شیخ اسمیل بولوی بود که شش را برتری رحیم نمود و دیگر
 شیخ بزرگ شیخ شمس الدین یوایی بود که در محضره از بخت بخواندن معج و بخت شکر با
 راجیک و پیش ترغیب می نمود و دیگر شیخ حسین که خان بود که در جنگ کشته شد و در
 سلطان محمد و وقت شب وفات کرد بطریق اصدی را بابل پاشا
 تحت از مرض و مرگ او معلق نشده صبح از روزنامه بیکه قاسم پاشا قایم مقام
 پست آمد و در مجلس دیوان بود قایم پاشا آمد و یک خطه شکر و میان با در دست
 پیچیده بود بدست و بعد از قایم مقام هر چه کرد اختصارا متواتر بخواند اوقات بخت
 این خطه شریف را که هیچ خطه ندارد کی بود و این خطه سلطان شهابی ندارد و پچی
 پاشا در جواب گفت حرم قاسمی مرا احضار کرده این خطه شریف را این داد قایم مقام
 لا خدا بنویس افندی جن بیک زاده داد و او بعد از مطالعه پست از برای قایم مقام بخواند
 و قایم مقام پاشا پدرین بخوانست خدا وفات کرد و درین برهه ای بخت جلوس کردم
 شهر استقامت بخانه به ار که بختی قایم پیچیده است را بیدرم قایم مقام
 و تا از این جنب بهرست و میران بانه بعد از بدین معنویان برای قزل اغا بخت

(۷۳۵) (یک خط شریف بیان بند ضعیف و ادو شش که چیزی از آن نیست) امیر خرمینم
 از برای ایستادن بن نوشته شد است یا حقیقه دارد الحاق نظر نماید و مراد از کلمه
 و تمیزش برین سیاق (قاپوچی باشی) فرارگشته قایم مقام را بس بر قایم
 مقام سلطان احمد که سپه بزرگ سلطان محمد بود و بدیهه بر بای تخت نشسته است صاحب
 منصبان و احد در اطراف او ایستاده اند قایم مقام فرارگشته بنی نوشته او را
 بر آینه ن ساری و عت ندو و بیمار باشی حکم کرده تا سبب تدفین سلطان محمدی
 را فراهم نماید و در عاقبت همه جنه ای دیوان میرایی طلبیده شده و در برابر باب
 اندوئی یک تختی را در کنار درون بودند و سبزه کی نیل است آن تخت را از برای
 بیست و هفت نفر که معنی حاضر شده و در با اتفاق اورفته در اطراف تخت با سیارند
 در آن مکانم باب و احسنه صرم که باب سعادت مینامند باز شده و آن چاره
 سا که علامه سیاه بر سر است بطرف تخت پیش آمد و از طرف راست چپ با شمشیر
 ایستاده بودند تباری کرده بای تخت بنشست از چاه شان صدای جد و جد و بگریه
 معنی قایم مقام و وزیر او قاضی عسکران و آقایان شکر ایستادند و چاکری
 خود را بجای آوردند و وقت سلطان جبریه ارتخت فرود آمده باز تا زمانه تدفین است
 و چپ بجای آورد و بکرم رفت هر کسی عادت غرادر خود قرار داد و تا وقت محمد را در بای
 صفه که داشته اند بعد از آنکه غایت بجای آورده شد احمد با طق بای و احسنه خود را
 نزد وزیران تابوت را به بعد از صوفی برد و بنشیند محمد را در پهلوی قبر پدرش مراد دفن کردند
 و بقبر او میان صندوق داده و مزاجت کردند از زمان جلوس سلیمان و پدرش سلیم شاه که
 برادر می داشتند دیدند و بود که سلطان عثمانی بقانون ایلامم بایرید بعد از جلوس کردن

خود را بقتل رسانید که سلطان محمد که برادر خود مصطفی از برای رسانیده معلوم شد اینجا یکی (۷۳۷)
 سلطان از بابت مرگ برادر می بود است یا آنکه خود مصطفی سلم سلطان و از آنجا
 این عمل شنیع مانع گردیده است یا آنکه بلاست و سعادت سلطان مصطفی او را از
 کشته شدن نجات داد است در حال بایه و اسبابی این امر خیر قاسم پاشای قایم مقام
 بنود است زیرا که کشت را به پیش از تدفین و بعد از تدفین سلطان محمد هر چه از سلطان
 احمد از آن وقایع خواست خود مصطفی مانع شد و او را بجهت سلطان او غذا و زیاده
 که در اندک نجات خود را به علی عثمانی کرده بدیهه نیاز می جبر او نفرستاد و خود
 و کو با منقو قایم مقام از عاقبت سلطان آن بود که مرصه است را از برای خود بگرفت
 در بیت و نعم ماه و سب تبرای و علی مانع خود را عظم و او را اسد بول کرد
 و بجهت سلطان احضار شده و قیام مجلس دیوان در آمد و بجای خود قرار گرفت و بعد از
 و قاضی عسکران و ارباب را که در تعیین گشته قیام مقام جلوس و زیاده کردن
 مرصه است لکن باین رسیدن صدر اعظم و عدد داده شده بود زیرا که مالیات دو
 مصر که یک میلیون و دویست هزار و کمانی شده محل که در مصر او خود می
 اور و چون شارالیه بنو ذرا با خزینه عتب که داشته بود و بمجلس پیش آمده بود
 لهذا مبلغ معقود هزار و کمانه خزینه دولتی بیرون آورده بمشکریان تقیم نمود
 یا و زحی در خانه صدر اعظم قدیم سیاهوش پاشا که یک سال می شد وفات گراه
 بود منزل کرد قاسم پاشا در مجلس دیوان جای وزیر و ویم را داشت و کرد پاشا
 وزیر بسم بود در چهارم مادر او پیر گشته است سابق گشته است بگری سلطان با تشریفات
 عظیمه تدفین شد و سبب سلطنت به مسجد ایت رفت و حجه و وزیر عبدالز ان حجه

(۷۲۸) او سلطان ضعیف بنای و بیکی که از بنده ای مجلس سلطان فراوان ثالث تاکنون پست
 بیست و هشت سال در دولت عثمانی با کمال استقلال حکمرانی کرده بود با همسرتبه
 و خدمه و غلامان و کنیزان و خواجگه سرایان برای قریح فرستاده شد از بیکی
 و عظمت خود را در گوشه های عزلت و فراموشی بجاگذاشته و بسیار در عبادت متباعد
 سلطان والد و تبدیل و لغز خواجه با شیان که یکی قاپوآقا و دیگری قزاقا
 باشد مقرر کرده اند که بعد از ان قاپوآقای سلطان والد را که پیش از این
 کمال افتد را و اعتبار را داشت بقتل رسانند و دیت و سیم را و سلطان
 از برای اولین بار با شخصی جهل مسجد رفت و در محصره بنام وزیر سلطان را
 و خان صدر اعظم خسته کردند و این مطلب در تاریخ عثمانی نظیر ندارد و هیچ سلطان را بجز
 سلطان احمد اول بعد از جلوس تحت سلطنت خسته نگذاشته بودند بعد از این اتفاق است
 سلطان بمشغله مرض آلوده گردید تمام ایالتی پای تخت و سایر ولایات را این پست
 سرکش بودند و با بنوا سطر بایرام را عید مکر فرستاد لیکن اقدار گذشت که سلطان
 صحت یافته عدم مردم خوشوقت و مسرور گردیدند

در این وقت بموجب یک خط شریف سلطان قاپووان پاشا چقال را در
 بسه اداری کل قشون ایران و صدر اعظم بسه عسکری عساکر مجارستان معین نمود
 گردیدند صدر اعظم که مایل بیرون رفتن از پای تخت نبود و رفعت خود مجلس دیوانی
 منع کرده به اجزا مجلس اظفار داشت چه صلاح میدادند در اینکه او خود
 در پای تخت که مرکز دولت است توقف نمود و موافق حالت چپ که
 مأمور و مشرق و مغرب باشد اجزا مجلس که میل خاطر صدر اعظم را از فرقه
 از نظر

در یافتند بعد از ان در اسدوم بدل رای دادند و سواهی خواجگه سلطان گفت حضور (۷۳۸)
 شخص صدر اعظم و جنگ مجارستان از جمله کوارم است در هر حال صدر اعظم را پست
 رای اعلیٰ شورا را خدمت سلطان بنمستاده سلطان در جواب پادشاه قیام داشت
 که (نگار باید در تحت فرمان تو با کفار جنگ نمایند و تراناده رفتن بشو و برو) بعد از ان
 مشغول تدارک کارهای خود گردید که اول بار از برای رفتن حاضر باشد و در این بین
 آنچه در خیال داشت از نایت تغییرنا صعب عملی بزرگ و ایمان دولت از قبول آورد
 یکچیز بجا که بنای لندن را گذاشته بودند مایل غالی قاضی خود گردیدند قاضی مقام که
 از صرفت نصب صدر است مفت ده بود و با صدر اعظم غیر عادت داشت حکومت
 بصورت اخلاصش نمود و یا از حق حکومت بغداد را به او داد قاضی پاشا قبول نمود
 و مدت بجا و در اسکو تاروی توقف کرده خواست برو و با فرد او را بر حق بجا گرداند
 و مشایید از بی شهرت تر زفت و عرض راه بجا که رسید عادت کرد و مال غارت
 را فرجه است از بد قاری و بی حسرتی در حق مردم کوتاهی و صفت بیکه از حسن پاشا
 حاکم بن و صوفی نسان پاشا را منصب وزارت داده بجا نشستن مجلس دیوان
 فرمان دادند در حق مراد پاشا حاکم افغان بموجب و مرسوم وزارت برقرار
 گردید و بی حسرت که بعد از تصدیق تصورات چه شد و در ایام جنگ نیز خندان عسائی
 به محمد پاشای سر عسکر کرده بود ایالتی بسنی از ظلم و بدرفتاری او بستانده آمد و
 نایب او را بکشتند و بر خودش بشویدند مشایید باز مستعدی عفو و اغماض شد
 حکومت محمود را در عوض بوسنی بجا است و کسبای خود شاه وردی را از اجزاء
 نزد محمد پاشا فرستاد تا به بل محل حکومت او را انتخاب مسموم و تصفیر

(۳۹) تازه حسن را بخشید و حکومت متواتر را نیز بر او بادند لیکن شاه ویردی کیا و دیگر تود
او مراجعت نمود و در مجلس اودان

در اینوقت چون سربازان ساخلوایران فرستاد و شاه را بکشتند
شاه فرمود تا آب را از رقیق بکشد و بگوید که کار بر محصورین تنگ کرده و چون از
سختی بکشد پیش از یا نصه تقریبی نماند و بدو شش نفر مجبور شده و از ابرو و جگر
گرفته و سربازان سخط پشیم نمود و خود با حرا حرا ده قاضی ایران بخدمت شاه رفت
شاه در زیر یک چادر منبری نشسته بود و شاه قاضی را مدتی در حالت انتظار گذراند
بعد از آنکه اذان بار دادند داخل چادر گردید شاه عباس در گوشه مجلس بر روی تندی
نشسته بود از طرف راست خوانین ایران و از طرف چپ پرنسهای کریمان ایستاده بودند
و گرگین پسر لوار صاحب کار عثمان بریده و شاه چوسته بودند و قرار داشتند چای با یکدیگر
نیز در آنجا بود شریف پاشا مجبوراً در دست غازی یک کرم سلاسی که باعث جنگ ایران شده
بود جا گرفت و بزرگوارهای چند شاه عباس قاضی را مخاطب نموده و گفت که یک
عالم با هستی مایه میاشی چگونه موه را از دست داده از تحصیل مال و اعتبار کنایه کردی چرا
در جواب عرض کرد که در حدیثی باید مال و جان خود را در راه خدمت قاضی خویش نثار نمود
این نظر نمودم که از برای این کار مورد عادت و سرکش پادشاهی شوم شاه و در امور تعیین
دو انرش نمود و مرضی فرمود تا هر یک که خواهد بود و بعد از آن در مجلس ایستاد و بگوید
کرد و فرمود عثمان کنایه میگوید که قوادید براسینکه خواب قتل کنیز ایرانی پیش از قتل معاذ فر
کا فرست آنوقت فرمان داد تا همه آنها را با زهر و شکر بپزد و بقتل رسانیدند و محمد
سپه چقال او غنی در شیر و آن بجای آتیه آن حکومت داشت شاه عباس شاهی

از آن

و شیر و از سفر سخت و ساینده قریب شش ماه بقیل رسیدند و قاضی چقال را که کله باغی است (۳۰)
را با چوب خرم کوب نرم کرده و بعد از تحبیر و آن شاه عباس امیر کهنه خان را
محاصره و آتش زده و قاضی فرمود خان شاد را بدین قلع را بر ترستی و بدین تصرف کرد
و بعد سکنین را بکشتن و کشتن را که را میده بودند و در آن وقت عثمان پاشا فرمان قاضی کهنان
یک لای یک را باین کبری و دست و تاشایه سر چهل و اربابان بست و در آن لای یک
بجست و دست امیر کهنه خان سپرد و گرفتار گردید و خان شاد را و او را در آن توبه
گذراند و به موالات خت حکومت ایران را بر او گذارد و او شده و خود بجهت
قاضی حاضر شده و آنجا را متوج ساخت و آتش را بسته و قاش پاشا دیرانه
نخا واری کرد و چندی مرتبه رفت و آمد بر محاصره و تاخت و تازان را
عقب دو انداخت و چقال را و سر عسکر چون بجای از دست او هم رسید و قاش امیر کی
از قاضی مایه دلی پس بود و به استقبال او رفت و سر عسکر تقصیرات گذشت و او را
بخشید و حکومت چقال را نیز بر او گذارد و کوب صفر حاکم از رتبه الروم و احمد پاشا
بیکریکی و آن بالمشکهای خود بر سر عسکر مقرر شده بود و شاه را در هشتم و نهم
بجای قاضی در آمد و منتظر رسیدن قره قاش پاشا که از برای تحصیل از دست او
شده بود گردید و هر قدر که صفر التماس نمود و اذن خواست که بر سر شاه عباس
تاخته او را باند و زنجیر زن سر عسکر یا در بجای نرسید و چقال او غنی رسیدن
قره قاش را بانه کرده از بجای خود حرکت نمود تا آنکه به رستان رسید و شاه
بطرف تبریز مراجعت نمود و لایات اطراف رساندن خوراک و از دست قاضی
نی توانست بر آید چقال او غنی خواست بطرف شیر و آن نزد پیرش محمود برود

آنوقت زوسی شکرزاده آمد گفتند و یکی فرمان ده سفین کجی میوه های
 دین داشت آنها را به حسین می بری عا که سه عسکر لشکرهای بری شده و نیروای
 بروی شده و آن تا پیرت عاقبت کنی تا فرار میکنند و نظر نمایند و محاسبه تیر
 بجای نخواهد رسید زستان نزدیک شد و بجای رسید در روز داسیای صفر اتفاق افتاد
 چنانکه راه را در صحرائی و کشتی قزو باغ و کوه ترف بسیار بود و ده های خوب به
 ایشان یادگرفتند از دست شایگان نیسیه و قتل قزو باغ از بابت خونی بود
 و منتهای آنی تحت ولایت روم ترجیح دارد بدان هر فغانیه و شد بدای چادر
 را بریه و بر سرش قرار کردند و او را بر سر کوه داشتن عزیمت رفتن شد و آنچه
 ساخته و صفرا پاش بیگلرکی از دست روم با احمد پاش بیگلرکی یاس و الا جان
 حسن پاش مرچند از آن خواستند که شاه را تا قتب نمایند اجازه نداد چنانکه او شی
 از برای قتل خودشان را را اختیار کرد صاحب منصب با هرقت ربا و انود
 کردند که از برای قتل صاحب را بپذیرد و اختیار کرد زیرا که تا بحال هیچ مرد
 و سر عسکر زستان را در سر حد توقف نکرده است چنانکه او غی مجابت کرد و جنس
 صاحب منصبان دیوان رفت احمد پاش و آن بیار شد و بجای بیگلرکی چنانکه او شی
 برد و جای او بجای پاش داده شد ایرانیان تا بزرگوار بای و آن تحت و تان
 کردند چنانکه او علی که از قتل کردن در آن شبان شده بود و خیال مراجعت نمود
 و از دریاچه و آن به عادل جوار رفت از آنجا خود را به در راه روم رسانید و شایان
 از مراجعت چنانکه او علی طلوع شده و آن را محاصره کرد و یکی بعد از دیگری
 و محاصره بای بیاض و ترک محاصره گفت و در دست خود کوه کوشش بای و بی ترس
 و بی

با آنکه کجالت و قدری شکرندگی به ملک خود مراجعت نمود
 در آنجا در سه شصت و سه ساله آخری صدر اعظم بعد از آنکه حافظ احمد
 پاشای قایم مقام را با امور حکومت بستی نژاد صوفی سنان پاشا را بجای او بگذاشت
 از اسلامبول رفت و سلطان از عمارت حلقه برون رفتن لشکر آقا شای خود
 صدر اعظم نیز در حلقه وارد و زود توقف کرد و به نظر رسیدن خواهی بود که از خزانه
 و احمد سلطان حیدر ایادند لیکن در عوض وجوه نقد این رفت را که سلطان
 بخت خود را در مقام داشته بود از برای او بردند و اگر تو سر خود را دوست میداری
 باید خود را حرکت کرده و راه شوی یا نور علی در مقابل آن محتاج بخرطاط عیال
 و بگزیده و قسید صدر اعظم از حلقه و بخت حرکت کند و اجازت رفته کرد که حافظ
 پاشا بوجوب یک خط شریف از برای قایم مقام می با اسلامبول احتضار شد و
 و شایان بعضی و رود بخانه خود حکم کرد از برای روز مجلس دیوان منتهی شود و صوفی
 پاشا را بجا حضرت آن مجلس احتضار نمود سنان از چاشنی که حامل حکم احتضار
 پر سپید تر و صدر اعظم فرستاد است گفت خیر حافظ پاشا فرستاد است گفت بگو
 قایم مقام کرده اند چاشنی گفت بی آنوقت سنان فوراً از جای خود برخاست و بخت
 پاشا رفت تا بیک و تسلیت بگوید و بعد چون مجلس دیوان ختم شد حافظ پاشا
 عرض کرد که از آن خواست که بر او رفت و صدر اعظم عاقبت نماید و یک قدم دیگر
 بعرضه اسحاق کرد و او را سپیدان تسلی شده بود که صدر اعظم حکم نرساند و صد و ازار
 او بر نیاید و دیگر حافظ در خانه خود نشست و برون رفت و بعد از آنکه با
 قایم مقام دوست بود که کیمیای خود را از قایم مقام فرستاده از رفتن شکر عظم

(۷۳۲) نوزدیکه خشت و تند خنی صدر اعظم از برای وجود قائم مقام خانی ضرر و زیان کلی نظر نمی کند
انکه پس از رفتن کیسی مذکور قبلی لال نوزد قائم مقام فرست بر او فغانه که بیک خاطر شریف بار
نزد صدر اعظم ما برست تا او را بجزا که از اینکه اگر قصد نبود قائم مقام دارد بیاورد و در
جوش بر باد خواهد رفت قائم مقام اطمینان پیدا کرده و در ادوی قاتل چه بصدور عظم
حادث کرده و مراجعت نمود و فرادای آن روز در مجلس دیوان حضور داشت بحرکت خوابه
مصطفی و ایلیاس یعنی که با قاسم قائم مقام سابق دوست بودند معزول شده صحنه المی و غمی تساق
از دیگران برای صدر اعظم بجای او مصوب کرد بصدور عظم مرخص شده و در ملاذ و وفات کرد و غرض اوست را که
بر وقت اثن عشرت خریف باسلام بول باز آورده بودند به حافظ پاشی قائم مقام دادند لیکن شاه را که نظر بای
و فرخنده غمناک بود
لنگر کشی در صحرای بستان اطلس داشت زیرا بر منصب صدارت نرفت چون سلطان
در این باب از خواجهمصطفی مشورت نمودش الیه مرض رسانید که از برای این کار
بجکس شایسته تر از همه پاشا سرعمر کشکربای بجا رسانست پس بصدور عظم
صدارت از برای لاله محمد پاشا فرستاد و بصدور عظم جمیع قله های قلعه ادر و در
راستحکم کرد و چون بآفاق رسید بی آنکه سابقا ساخته بودند و بطرف سیف
میرفت و شکرد و دشمن طراب کرد و بدو مجبور آباد و تجدید نمود و بعد از آن قلع و قمع و نوزاد
خاصه که در استخفی قلعه خوا کرد و بقلعه را به تصرف در آورد و سرور پس از آن
در برابر قلع گمرات حاضر کرد و لیکن برفت و باران او را مجبور کردند بر اینکه مجبور
بسیف و گل و ف و هر دو در وقت بار و چنانکه از شریف و که باطلس به همین صیبه
محاصره افغان را متروک داشته برفت و در هر حال ترک محاصره گمرات را به
بی غیری مسی که چنانکه اتمامی نسبت دادند بصدور عظم به بخش خان بهر خاطر گمرای خان
نقش حسن پاشا

تا که اسل در عرض هر دو پد بخارستان آمد بود فرمان داد تا تو هیت نامش کند (۱۲۴)
از نسب و غارت که تا بی نهایت آفت وزم است تمام را در باب موجود کردن آن زنده
قتله یا بجا آورده بطرف بغداد رجعت نمود در این سال عهدنامه ای دول فرمان
و انگلیس و ونیک تجدید شد سابقه ایچی و ونیک حاکمی از سلطان گرفت که بترک
عهدنامه بود در آن حکم سیزده فقره در خصوص تجارت و کشتی رانی و قونول گری
بدولت و ونیک استیاز داده شده بود چندی ماه بعد از آن که عنبر امیر انزلی
تجدید عهدنامه قدیم کرده بود استیارات جدید را نیز احکام نمود و امضا گرفت
ایچی فرانسه از باب ضرورت که دیار آن عرب به تجارت آن دولت و آرا و
بودند مطالبه ترضیه نمود مصطفی چاکش بطور سعادت بدولت و ونیک در تبریک
سلطان احمد اول را اطلاع نمود دولت مزبور در سفر مخصوص فرستاد و ادای تهنیت
نمود و عهدنامه را تجدید کرد و آنکه بعد از آن چاکش محمد باقر و ونیک شده و در میان آن
دولت و ایالت سراقوز (مدونیه و قند پاک) در خصوص جزیره لاگوستان صلح
نامه در این باب چند نوشته در میان ای بابلی و مجلس سار و بدولت شد

در اینوقت بجهت رخ شایست باشیک از زبان علم و مستقیم باشی
فایده تمام سابق از آسای صغیر بر سپید بوسانجی باشی بایک خوشتر فیاض را سبب
ماهرش که رفته سر آن ظلم گمت که کار را بیاورد قاسم که مقصود بوسانجی باشی بر او آید
بود از ملاقات او احسنه از وزیر بطوری خود را حفظ و حلسه است نمود که بوسانجی باشی
بی تمیل مقصود را محبت نمود بعد از آن در دلش آفاکسای بی بوسانجی بار
که مخصوصا حرف از غما و سلطان نمود و بیاورد از منظر در چشم کار با در حلسه میزد و بایک

خط شریف که سگت های بزرگ و گمشده قاسم خور و ش. بود و در این سلسله
استاد و منصب قاسم قاسمی جسته کرد و بود و این بخت قاسم غریب و عده
بای و گمشده را خود را در اعم محنت گرفت کرد و اند و سمره و در پیش آقا
با سلسله اول رفته دست میت و چهار ساعت در منصب قاسم قاسمی جسته را خود را
آن روز در جوشی که منعی و خواجه در درو سلطان بود و قاسم را بخت بر سلطان حاضر کرد
سلطان از او پرسید که چرا در مریضه فانی که را حکم و اطاقت کرده بود و قاسم
جوابی نداد و سگت افتاد که سلطان از منعی قوامی ریختن و آن آن قصص را مصلوب
نمود و بخت یک سلطان از منعی جوابی بیسل خاطر و کشیده اشاره کرد تا دست چپ با
پرسید و بخت سرش را از بدن جدا نمود و جب و در پشت یا بونی که مخصوص
و دوشی بود بسته و کچه و باز در شمشیر کرد و اند و پس از آن بسیار خنجر را خنجر
سپاسی صحنی را که منصب قاسم قاسمی داده بودند سلطان قاضی ساخته فرمود
(اگر در میت حذف قاعده و بطوریکه را در جسد فانی شمشیر در حق تو مانده
صاحبان منش که می بینی رفت رخا که کرده) حصص سابق پی ازین تهدیدات
ترقیش نکرد و میل خاطر خود را در بابان صاحب تفسیراتی که نخواست عباد
تا از برای خود تبسم و بخواه منتهایم آورد و باشد آوایا با شمشیر سلطان
(اطاق دار باشی) که می محمد علی را و زیر سیم کرد و در قاپوچی اول قاپوچی
بسته منصب یکدیگر یکی داده و بعد از یک هفته سر و در این بستان وزارت
رسیده و با هر یک از آنها یکی از خواهرهای سلطان را در سلک
از و از در آور و یکدیگر یک قاسمی سابق قاضی پاشا را که در جنگ بخاراستان

نوروز

نسبت بی غرضی و بی ادبی داده معزول کرده و در منصب وزارت با یک میدان دولت (۷۳۶)
برازر کسب معزولی برقرار کرد و این چنان حاجی را از سیم پاشا که از بجایست مصر رفته بود
در شورش لنگرین قاهره و قتل رسید که می محضی را بگوت مصر فرستاد و در میان لنگرین
پاشا بیکر سیکس را در مری و وزیر چهارم شد و صلاح را در اول سلطان کنیز یک قاسمی کرد
لیکن در خضر و تفسیر و ادب منعی و قدر دار قاهره و تیرس را بیک خرد و کوشش بای
ادب و در رفت و از برای پروا حقن حقوق بشکر هر چند منعی کرده و چه نقدی نتوانست بود
نایب و منعی و خواجیه تنق شده و قدر دار در در نظر سلطان مرد و نواری و انود کرد و منعی
از شایخ بر قول ایشان اعتدالی نونند و باز در چهارم نایب و منعی سلطان شد
بجری و منعی که علما و قصه و انصاف سلطان مرض شده و منتهای قاسم تمام تناس
بمضرب طبعیده و منعی رسیدن ایران منصب سرش را بریده و جلدش را در پهلوی
چشمه میدان دیوان بیداختند و منعی شان پاشا را قاسم تمام کردند و تقاضی حقن
و در یکی حقن در مناصب خود استقلال یافتند تا صبح پاشا حاکم حلب را برای دفع غلبه
ماوراسیا که در چهارم ماه نوامبر ۱۲۵۳ مطابق سنه ۱۲۵۳ هجری سلطان جان را که
پانزده سال عمر داشت پیری بوجود آمد نام او را عثمان بنانده و در هشتم ماه ۱۲۵۳
مطابق سنه ۱۲۵۳ هجری پیری که ترکه شده و موسوم به محمد گردید بعد از اقصای موسم جنگ
لحمه پاشا را به سلام طلبیده و سلطان با کمال التفات او را ملاقات فرمود و بر سر
استدعای صدر اعظم قاضی روم امینی قاف را در فیض استغندی را معزول و پیر
و کربای منعی می افندی را بجای او منصب نمود و در شوال الیه بعد از من سرت
بمنصب بزرگ منعی نایل خواهد گردید سلطان فاطمه و قمر سلطان مراد را که یو و غلبه پاشا

(۷۳۱) بود تا مرد پادشاهی و زیر نهاده که در آن وقت مأمور افتاد مصاحبه بجا بستان بود در آسیای
صغیر شورش یا عیگری در روز و تر تریه بود بعد از قریه یا زنجی اولی جن برادر او قتل شد و قتل
وقوع مسیه و ساچلو و او نه خلیل اولیات و در تاج و کره نزدیک آمد بودند و در بلاد آن
و صاره خان که در جالی بجز مسیه و اخذ تاخت و تاز و خرابی میکردند چون خطر و تشویش
این کار بر روز و تریه شد و او پادشاه مأمور کرد که آگاه و دفع فتنه یا غیان باشد
و آنرا سینکه مشا را لیه را کشتی نمود آهسته عا که در از خزان و قبی عانی در حق او بنامه چین
یکت زاده و سوج حکم شد از دست و جوی که سپا بیان بر پست تیر خود را از لطف
و کوی خرابی می نمایند بجز جوی خرابی هم آورده و پادشاه به پراخته نامت یک
تیر بجز تحصیل و جیب آورده شد در بهار وقت که در آن علی پادشاه بیکر یکی نامطلوبی که بود
بود همراه جیال و غنی یا ایران بود و حکم رسید که با لشکر بای خود بوزیر نا صبح پادشاه می شود
و بر سر او نه خلیل که مشغول خرابی نامطلوبی و فرمانی بود بر و نه صدر اعظم از برای
سر عسکری قشون بای بجا بستان در دست و یکم ماهه در آن سال بر سر دفت اگر چنان
جانب سلطان مأمور حاصره گران بود لیکن اجازه فراموش آوردن اسباب صلح را
نیز داشت زیرا که جنگ دولت ایران و دفع یا غیان آسیای صغیر و دولت عثمانی را مجبور
نیکو و بر این طرف مملکت را پادشاه آورده و سلطان باشد

لا محمد پادشاه که بایل صلح بود از تکلیف جنگ اشتغال داشت و از طرف دیگر
لشکری مصاحبه را میزور در این زمان اولین بار بود امر آن تکلیف بر قبول تا نزدیک در میان دل
او و پادشاهی حقوق مل و تب و بی شان پادشاهان ممل و متداول است بمرز
بنا بر این باید با سفرهای ممد و دل یک طرز و کتله ده رفتار نموده قن و قن در میان آنها
نمانند

نمذاشت و در عهد نامه مصاحبه بنامه غالب و مغلوب را که مال کرده قن و بی شان (۷۳۱)
پادشاهی را از میان بردارد از زمان وقوع مصاحبه که بعد از این جنگ پادشاه
از طریقت و یافت و دیگر عبارات تا این در حق سفرهای طریقت و اجزای مهارت
نمذاشت و مصاحبه و اخذ در سبها و فز و ک و ششام و به کوی اولیای یا بعلی را در حق
سفرهای امپراطور طریقت موقوف و متروک داشت سابقا مذکور شد که سر عسکری
محمد اعلی سیل مصاحبه کرد و از برای این کار در یک سینه در جالی و قن و بی شان
و مجلس مذاکره صلح منع کرد و یکس فانه بخشید زیرا که اعلی سیل ساطوری از برای صف
و راستی خود یکدوش و سبک بیکان او را مجبور به خواست مصاحبه کرده بود و سال بعد
از آن باز و کتلی طرفین در جزیره سنی تدبیر می شد و به آن یکس کاری صورت
باشند از هم مهارت کردند سال یکم با وجود اشتغال جنگ صدر اعظم و ارشید و یک
لشکری مصاحبه را نیز بوقت میباشند بعد از آن هم تا لطف و قن و بی شان از جانب پرنس
مذکور در انجام این کار و کسب شده نالامدنی و قن و بی شان شری به حاکم افغان نوشته
و او در جواب بر تضرعات جنگ و بر هم خوردن مصاحبه را یکدوش پیر اطلو و اخذ
و خواست که در نزد او مسرتی از مهابه سابق باز و کد اگر در آن فافشا گفته شود
و صراحت کرد در امینک ولایت ترانسیلوانی یا تار بای گران و فولک و تنو کد
و سایر شهرهای که مستان باید در دست کاشان یا بعلی باشند بلا ضرر و زیاده
مطابق سینه بجزی انقیار کامل و بطور قاعده یا بر اسم پادشاهی صدر اعظم از برای
عمل مصاحبه داده شد و مشار البیشت روز قبل از مردنش کاغذی به امپراطور و ارشید و ک
مطایس نوشت و در آنجا اظهار داشت که بر حسب خواهش ارشید و ک وزیر ارشاد

(۱۲۹) با کمال کمال و کمال داد و از برای مذاکره صلح ده از خواهر داشت تخلفاتیکه و کمالی پیش
 تحریر برادر پادشاه کرد و از انتظار بود و از کردار شهر با میکده و امام صلح تصرف
 شده اند تا ثانی و آن عوض از برای خسارتی که از جنگ وارد آمده است تا شش ماه
 تا بهمانجا موقوف داشتن حمایت مملکت ترانسیلوانی و مدخل کردن در امور مملکت
 بکومت انجام داد و جواب نامه کاهدی نوشت که در مصلحت است آن کاهدی ای سلطان
 و از مصلحت بعضی از تشییل های عربی و ترکی را ذکر کرد و بود زمان انعقاد مجلس کمال انگلی
 بهیت و ختم ماه و شصت و نه که از اردیبهشت در مجلس در سر موده مطبوس شخص پیچ را
 با نیازی و نماند اسدی بک کالت خود معین بوده روانه داشت لیکن از طرف ارکان
 محلی در موده گاه حاضر شده زیرا که آنها کار را بتوقی انداخته نظر تاریخ جنگ بودند
 دو سال دیگر در موده و ترانسیلوانی بکفکوی مصاحبه و با امداد جنگ
 و استمال اسلحه در گذشت لیکن همیشه مامورین پسر طوری را با ابراهیم صدر اعظم و بسلطان
 با وزیر مراد پادشاه کاتبه و مذاکره از باب صلح در میان بود و عثمانی بکفکوی که نفر مامور
 از طرف پسر طوریان باید از نا استقبالی نماید و مجلس کماله در طبریه سن مگر گریست
 منعقد کرد و مامورین پسر طوری خواستش ایشان را نمی توانستند قبول نمایند زیرا که آنها
 مخصوصا حکم شده بود که باید مجلس کماله را در زبئی که تعلق با پسر طوری دارد معین نمایند
 ازین که نشسته مامورین پسر طوری اجازه ختم عمل را نداشتند و ماموریت آنها فقط بجا
 تکالیف و شنیدن جواب بود و پسر طوری نیز خواست کار را تا وقت انعقاد مجلس
 جنگ و زمان تشلیق لنگر بتوقی انداخته معطل دارد و در شانزدهم ثانی و شصت
 مطابق سلسله انجری قرار ستار که از برای سرسخت داده شده و قرار مجلس کماله با و فیه
 اللهم

در شصت و شصین گردید و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و از طرف پسر طوریان شخص شهر آردو و (۱۳۰)
 و موله و حکیم پسران و کونت های اردوی و آلمان برسم و کالت مکرر و بدین
 نماند اسلحه و کالت کرد و بود اردوی بکای و معین ش و از جانب عثمانی و مراد پادشاه
 بیکر یکی دیار بکر و علی پادشاه حاکم افان بکالت آمدند و مجلس اول ارکان خویش
 در ستاد آن یک نفر سفیر مخصوص برای ادای تعیت مجلس سلطان جدید موده
 قبول شده در صورتیکه مصاحبه منعقد شود و مشروط بر اینکه عثمانی نیز در شال اینجاء
 تا نظرمول بدارند و مجلس دوم که در موده بعد از آن انعقاد یافت و کهای مختار
 ترک تحیف کردند که مجلس کماله را در افان قرار دهند و از سر آن آردو و قانقش
 بحث کنونی بیان نمایند و در این باب نیز مجلس کماله برسم خورد و از رسم خوانده در مقام
 اکثر مجلس تازه منعقد شد و پادشاهی افان با کونت موله برای گفتگو که نداشتند
 علی پادشاه است و اگر آن را مصلحت بود و موله در جواب کالت شایز را مصلوب
 را با و کالار تا شب اوقت علی پادشاه خواستش می خورد و آنحضره و کالار شستن قند های
 فوکیست و زکونی و بنو کماله نمود و موله در جواب گفت و از موده سال میشود که پسر طوری
 جنگ را با فتح و نصرت تحمل است و میتواند و از موده سال دیگر با تحمل شود و در میان
 اوقات در موده و ترانسیلوانی نیز گفتگوی مصاحبه در میان بود و مامورین پسر طوری با و فیه
 مراد اول و الی اطلاق با اتفاق احمد آقا کاشته خان قنارستان شمول مذاکره بودند و کل
 خان مشارالیه خواستش کرد که پسر طوری با خان قنارستان مصاحبه نماید و کالار منعقد
 نمایند و مفرق الحاد نزد خان فرستاده بکفکوی نمایند و الی اطلاق از جانب
 سلطان بکفکوی طبل و علم والی شود و از طرف خان نیز گردنیزه قبول نماید و دولت

و در عرض سال او که نجات بود و این دولت از قدرت تحت و ما بخت بود
 و در این زمان که پسر او که پسرش بود که در میان مردم و قدری از ناز و خارج است لیکن بفرقه علم
 و کزنده بطور دیگر و قبل یکم تا یکم شود در سال که هر کس که ترانسیلوانی توسط سیز
 خود که دولت مصاحبه با محمد پاشای صدر اعظم منع کرده و منع شده که هر یک
 از طرفین به و ن دیگری با پسر او که در صف محمد نبندند و بعد از آن بود که یک کس که
 ترانسیلوانی که در دولت را با لکدی بطور سفارت به اسد بول فرستاد و حاکم آن
 نیز محمد آقا را بر او ایش آن در او داشت فرستاد و بای ترانسیلوانی پسر بای جوان
 که از بابت مستراط قید پیوستی برسد داشتند و یک کس که سلطان بطور التفات
 با آنها ملاقات کرده و ایشان با مصاحبه نامه با قاعده مراجعت نمودند و بعد از
 کاغذی بهم قایم تمام بود که یک نوشته او را به اسد بول فرستاد و در وقت عثمانی که
 نموده بود و چه حضرت عبدالزین صدر اعظم بوالی ترانسیلوانی نوشت که کاغذی به دست
 که در دولت رسید و تحلیف صلح را الاحظه نمود بعد از این احست با کار را طوری
 و حفظ خواهد کرد که مجاریستان از خیانات و تزلزل بر است پسر او که در میان
 به او اطلاع داد که مجاریستان نیکی تواند از حمایت سلطان مطلق باشند و ترانسیلوانی
 بجای که در عهد سلطان سلیمان داشت نایل خواهد گردید ولی پانچ ایچارنی تواند
 بشود پرسس باید بدون تعویق به میلان بیاید تا علم و تاجی که سلطان جبهه
 از برای پادشاهی مجاریستان فرستاد است دریافت دارد کار را در این
 حالت بودند و دست که محمد پاشا بزم شیرگران حرکت کرد

صدر اعظم

فرمان

بعد از رفتن از اسکا که عثمانی با القاب پادشاهی از برای او یک کس نوشته (۹۵۰)
 با و هزاره و کاغذ از برای او بنام او و مشارالیه را بعد از مخصوص و عزت نمود
 در ملک یک مجلس شورای جمعی منع کرده و بعد از آن را در او احمد افندی
 قاضی عسکر شکر با را بطرف افان حرکت داد و در او افان نیز محمد ابائی شریعت
 را از دست نه مسین شود که از که ام داد و به تخصیص کلام شریعت به و نه کلیه را بسیار حق
 وین و غیر بای تحت طریقت قرار گرفت قاضی عسکر و در او باقی مفتی
 کاین رای را مسکروند و نه با مانده سکوت اختیار کردند و فرمای آن روز تمام
 لشکر با بعرف وین حرکت کرده و او را که دیدند و دست که بعضی از عرادهای بنه
 بیان کل لای فرود رفت بودند صدر اعظم یک کس فرستاد که یک کس که با بنه
 و باید که یک کس که کی که بنوا به از دشمن غارت وینا بیاورد و انقیاد باره بینه
 همراه خود بر سید آمد و در محمد فوراً فرمان داد تا لشکر بطرف گران حرکت نماید
 چون به اینجا رسید اول بخت به تفرقه و دست که از برای شمشیر خیلی اہمیت داشتند
 بکاشت یکی با دکانی بود که در ماوراء رود و انقب و در لشکر واقع شده بان
 شرا زده و طرقات دیگر میرساند و یکی دیگر منع کرده و طامس بود که شمشیر
 و سپه بود به مصطفی پاشا بیکلر بیکی افان حکم شد آن قلعه را بخر نماید و بیکلر
 را مستحقین آن که سید با زبانی فراموش بودند بعد از آنجا جودت بسیار
 خیانت کرده و چپسره پاشای حضی پسر نیم نموده و خودشان که عداوت را بر نفر
 می شدند با مواجب زیاد داخل توکری دولت عثمانی شدند و اغلبا بنا
 در این جنگ کشته شدند بعد از کشته شدن و بیکلر آمد مصطفی پاشا چپسره پاشا

جلد دوم سلطنت سلطان محمود
 قلعہ پاکو کافی را بطله و پورشش ستر ساخته چهار هزار نفر ستمین قلعہ را از دم
 شمشیر بکزدانیدند و چون قلعہ دستگیر گشت و کجاست بقول رسیده قلعہ کو طومار
 بدار پس در هر صحرای پورشش خمر غنایان کردید سنجاق بیک بوسی در محاصره
 گران برج آب را گرفتند در اینجا باندوشش روز بعد از آن در قلعہ غنایان
 مستعد پورشش عمومی بودند قلعہ تسلیم کردید ابراهیم یک که این صدر اعظم بود
 شد و تسلیم شدن را معین کرده چهار صد نفر اموال خود بسلامت قلعہ
 سربازان فرانسوی تسلیم نکرده خود قطاران خود پیوسته بفریق غنایان دادند
 و مجاہدین حد پس این فتح نمایان را اثر دعا ی شیخ ایاز صوفی دانستند
 که در این پورشش بلا محو پاشا رفت کرده حاضر شد و با لاجورد پاشا که از راه
 ناچار ی این شهر را به امان تسلیم کرده بود حبس بی قوش وقت شد از این که
 دوباره خودش از امان تاستر داد نمود و داخل متصرفات دولت عثمانی
 نمود و کلبیای بزرگ را مسجد پشیمان قرار داد در این وقت لوگسکیر شمس
 نقویسل را محاصره کرد که از صدر اعظم مدد خواست و پادشاه را به سنان
 پاشا را بیک نامی سیر یوم و شمس را و آلاجه حصار و تسبیح با آلتا را
 و چرخس با نزد او بفرستاد و بعد از فتح گران سپه و پاشای قاجار را بفرستاد
 قشون نقویسل با هزار نفر سیکه بیک روز از نمود چون ستمین قلعہ میخواستند
 قلعہ را به پرنس و حکمران ترانسیلوانی تسلیم نمایند به اتراک صدر اعظم
 بجهت این که با هم عهد خود را مراعاتی کرده باشد بیکر بیکدیگر روم اعلی
 ترکیکی حسن پاشا را با ولایت قاضی را روانه داشت تا قلعہ را تسلیم
 کند

دولت باب سچل دوم عثمانی
 ترانسیلوانی قاضی ترکیکی حسن و سپهر و پالوئا را که بسیل خود تسلیم شدند (۷۵۳)
 متصرف گردید حکمرانان صحنی پاشا را معزول و قاضی را زاده علی را بیک
 او منصب نمود سنجاق بیک یای سیکو پولی و سیلیس را و پرنس ویز
 و شمس را با مورس خلو افان گردیدند در شرف دوم ماه سبتمبر صدر اعظم برادرزاده
 خود سرخوش ابراهیم را با بیت هزار سوار تاتار و ترانسیلوانی را سرحد
 با صحن و لایات استیری و اطیش را مور نمود در سال قبل غار کران ترک
 به در آید که در بزرگ و حاصل شده بودند در پی امان شکست داده
 متفرق ساخته بودند در این وقت تاتار با از طرف کرمنند داخل استیری
 شده و زیاده بر هزار غنم اسیر گرفتند و کمر بستند را بیک قلعہ دیگر
 بقوت در آورده بلا حصار در ذوق غلبه شد و چند هزار نفری از
 امان کشته شدند در این سال که غنایان شهرهای گران و سیکو آند
 و پالوئا و سپهر و نقویسل را فتح کردند پرنس ترانسیلوانی را نیز
 در صحرای را کوش بخت مجارستان بشاد و صدر اعظم تاج شاهی
 ان ملک را به دست خود بر سر او نهاد در سال فرس پاناک عهد نامه و
 فرمان پادشاهی مجارستان و پرنس ترانسیلوانی به بولگیسکیر تسلیم کرد
 و شمس با لی را که سلطان سلیمان فتح کرده بود با تسلیم بیک سرحدات
 اطیش را حصار است بیکد از تحت فرمان او خارج نمودند پادشاه
 تاتار مجارستان با تفاق ساز و افرازا عیان و بزرگان مجارستان
 دست بوس صدر اعظم رفتند شارالیه تاجی مرصع بجا اهرات نفیس که

جلد دوم
 در سال اول از برای این که ساخته بودند دست خود بر سر او گذاشته شیری
 به ایشان برکشید بهیست علی که عدالت می جاستان و ترانسیلانی
 و تاجیت دولت عثمانی بود به او به او بگویند و فی کصد اعظم را
 می نویسد گفت ما از برای پادشاه تو گران صدیقی هستیم که ارادت ما ماند
 غلامان در خیر اند و می ترسیم و بیم نیست بلکه چون میست نمون الطاف
 و عنایات او میباشیم اندر قلب ما از ارادت و صداقت مسدود
 و ما مال است بعد از آن صدر اعظم به او گفت پادشاه مایات
 و ساله ابرو بخشید است و پس از آن بهانی در مراد و کافایت خود
 که پادشاه مجارستان بگزارند این رحمت شهرهای در فو الی پادشاهی
 قسود و اگر از خود و صدر به بغیر و مرا حجت کرده در اینجا موجب شش ماه
 و ده دسته قرا و آن سوار و سقا و شریف را برداشت
 او فاتی را که در مجارستان می نجات
 نمایان از برای عساکر عثمانی حاصل می شد حالت لشکرهای مامور ایران
 و چیتال او علی سر عسکر و سر اربابان بیایت پریشان و عسکرم انگیز و بهر
 شادانیه بعد از آنکه حکومت و یار بگردانید پس خود محمود و عسکرانی شروان را به
 به احمد پادشاه اکراد کرد در اول ماه اویس سلاطین رسید در آنوقت شاه جنگ
 در بلده خوی بود چیتال او علی بعد از پنج روز به حصار وارد شد و از ششتر
 سوار شده در کنار بحیره تیربار و برود (مستور در پاچه ارمی میباشند)
 در ششم ماه و لشکرهای ایران با عسکرهای عثمانی در برومند شاه شکرهای

دولت
 خود را بهیست خشم کرده خود با یکی از آن میست پادشاهی تیر قرار گرفت (ع ۷۵)
 کوسه صفیر بیک یکی از تیر ارمی تخی پادشاه را بار ضو انرا و پادشاه مصطفی پادشاه
 و اخون احمد پادشاه حیدر زاده علی پادشاه و غیر هم که شاه تیر و غیر بیک یکی و زیاد
 از بیت نفر سباق یک و به با لشکرهای جمعی آنها و تمام قشونیک از غنایان
 جدا شده بهر عسکر پیوسته بودند و وجود معارضش چیتال او علی در کمال تخی بیک
 ایران حمله کرد مسکنه جنگ از وقت خطر تا معارن غروب قاتل کمال
 شدت گرم بود در آنوقت ایرانیان عدا یا احباب را غیب فرستند و کوسه صفیر
 شدید تر از اول ایشان را تا قاتل نموده شاه عباس که در بالای تپه نظارین
 موقع بود با لشکر خود مانند بلای آسمانی به اردوی سیه عسکر حمله برد هر چه از
 عساکر عثمانی در اردو مانده بودند یا کشته شدند یا فرار کردند کوسه صفیر که چپسته
 مانده از آن قاتل ایرانیان بر کشته بود اسیر و گرفتار گردید شاه و او را به نوکری
 خود و عورت خود چون بی ادبانه جواب گفت در دست ایرانیان قتل رسید
 قره قاشش با یک میست از لشکر بطرف وان فرار کرد جان پولاد را ده خالکم
 طلب بر زمین کار را و ادبانه ای شکست نبرد از نموده بود چیتال او علی اردوی خود را
 بشاه و لشکرش گذاشته از پیادهای لشکر هر قدر که ممکن بود برشته آن سوار
 فرد و بطرف وان فرار کرد جان فولاد زاده که جمعی از لشکر بان را از اطراف
 نجات داده به وان رسانیده و با امیدواری تخمین و انتعات سر عسکر استقبال
 نزد چیتال و لشکر خلف مامول او آنها را تیر کرد و تقبش رسانید و زبان این متسل
 از برای دولت عثمانی زیاده تر از ضرر شکست لشکر بود زیرا که برادران جان پولاد که

(۷۵۲) بی یک و خضرتیک بودند بعد از شنیدن این خبر پاسبان هزاره را بر حلقه افتاد از
دست عثمانی باغی گردیدند و این جنگ نیز تمیز شد که از باغیان جدا شده بزرگ
سر عسکر آمد بودند در میان جنگ کشته شده چقال او غنی در استی ای این
شکر کشی محمد پاشا پسر سن پاشا را نیز در اسیر لول کشتن داد زیرا که سلطان
نوشته محمد پاشا حکمت شام را برادر صرف کرده است اند عثمان پاشا خویش
خود محمد پاشا را بگوشت شام مامور کرده محمد پاشا را با سلام احضار کردند
مشارایه و متسی که از حضور سلطان برگشته بود برخلاف قولی که سلطان
والله داده بودند او را گرفتند بقتل رسانیدند در حال چقال او غنی از کثرت
خجالت و شرم غم و اندوه در دیار مکرر زندگانی را وداع کرده عالم دیگر شرفت
(حضرت عاقبتی شدند) سی سال گذشته بود از زمانیکه این سربعسکر با پدر خود
سیکا که از آن چقال قلع می نمایند در جنگ گولیت اسیر عثمان شده چقال
او غنی را که در سن طفولیت به مسلمان کرده داخل غلام بجای حرم نموده چون الطاف
سلطانی شامل حال او بود و دی ترقی کرد و در خدمت سلطان همراه دیگر
ارواح خویش در آورد از منصب قاپودان پاشای بزرگسرای عساکر مامور
ایران عسکرانی خدا بر سید و در جنگ مجارستان منصب صدر اعظمی نایل گردید
بعد از آن باز قاپودان پاشا شده چون منصب صدارت را در باره خود مستعد
به او بدست نیکین کرده سید داری لشکرهای مامور ایران را ترجیح داد مرد تنه نوی
جوری بود در سید داری عساکری هنری از او برود و کرد و صدر اعظم بی وقوف
بجای خود زیرا که مستعد ایران جنگ مجارستان را باغی شدن مجبور نمود و قبل از مرگش

بواسطه قتل جان فکاه زاده بر قوت و عدت یا غیاث خیسند و در خلاف صحن مجاور
الدین فی البیروا بحسب که در هر خواتش کرده بود مجاهدت و مسباری که در خود لایق
از او دیده شد دلی حسن بیس قدیم آسیای صغیر که
حاکم سوار بود از کثرت غم و شدت احاف بمذابی انولایت را چشم در آورده
بر خود بشوراسیده بود و صدر اعظم که سواست خود را از او جدا و مستخلص نماید ایالی
را با خراج و الله ام او تحریک کرد لکن در روزیکه سواست بشمار برود مردم از غم
گرفته بر سر او ریخته و تقریباً همه بستان او را بقتل رسانیدند و او خود را
جانی از آن محکمه بر برده به بلغراد رفت در آنوقت ترکیا جنگ پاشا از جانب
صدر اعظم که به اسلام بول رفته بود در بلغراد قایم مقامی و مسکرانی داشت
حالت دلی حسن را با بایالی افکار داشت و فراموشان قتل او را با برادرش حبیب
قزاقی مسکری از برای قایم مقام بعد از آنکه سبب قزاقی منتهی در قتل دلی حسن از برای
مکتوبی بود که به پاپ نوشته می افتاد ای دالما سی را در صدر هزاره کاه به پاپ
فرستاده بود حال مکتوب که کینه با روزن صبی بود و دلی حسین ده کاه باوا اجرت
داد و دکا خدا نزه صدر اعظم برده او بعد از خواندن کاه زاده و باره تسلیم با روزن
و اذن داد تا به پاپ برساند بشرط آنکه جواب پاپ را نیز بصدر اعظم برساند با روزن
با یک نفر مامور محضی از طرف پاپ و با نوشتهات پاپ و پادشاه اسپانول ااطایا
مرا حجت نمود و انگلیس با یک نفر تکلیفیک که از دنیال و محاسن خود را به سلیک رسانید
در آنجا کلبای صدر اعظم نوشته تا به حقه نموده دید که صدر هزاره کاه به پاپ فرستاد
شده است که تسلیم نماید کلبای مشارایه نوشته را مودم ساخته حاکمین اهل آنجا رسانید

(۵۹)

از جمله کارهای عمده چندی که در این سال اتفاق افتاد یکی هم خودتوب کو
 در ملک عثمانی میباشد و مدت پنجاه سال قوه و متنباکو بطور سی و هه ملک عثمانی
 شیوع یافته که یکی از لوازم زندگانی عثمانیان شده و سایر ملایک اروپا در خصوص قوه
 و متنباکو عثمانیان را سه متق خود ساختند از آنکه سبب شمال قوه و متنباکو بر تانک
 خیلان خود را و مسیح و بلند نمایند طایفه را نیز که در شیوع ممنوع است بکلیف است
 افزوده و متنباستی خود را کجیل کرده باشند شعری ترک قوه و متنباکو و تیاک و شراب
 مانند حق صراحت بر علم عیش و نشاط مدح کرده اند و حال آنکه خدمت بعلایا و اماران و باقی
 میدهی و درازی از بعضی سلطان میباید

در آسیای صغیر ناصر پاشا با اتفاق علی کج و بان قوت با می خود را
 جمع کرده و مقابل با غیاث بر خاسته و در دیوانه و ادن که در سه کوه تاسیر و قونیه
 واقع است بیکدیگر بر خیزانده و خانه آفرینها در میان آن در لنگر واقع بود سلطان
 سلیم علی بر بانی آن و در خانه تاخت و تاز و ناصر پاشا خیال میکرد که سوار دشمن
 بر که جبارت و زور و از روی جنگ در نظر او و مست چنانی نداشت شروع به جنگ نمود
 لیکن بر خلاف تصور او سوار با غنی از روی جنگ باقت در گذشته و محلی که نه پاشا
 را عقب دو اینده و هیچ کشیری از لشکر ایشان را اسیر ننموده و اغلب اسرا را
 او و جنس خلیل در حضور خود گردون زد و ناصر پاشا را اسیر نمود که داشت از آن
 مملکت نجات داد و پسیدی شهری سینه با غیاث و کلا و ادن و لشکر آن را غنایه
 عازرت و تاراج کرده ناصر پاشا که دشمن قدیم کج و بان بود و در این جنگ بخت
 او تیر داشت و در اسباب جنگ شکست خورده و از قبایکش رسانیده و بخیل تمام نموده

الهم بول

اسلامبول کرده و در اسکاتاری کشتی در آمده و در حالی برای به جنگی رسیده (۶۰)
 برای رفتن از آن شرفیابی خواست و فوژا منصور فرستاد و تقصیرات یا غیبتی
 آسیا را گردون و زنده اخذ و سلفان صمم کردید که خود به طرف آسیای صغیر
 روانه شود و متقی و خواجیر سرچسپی کردند که سلطان را از این صرافت بیدار نمودند
 و آنها را داشتند که فضل سردی بود و ایام خطرناکی در یاست فایده بخشید و فاضل
 پاشا مامور شد که سلسای بوسارا قابل نزول و کوب سلطان فایده بوسانچی باشی
 در ویش پاشا از برای حفظ و حراست اسلامبول مین کردید و این بین سلطان و اللد
 و در سلطان احمد وفات کرد و خواجیر و متقی خیال کردند که سلطان باین واسطه عزیت
 سفر را موقوف خواهد داشت و بر خلاف خیال ایشان فرودای روز مبعی داشت
 سلطان با سپ فرزند گلار و طرف مندان را روانه کردید و از آنجا که نشسته پس
 از چند روز بترغیبات تمام وارد بوسرا شدند ناصر پاشا و او و پاشا هر کدام بیک
 استه قون مامور حراست سدهات آسیای صغیر شدند و امین پاشا حاکم
 کونل حصار کونبی به خواجیر سلطان نشسته و آنها داشت که اگر منصب وزارت
 بر او به سینه بخت یا غیاث اقدام خواهد نمود و فوراً فرمان وزارت ببلاده
 سر عسکری از برای او فرستاده و بعد از آن دیگر کشیده شد که مشارالیه از
 جای خود جنبیده بجای دیگر رفت باشته و امین واسطه اعتبار خواجیر در خدمت
 سلطان بکلی زایل شد و به احوال او اطمینانی نداشت چهارالی هزار نفر
 از سپاهیان که صدر اعظم من سیه فروکش اخراج کرده و رسامات ایشان را مطلق نموده
 بود و آنها مجبوراً به یا غیاث پرستیده و در عطفه عرض کرده و توسط دوازده هزار و ساسی

برض سلطان رسیده و مدعی شده که آنرا در کار سابق جوشتان برقرار
 نایند تا کمال خدمت شغل کوکری و چاکری سلطان باشند استعای آنها
 قبول شد نصف ایشان را به قوتن و او دپاشا خلق نمود و نصف دیگر را
 نزد صاحب پاشا فرستاد سلطان پس از زیارت قبرش تفرجاً به او اقل
 خود دیدن آبهای گرم معروف پورس به اسلام بول مراجعت نمود قایم
 مقام صوفی سنجان پاشا کاغذی به او رونجیل رئیس یاغیان نوشته بود
 وید حکمت برادر بشرط میسر که ترک مخالفت و سرکشی نماید پشایه و از برای
 اطاعت و چاکری حکومت انا طولی و سید اس و حلب را طلب نمود
 سنجان در این امری که بخدمت سلطان فرستاد صلاح کار را بحال خود قبول
 کردن این مطلب است و سلطان باین واسطه از قایم مقام بگمان شد
 و در سنجان و خضر پاشا را بکامی و بی منصوب نمود به لاد محمد شاهی عظم
 بایک خط شریف تکلیف شد که یا هر صدارت را پس بدینجا بکند دولت
 ایران رفته تا فی شکست چقال او غلی را بنامید در وقتیکه صدر اعظم هنوز
 در راه بود و بطرف اسلام بول می آمد یکچهرگان سپاسیان بای تحت جبه
 پس رفتن و واجب بصد آمدن و لباس بای پاره خود را نشان داده
 شورش بای معمولی را قبول کرده دست نزدند و صاحب سپاسیان خود را بکند
 باران کردند از وقت تش غصب سلطان جوان به اشتغال در آمده لباس سرف
 پوشیده به کوشک بازید در آمده و در او آقایان و نویسنده گان را حاضر نمود
 از وقت به ایشان خطاب کرده و منمود (بها گفته شد و فرودار که
 ای

برای جمع کردن و جمع و رفت است در این دور و فرغ خواهد رسید و حقوق پس (۷۰۰)
 رفت و و شما خواهد رساند باور نکردن این سخن از چه بابت است و در
 در سپیدی من جبارت کردن و مسدودانی و بانه بخت نمودن از برای
 چیست مختصرین را بنامیده و پدید (ایستادگان حضور داشت هشت
 ساکت ماندند و بعد از زمانی آقای عسکری بای است راست یوسف آقا
 پیش رفته عرض کرد ای پادشاه من این جبارت از غلاما سیکه در حرم سلطانی
 تربیت یافته اند سزاده است بکدام اشخاصی که از خارج به سلطنت خان
 قنارستان داخل جماعت سپاهی شده اند جبارت نموده و مرکب این گمنام
 گردیده اند سلطان با تیر تمام فرمود مقتضی ترین را بجا از وقت و دست چند
 نفری را اسم برد و فوراً بیاست رسیدند و در آن صبحی سواره و وسیل
 سپاسیان را نیز فرستاد بقتل رساند به التماس در او وساطت ایشان
 از خون آنها در گذشت و حاضرین را مرخص کرد و منمود که اگر بعد از این
 پانزده و اطاعت برون که نوشته اید همه شمارا گردان بفرم بخش
 بای کشته یا سپاسیان خودشان برداشته و فون ساخته آقایان
 شورش کنند کار را عرض کردند و آنکس چي زاده دستر دار برآمده و موجب
 سه ماهه قشون را که پس اقامه بود و به پرداخت و بسلطه و به مرکب از آنها
 سه و دو کابرسم انعام داده شد
 بعد از رسیدن صدر اعظم به اسب ببول چند مجلس شور انعقد
 شد و سلطان در برهان مجالس حضور داشت و ارباب بران قرار گرفت

(۶۳۰) که چون ناصح پاشا و اماندیر شرف گردید و پیرانش در مملکت ایران بلایت
و شناسائی و اردو زیر سیسم نمیده شده بهر عسکری عساکر با موایران برود و وزیر
مرا و پاشا سه دارنگرهای مجارستان باشد و صدر اعظم در پای تخت عیث
نموده در تقویت کارهای عساکر و پادشاه اسبازان را تمام را اجل سوار سلطان
این رای را تصدیق نمود و صدر بشوال انجام کارها کرد و لیکن حید با و دسایس
در پیش پاشا بنشین تا ایسه و مشورت بار برهم زده همه را مشورتی نمودن رالیه
و بهشتیکوستانچی باشی بود و بواسطه زیرکی و ترویجی که داشت الطاف و عنایات
سلطان جوان را جذب نموده محل اعتماد و استیلا کرد و بجای حق تعالی او
امیر البحر و قاپوچان پاشا فی را گرفت و در این وقت حسین بیگ کاشانی را که
فتحش کران یا تمام او حاصل شده بود و صدر اعظم باین واسطه حکومت روم ایلی را
بر او داده بود و پیش باطن مانع نشده مشا رالیه را بکومت حلب فرستاده
و مریدل حسین را جبهه افانی بکیرگان به اسلجبول احضار نمود و حید باغی در آید
او را که قتل رسانیده و در پیش حید باغی دیگر کار برود تا آنکه سلطان خطه شرقی بعبده
صدر اعظم صادر کرده او را اطلاع داد از آنکه خود بجهت بیهوشی بکیرگانی آسیا
بشود صدر اعظم بعضی سنانیکه در این سال خیالات و مصروف تمام محل مصاحبه
مجارستان میباشد سلطان در جواب او میفرستد مود (اماده رهن باش) نودی
آز و ناصح پاشا خدمت صدر اعظم فرستاد و او را دلاری داده و عده کرد و در این سفر
بقدری که در قوه دارد و در کارهای صدر اعظم تقویت نموده او را ماری نماید
بنام پاشا گفت اگر ما از دزد و دختانه مورد و جنس می شدیم و تو کنگه از

از طرف پونس بزرگ حرکت سیکرد و این دو لشکر به بی هم می شود به وقت (۶۳۰)
بفرستند اما تا در این قوه و قدرت را نگاه بود که در مقابل با توانسته ستانست
می ترسم احتیاتی به تو کنگه و مجار با کنگه و زمانی که در دست و دازده
سال کشیده و با خارج زیاده و مجار ما را راجع و مایل دولت غنائی نمودم همه
از میان رفتن بی فایده و بشود و صدر اعظم در یکسری عیث و کیر القاس بسیار بود که سلطان
اذن به بدست صاحب مجارستان را با تمام برساند بعد از آن بطرف آسیا و ایران
برود و فایده حاصل شد مصطفی قاپوچی را که ناظر آرد و قتلش بود در پیش پاشا
سبحان یک کاستونی کرد و صدر اعظم بسلطان اظهار داشت که وجود مصطفی از
برای لشکر و سر عسکر واجب در کار است و نبودن او در میان لشکرش این است که
بازوهای سر دار اخط کرده باشند سلطان در صدر عیث نوشت (کمر به
سخن می که با و داده ایم مایل نیست) و محمد مجبور شد برانیکه حید باغی خود را
در اسکوتماری بطلب کرده به استخبار برود و اگر کشته غم اندوه و تیش قوتی
و محمد تمام شده در میان به مرض بکشد قبل از کید و در پیش پاشا بعضی سلطان
رسانیکه این مرض با همه تارض است بهجت ندارد سلطان این خبر کله را
و متخ کرده از برای صدر اعظم فرستاد (ناخوش بودن را موقوف به اردو)
و محمد بی از محارم خود را خدمت سلطان فرستاد و عرض کرد ناخوشی او را از روی
راستی دانسته با و بفرماید قاپوچانی از برای تحقیق این مطلب به اسکوتماری
برفت و عده محمد را بیکه و ثلث بدین او از حرکت افتاده بود و در زنده
از آن صدر اعظم دعوت کرده در محب ارب نزدیک قبر منوگولی مدفون گردید

(۱۶۶۰) با عفا و صانع مدد حق در پیش پاشا کطع در منصب صدارت داشت و سبب برپای
خود را تحریک کرد تا صدر اعظم را اسیر و اسیر ساخت و فوراً بعد از فوت او منصب
اعظمی را دریافت داشت حکم سلطان باین شد که هر چه و جفتند از ملک محمد باهت
جبهه مصارف جنگ ضبط دیوان نماید لیکن در پیش پاشا علاوه بر صد و پنجاه هزار
دو کاه و میلان اسیر و جفتند سایر ملک او را نیز با اسم دیوان منصب کرده
چیزی از برای ستم با و صغیر بای او نگذاشت بدو چندی توخ که این قسم توارده
و پیاده بود بخوابش آمد که می رازد و فرزند همراه برادر صدر اعظم که سنجاق
یک نفر نطق شده بود ما مورور و آنکه در نظر از قن او برداشتن نقشه سنجاق
بای فکر چون و لپانت و فادلی ابلجی بود در روزیک در پیش پاشا
بنصب صدارت رسید فرزند جعفر پاشا را که سر مرتبه حاکم حبسینه
فرستاده بود فادان پاشا امروز در پیش پاشا ره نیکه دیوان جلالت
نشست به چاه مش با شکی گفت اجزا مجلس دیوان مرمانه صدر اعظم می
سابق تصور نمکنند هر کس کار امروز را بفرز ایند از فرار اگر بشش را نیز غم
همان روز یکی از بیکار سبکی بای معزول را طایبانه اخت این سنجاق
هر کس احتیاط کرده ادا ای تنیت و تبریک او تحویل نموده در در سیم
مغنی با اتفاق خواجهاز برای اغلب اخلاص و ادا ای تبریک نزد او فرستند
و او هر دو را با دو نفر قاضی عسکران به مجلس شورای که روز بعد در حضور
سلطان منعقد میشد دعوت نمود روز دیگر چون همه حسینه حاضر شدند سلطان حکم
در آمد فرمود (چون طایفه مشرور کردن جنگ گذشته است و فراموش کردن
از دست

از دست شکر خانی از اشغال نیت گویا سبستان باشد که کارهای شکر خانی را
بال ویکر کند ابریم (حاضرین مجلس متعجب شد و سکوت اختیار کردند
پس از اوستیقه چند مغنی سخن درآمد و گفت ای از مستیاد و در نیت که در
حضور و راز و امورین دول فاجعه علم با و سنجاقی را که در اسکو تاری
افراشته اند برکنده و پایی تخت برگردانند افراشته سردار جوانه تا عجب
برود و در پستان را در آنجا وقت نموده شغل تدارک از وقت و طرقات دیگر
باشه سلطان جواب گفت منشن حلب چه فائده دارد مغنی گفت
از این حرکت پرده ناموس علم با می مادی نمی شود سلطان سلطان
در یورش نچوان رنستان را در حلب برده اول بار از آنجا
بطرف ایران حرکت کرد بعد از آنکه مستدی در سرائین پسندید بحث کردند
سلطان فرمود فریاد پاشا با بعضی از لشکر با رفته تا عیب برکشین سایرین
پوشیده شود مغنی گفت و جی که از برای تدارک از وقت لازم است به اوداد
خواج شده یا غیر سلطان گفت و غرضیه او قی و جی موجود نیست از کی
پول از وقت میتوانم به او برسم مغنی گفت از غرضیه مصر به نیک سلطان
گفت این منتهی به جز و جوه خاصه من است از آنجا حبه این صحراف
نماید و جی تحسین فاده شود مغنی گفت جید شما سلطان و می که نخواست
به تحسین و وقت بود همه طایفه با و لغره بای خود را بفرا ب خانه فرستاد
تا سکه زدند سلطان با تغییر تمام صدارت بلند کرد و گفت امندی تو که
حرف بای مرا می نمسی وقت با تفاوت دارند چرمی که در اسکان

را در آن عهد ضرورت داشت و حالت و وضع این عهد مناسبست ندارد

در پیش پاشا چون است که نظریه معنی ازین حرکتها آن بود
که صدر اعظم را با مورد شکرش نماید و صد و عسل او براند و با ایشان
را و دوباره منتهی بشاید علای دیگر از باب تعلق وقت صدر اعظم را
در پای تخت نصب بنموده بر رقص و ترسیع و اندازان جلوه کی صدر اعظم
نکست و باید مانند آفتاب در مرکز خودی حرکت بانی و انوار خویش را
بر اطراف عالم بتابانی تا رفع ظلمت با تاریکی بارانند در حال دلی
فریاد و بی درمی عساکر آسیا مامور شده و با دوازده هزار سوار یک
دسته قزاقان سوار و حبشی از توپچیان و پیچیان و لشکریهای کلان قزاقی
و سپاهان و آنکه در آن طرف قزاقیه بشکر قزاقیه یا غنی متابل شده و جنگ
کرده شکست خورده تا قزاقیه و سیح جارق گرفت و در آن شهر مواجب یکمچکان را
به پرداخت چون دیگر و جندی و خورشید و موجود سپاهیان و اسلحه و
سپه فرستاد تا مواجب خود را در اینجا به پروازند و سپین شامت بانی دیگر
علی الاصل از او برور کرده و اسباب غرض را فراهم آورد و آخر حضرت میفرمودی
برو حضور سپاهیان در اسلام پول از برای مطالبه مواجب و باغی شدن
فدیه را غش و آمدن او از آسیای صغیر به نزدیکی پای تخت و بی نهایتی درویش
پاشا و مراد و الیاس بنی و آمدن صنغ الله جوهرجای او اسباب
خرابی و استقام صدر اعظم را منتهی آورده اند لیکن یک نفر نبود که با شتر یا
غارات او بود در عرض پول بانی خود که مصرف غارات علیه درویش تا

در این

رسانیده و اسباب قتل و اسلحه و اسلحه ساخت و آن چنان بود که در (۱۶۸۷)
یک روزی دره پیش از پاشا مشهور بود صورت مخارج غارت که در مقابل در استین
سرای سلطانی ساخته شده بود آنجا است چون میزان حسنح را ملاحظه نمود
تجسسش زیاده آمده متعجب شد و از او باز ابراهیم کشیده گفت این صلی پول است
یعنی که از تخت و در نه کی او صلح داشت ترک خود را در چشم بانی برافروخته
و شایه نمود و از صورت خرج را از دست او گرفت و پاره نمود و گفت
تو که در هر چه با یکت او است مستحق آقا مالک او و در دین هیچوقت
خیال نه استم این حساب را بخت شایر سامن چون مطالبه فرمودید خلاف امر
تو استم تا به این حرفا صدر اعظم را اطمینان داد و اسباب خرابی در آمواد
کرد از خانه صدر اعظم یک را و ز برنجی بطرف غارات سلطانی حدت نموده ازیر
کوچه بگذرانید چون نزدیک با تمام شد تا آقا ازین غسل اطلاع داد
و شایه را لید مرض سلطان برسانید و سلطان که در این عمل خیانت نموده است
پادشاهی ملاحظه نموده با خواجه و منشی شربت کرد و یک روز در وقت سیح
که در ویش داخل سرای سلطانی شد و دستاخی با او گرفته در حضور سلطان خج کرد
چون پایامی او پس از حرکت میکرد سلطان کار کشیده سرور ابرست خود را بر
جدا نمود و رسوم خدای ازین قتل خوشحال گردیدند و حیدر و سرور خود را در جویا
بیان نموده اهل بانی تحت تبه به منتهی درویش و از زیاده دشمن پیدائند
از مردها بی که طرف کوچه و در و زنا پشت پرده بانی شبک کوچه نگا میکردند
هر از سپهر مالیات میکرد و بعد از کفن و این مالیات توقف کردید

(۶۶۹) و به صلحت و صوابه یعنی هر صدارت از برای مراد پاشای وزیر فرستاده شد
که در جابلستان مصاحبه سینه انور و کن بر دستام او انعقاد یافت بود و این خط
شریف نیز از برای مفتاح مراد پاشا صادر گردید (نو که وزیر سن مراد پاشا
مستی به آن تحریک و توسط عنبر بلک بیل خاطر ملوکانه خودم صدر اعظمی را تو
داده هر صدارت را از برای تو فرستادم و امیدوارم که حله و مذاکره تو را نا
تواند از کار ثانی که انتظام مینائی معین و دیار باستان بخیر انجام خودم شاهد و گوا
خدمات و زحمات تو باشم چه کن تا نزد ترخوزد ارباب علی بن برسانی
مراد که طبق به قولی مینویسند چاکر بود و او را قبل از رسیدن ابجد اعظمی مصاحبه
سینه انور و کن را به انجام رسانید و با بواسطه خدمت بزرگی به دولت ثانی
گرد و زیر آن جنگ های خارجه و داخلی های داخله و شهرش های بی بی در پی لشکری
پای تخت و خالی بود آن حسنیه از خود تقدیر مصاحبه مذکوره را واجب و لازم
کرد بود و در محلی به به لنگوی مصاحبه در میان بود تا بواسطه مراد پاشا ختم گردید
بعد از هر دو گفتگو و مذاکره و مذاکره با عثمانیان و وقوع مصاحبه بدو
رضایت و اشغال داشت تا آنکه مشایخه با پسران خود را آمد پس از آنش بود
و از جانب سلطان اختیار نامه بقاعده از برای مراد پاشا و داماد او علی پاشا
حاکم افان و با بیل افندی قاضی افان بر سید و ایشان با و کلامی مختص
امیران طوری و کی گفتگو کرده و داده داشت تا و تقریرات مصاحبه را یک یک بر سر آمد
و نه و در پی تم گزیده از طرف سلطان در بابین مستند گوشت و ترش
بسیار پس نگارنده از برای و کلامی مختص فرستاد گردید از جانب عثمانیان علی پاشا

ویکی لغت

[illegible]

خطا برنگ از طرف حب و بستان غور و بروز داشتند زیرا که جان
 فدا کرده و امیر قزاقان در وقت آن رخسار جمع نموده خنک داشته حکمت
 شام را از جرد دولت عثمان خارج نمود حکومت مستقر قرار بدین طایفه
 کرد جان فدا را در وقت سلطان سلیم اعظم هم را در سفر نمود و سبقت
 بکس رکود نزدیکی حب و تفت قد بکسل بطور و رشت در تصرف داشته
 چنان اونی قزاقان داشته در طرف ایران گرفت حکومت حب با حسین
 جان فدا و زاد باده او را چنانچه مذکور کردید و آن بقتل نیند و برادر جان فدا
 اونی با لشکر که داشته حب و حجت نمود و خود را در قصاص خون برادر
 حب تر و خطرناک تر از همه یغیان جلوه داد بهر آنکه امیر یوسف بن
 حاکم دشت را در طرابلس محصره نمود و در وجه لشکر خستیدند شهر مضبوط
 بود تصرف کردید و با یوسف وصلت کرد و متفق گردید و وقت حمله
 را غارت کرد و دختر را از اخلاصت دولت عثمان بکف خارج نمود و لشکر
 خود را که مرگب داشتند منقلب بودند نظم و ترتیب قانون عت کر عثمان
 داده خطبه و سکه را به اسم خود قرار داد و آنکه زمانه پس از آن با فدا
 نیاند و ک بزرگ توکلان معاهده و مصالحه منعقد نمود
 و او پادشاه مصر عظمی را در برار نظام ارتش عثمان او نوشته
 مطابق داشته بجز حرکت در آنکه تریاک حن پادشاه را بکسر مردم
 ای و مرگول حنین را بکسر که اناطه کرد و چاقو حشر ضعیف را بکسر
 آتش نمود باقی پادشاه را نصب افرو را بر پای و حاکم بونا مصطفی پادشاه
 قیام

فایده یافت نمود و در اسلحه بختان قاتار نوشته آورد و به
 آیت استیلا دعوت کرد و خود را و دویم شاه شایب در
 اسکو قاتار از طرف حب روانه گردید
 از برار تقیقل بکف و تیکه ممکن
 بود در عزیمت او و او را یک غدر در غف و اغراض
 بر سوز رانده نوشته با حکم و فسان سنجاق پیک
 انکوزیه از برار او به فرستاد و در قونیه بسیار از یاران
 را که گرفتار شده بودند کشته در چایسکه از برای
 حفر کرده بودند بنیداخت
 ساج زاده احمد بک که یکی از رؤسای عده یانک
 بود و نایب حاکم قونیه را از مخبر کار کشته حیات
 حاکم انجی و له احمد پادشاه ارتش زده بود و در
 آن اثت شش زیاده بر سر در نفر را به قتل
 رسانیده بود و عده و نوید نزد خود آورده انجی
 قونیه در نزد مراد پادشاه از او توسط کرده بکشتند
 کسر بجز او از عده و رفیع شراشته از این دولت
 نمر تواند بر آید مراد در حضور و اسلحه با او را احضار
 کرده به او گفت چون کس عازم حب میباشم
 مرخواستم خط و حرکت قونیه را به عهده تو قرار

منیم اگر در جنگ جان فدا و محتاج به دشمن چه قدر
 لشکر مر قتل از برادر اراده من حاضرین را سراج
 زاده فریب خود به گفت سرساز نفع به دولت ضرر
 منیم مراد از خدا تشکر کرده ترفیع بسیار از او نمود
 لیکن عین که بیرون رفت صدر عظم به اسطه اس
 او گفت اگر من این مرد را که سرساز در لشکر مر قتل
 حاضرین به در جنگ خود بکند از هم و او قویتر
 محکم کرده مصبان به روز چه حادثه از او خواهد بود
 سه حاضرین نکت شده و سه سراج زاده را
 کشته و چارواکه اشند در این وقت قتلند و او
 اعراف و حواله خود را غارت گنات بطرف
 انکو تر به میرفت و قافلده خایه و معصات حریب ریز
 و از برادر صدر عظم مرید و ذقاراج نمود
 یک نفر نایب انکو که به کشم مرمان با چهار صد
 سوار و فسان سلطان در پیش به انکو ریه فرستاد
 لیکن امان انکو ریه در و از و از برادر و رسته
 بود و اقا خورشید ولدان زاده بود احمد قتلند و او
 را از و از و به شهر ممانت نمودن را به سب
 اطاعت نکردن فسان سلطان را از و از

پیر

از و از پیر سید ولدان زاده به و ن انیش چند
 نفر را از شهر بیرون رفته به او گفت توبه
 طر حکومت به این ولایت نیامده بکند
 و از و ان و حرایم انکه سر چه را و از و از و از
 غارت کرد و از رعیت از پایک نمودی و
 و قافلده خایه صدر عظم را به غارت به از و از
 و از و از و از و از و از و از و از و از و از و از
 که از و از و از و از و از و از و از و از و از و از
 محقق شدن به لشکر صدر عظم لازم دارد و از و از
 ان را با یک این به شهر به فرست تا از
 بر او قتل و ان به قتلند و او به کتیف
 را قبل کرد و یک نفر از ک ن خود را با یک
 به شهر فرستاد چون ان جماعت بنا را بجا
 و به حای را که از و از و از و از و از و از و از
 و قاضی قضایل حالات را از و از و از و از و از و از
 به نوشت و کافرا را که صدر عظم در جواب
 حاضر نوشته و او را از و از و از و از و از و از و از
 به قتلند و او به طلاع داده بود و به است
 یا عین ان وقت و انوقت قتلند و او به شهر را

مهاضر نمود و قاضی را مقام دفاع بر آن داشت
یورش و حمله او را دلیلی انداخته که در نزد
حاکم این چنین سبب حق است که ستم نه گفته باشد
باقی نماند و بخت و قمار از سر و چرخه
توبه رسید و خود را با شکوه و توبه ای
بشهر در انداخت و قندهار و غلج مایوس
شد و آنکه کار خود گرفت و قصه را عظیم بعضی
از لشکر از این راه بر سر مضی چار و ش
و همیشه مامور نمود و همیشه از میان بر داشت
لیکن به مضی که در اوان بود و صد می چند اند
و از این در نه

جان فدا دایست برادر و پست برادر پاد
در که زکاء بکلیت تحق شده بود مرا باشت
چون از این حالت اطلاع یافت به طرف
ارسلان بجهت رفت و در آنجا حاضر صحرائی
لگن چمن لیک کردید و در آنجا ذوالفقار باشت
حاکم مرعش با اگر او را القدریه صدر عظیم
بوت مراد و روز در آنجا توقف نمود تا
شکر از لشکر بماند و وقت اردو رخسار و صحرائی را

بزد

نزد فلول و غیر از حرکت صدر عظمی این بایست با هم برادرش که بقادر است
در حصار از آنجا او سر بر او برسد چون مراد و لشکر گفت که آن نموده
جان فلول و غیر از حرکت صدر عظمی بماند و فلول و مراد و هم بر تخت
و با همه او بخشنده حرب حصار اتفاق افتاد و قریب محو شد و کشتید و بقیه قریب پنج
ماند و بماند به بر باشد تا ندید چون شیر و با هم بر سر علم بر نه بیاغیان محو که اند
و هم از شیر و بکشته شد و نفر خود را در هر صدر عظمی شتر شتران را بود
و حق اقبال به در و آورد و مرشد دیت کش برادر در پیش صدر عظمی و بکشد
را شد و قریب این معنی او و بکشد این انسان با جان فلول و شتر شد و بود با هر آب
بر قریب و مراد از آن طرف محو فرار کرد و بکشد شتر که قریب پنج شتر است
پاد فلول و بکشد که بکشد و بود فرار کرد و در یک به حبل رفت و یک
شب توقف کرد و روز دیگر با دشنام و میامور و غلبه و غلبه و غلبه
و زن که زبانه را با دشنام و خنک برادر بر کشته از حبل بر در رفت
و بر حبل از یغی نه و در شهر اند و بود بقدر برادر نفس را بر سر
از برادر ترغیبات در هر صدر عظمی که در همان اوقات در دمی شد
حاضر شد

شانه در زبانه و وقوع جنگ مذکور صدر عظمی در میدان
حبل که معروف به کوک میدان یا میدان رزق باشد و زبانه و زبانه
برادر از آنجا گفت که در قسم توقف کرده بودند اما نام فرستاد
تا بر در آن آمد و با وجود آن امان چه را بر قتل عید

مکرمی که روح را به نیکو جان بستاند و از دست از خدمت معاف گردید جابر را در باب
 عزیزی که حسن پاشا داد و در نستان را صد عظمی و صلب باند و شکی به تشنگی که یک
 معین شد و تشنگی که در جانب است را به انطباق و جانب چپ را به چپ
 خستند و لشکر را در رمایه و نا طایفه و قرانایه که به نیکو جان خود را خستند
 بزاد به چپ پاشا پر حقیقت او نه داد و شد و متهم کرد و دیگر که مصطفی پاشا در اول
 احمد را از جنگ پران بید چپ پاشا که لشکر را کجای می نمود و حاکم و میر احمد
 ابوشیرین را از جنگی که بود و مصطفی را به حاکم کرد و در ایستاد و خیمه کرد و در آن
 رفت و در زمان عبور از فرات خیمه او به وسط کثرت نزاران به آب فروخته
 غرق گفید و مصطفی چپ نفر را به نیت پند خود را از غلبه قنجات داد و
 جان خود را داد و با نوار آینه از صلب برادر او رفته بود و خود را در آینه
 جعفر به نیکو شربت دید و از جانب عمو بر خود حیدر بخت را به حسن بخت
 فرستاد و تا آتشی غم و خشمیدان کنایان در از نستان سلسله بنامید
 قتلند او نه خبر در قتل از آنکه بر به اتفاق قسینا او نه شمر تا خت قاتل
 حول و خوشی بود جان خود را نیت خود خود او را با او مشق شد
 جان خود را در ظاهر نیکو نمود و نیکو چون شب شد و در خانه را که ترل است
 کشته فرار کرد و در به نیت گرفت و زار آن او در قتل قتلند او نه جان داد
 و شد را ایله بر آتش زدن بود بدون نیکو تر اند قلع است را نیکو
 بطرف میخا نچ رفت در میان برست و بخت میخا نچ و کر با نیت پاشا
 در جبهه او با و فاصله پاشا و نیکو در جبهه از یک طرف تقریباً یک کوه
 است

انچه میر و در ظرف و یک به وسط رفته اند و از آنکس که از این بصره جابر شد
 به یار تر و در مجلس نیکو و از آنکه صلب آن رفته اند و در دیار کوه و واقع است
 و در نزدیکی صلب پاشا بر سر رفته خانه شمشاد و به پور نیت شد که به آن
 مستحقین جنگ از پسر نیت و نیت عبور و مرد نیت در نیت که قتلند او نه
 قتلند او قاتل است و نیت مستحق قتل به خط نیت امور او نیت بود و نیت تر و
 به نیت پاشا پسر نیت را به نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 شد را ایله در جبهه که بود نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 غفلت و در دیدن و قتلند او نه نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 الو با و به از بر خود هر دو لشکر که در جبهه نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 از نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 سبیل نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 قح هر دو در میدان جنگ نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 جان عبور کرد و به نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 جان میر را بر سر نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

در آنوقت که جان خود را قتلند او نه در سر کرد و به نیت نیت نیت نیت نیت
 به نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

او بنابر اشیاء فرمودت یک مشقه باج سلطانیه که در صحرای
 بخارا و آنجا که بر روی جبهه سلطان مشرف میشد و برادر که پیش او معظ
 و وزیر از همه بزرگان و محارم سلطان مزاجارم خواستند و از خدمت
 حرم گردید و جان فدای کچیک تو میشد بگرفت این برکت بگفت
 یک سال از ولایت بدو شایه پسرش کرد و بدو به بخارا که بجهت در
 به حرکت مزایا پادشاه عظم به قهر رسید و پسرش از بخارا بفرستاد
 بوزن به جهراب و وقت در قشاق و ده پادشاه روزی ماموریکه بدو
 و خضر پادشاه بگفت تا رفت حکم خندان موم محوم از دراز جنگ صداد
 گردید و قرار شد برکت از صاحب کاران دیوانه و عمرش که بدو
 برکت فرزند خاند خود و از آن بگفت و خبر نموده بگفت لیکن چون
 قشاق و بیطرف خوب حرکت کرد و رفت اجازت محکم منوره نیز توفیق
 از دراز توفیق که در عظم و رستان را در صبا مانده بود و آنکه چندان و قرار
 حاکم دوم ای که بدو و بنهر قشاق بخارا بجهت بعد عظم پادشاه قشاق و بی
 این مطلب با خبر شد و در صحرای قشاق بفرستاد و قرار شد بدو
 و در تیز از خیال قشاق و بیطرف مطیع شد و بطرف انکوریه رفت مزایا
 و خبر حرکت یا خیال و در قرار شد و از او خبر داد و آن از صلب
 پران شد و حواله عیش لشکر مصر را که در تحت فرمان قاضی بود و
 به خود حق باخت و در کار که حرکت لشکر است از تحت فرمان و
 خبر پسر بر و بیطرف به او پادشاه از آنجا بفرستاد و قشاق یا خیال که در
 و آن

فرمان قشاق را و بیطرف به او پادشاه از آنجا بفرستاد و قشاق یا خیال که در
 بگفت و آن بیفرمان حکومت وایت بگفت از آنجا بفرستاد و قشاق یا خیال که در
 بیچ وقت از آنجا بفرستاد و قشاق یا خیال که در
 قشاق و بیطرف به او پادشاه از آنجا بفرستاد و قشاق یا خیال که در
 از آنجا بفرستاد و قشاق یا خیال که در
 و کوه که کوه قشاق بفرستاد و قشاق یا خیال که در
 از حرکت و خیال بیطرف یافت و پسر قشاق را بفرستاد و قشاق یا خیال که در
 و خود نیز بفرستاد و قشاق یا خیال که در
 لشکر خود را از آنجا بفرستاد و قشاق یا خیال که در
 از دو و سکو را از آنجا بفرستاد و قشاق یا خیال که در
 قشاق و بیطرف به او پادشاه از آنجا بفرستاد و قشاق یا خیال که در
 از آنجا بفرستاد و قشاق یا خیال که در
 به جنگ اقدام نمود و در آنجا بفرستاد و قشاق یا خیال که در
 طرف ظفر را بفرستاد و قشاق یا خیال که در
 بر پیش صوف و قشاق یا خیال که در
 ترک کرد و بدو از آنجا بفرستاد و قشاق یا خیال که در
 لشکر خود را از آنجا بفرستاد و قشاق یا خیال که در
 حاکم و قشاق یا خیال که در
 پادشاه قشاق را از آنجا بفرستاد و قشاق یا خیال که در

بر که از انارند. لکن بعضی خدایات خود است. شکر و علی در مصر نمودند و صند
 مستحیات ایشان را قهر کرد و قهر مصر رجعت نمودند. پادشاه را که
 در خارج قاهره در حاکم بود. خواستار انار را در کلمه هیچ یک را قهر نمودند.
 و قاهره بکمال بخت گشت. و در عادیته متعجبش که پادشاه در نزد چند
 نفر از مشایخ لغز انار خست. شکر و در هر قدر نصیحت گفتند. فایده نگرفت. لیکن
 در آخر قهر دینش که پادشاه بخت بهر قاهره و مشایخ عرب بر انار شوق دوز
 اغلب انار در اطاعت در آمد. و پادشاه برین پادشاه به دولت تالبت
 نمودند. پادشاه قهر پادشاه. نفر از شر ترین انار را که در نزد مرزات بهر
 نفر از مطیع ساخت. و ولایت را از ایشان کشید. و انار در انار ساخت.
 و بنویسند. و در انار قهر قران غیر غلام شکر لقب نمودند. و در این عبادت
 بار که شکر به صلاح کرد و در انار بر سر کوه کمان و عریان سبزه باز خانه
 بخت رعایا در انار عرض بود. که معاف و انار نمود و در انار سر و کلاه
 خانه که خلقه با ولایت و در طرب بخت و در ظاهر صاف خالص باه
 از انار بر خانه که آگاه نمود. و کاکلین اطراف و حواله بخت در انار سر و کلاه
 را و وقت با انار خیر نمود و موافق بود. و در انار عیب بود که حضرت شکر بخت
 بنام الله علیه تسبیح را در انار بخت را در تسبیح با در تسبیح که و طایفه که کلاه
 بر انار بخت قران حضرت امیر اسماعیل بخت بهر بخت نمودند.
 این کار را در مدت چهار سال و نیم حکومت او تمهید شد. بعد از انار
 پذیر که در انار انار انار: دعا و شکر مصریان به انار بخت

که در سلطان محمد انار رحمت و قهر که در سلطان را به انار و انار
 انار بختان به پادشاه رسید و صدر اعظم بهر خدایا و پادشاه
 ایران مرز بخت کین قهر را اقدام به این کار مرز بخت مصطفی و کیش را که در
 انار (سیاحی) و یونان پادشاه را که در ولایت صاف و انار و انار
 و بخت انار بخت از میان بردارد. و از مرز انار بخت دولت ایران
 بهر و بهر مرز ایران بود که انار و در انار قهر را بهر بخت و در انار بخت
 بدون بخت که کیش و متعال سیف و کمان از میان بر کیش و بهر بخت
 خبر داده که حکومت قران به او توفیق شد. و شرط بر یک که در
 ایران باشد که سلطان شراکت و بهر انار و کلاه رسم هر خانه
 به انار بخت پادشاه که قران به نوشت و بهر بخت طرح الفت و
 و در انار بخت در حکومت قران به او و در انار بخت در انار بخت
 بختش آورد و بهر شکر را بهر بخت بخت بخت و در انار بخت
 خدمت حکومت انار طایفه بخت و قران به پادشاه داد
 شود و نیز کلاه مشون بود و وحید و وحید و وحید بهر بخت
 نوشت و در انار بخت در انار بخت در انار بخت نمود و
 و نوشت که بخت میانه و بهر درم که تو با بخت و انار بخت که در
 بار عیال بطور عدالت و بهر بخت سکوت و در انار بخت
 محبت را در باره تو درم و در انار بخت مرز بخت بهر بخت
 قزل باش بر دم به تو بخت میانه که چون دولت عیال بهر بخت

حیات پروردگار متعال است و در تعالی شکر و دولت تاب تعالی است
 بوجهی که بر سر قمرین اطمینان حاصل کن و در اطاعت و آسودگی
 بخدای عز و جل آن قسم می خورم که در ظرف پادشاه ایران و در دست تو
 رسید در جانی مسترمان تو را بخود بکنجت ایران خودم به ایالت
 سنجاق در عوض بهای خودت و اگر است و بعد و معنی و صواب است
 بعد تو مرجع است باید در کمال اطمینان به جمعیت آنکه در اسکا ر می
 من با چند روزی من بجز در از زاری است و بعد پادشاه سنجاق خود را حجت
 ناله و اگر به قمری قسم من مطلق شود به آنچه نوشته ام اطاعت نماند
 بخدا و متعال قسم است که هرگز در حجت از پیشتر ایران با شکر ای
 بر تو خوشم تاخت و توافقت از کردار تو پیشمان خودم شد و روی
 خودم بود و نصف پادشاهان خودم را در بر سر نه کرده ام و مقبر خودم را
 با ایشان شورت نمود و بعضی از تو فرات و در پیر احترام را جایز نهسته
 و بر خطاطی و اشیاء و ارا و و نه شمرده است هر چه بهای طاکار را
 نیز از دست نماند در حال نصف پادشاه یعنی عرض که از اطمینان به قول
 صدر اعظم در حقن به سکو تا در روز اطلاق داد و فرستاد و نصف خمر به
 به سکه بهر سید صدر اعظم به کمال احترام از او پذیرا کرده و فرای خمر و خمر
 خود را به سکو تا در فرستاد سلطان نیز به قصر و پنج اسکا را در تشریف فرما
 شد و در این متوقف گردید و حکم کرد و مجلس دیوان نیز در آن جا منعقد شود
 مراد بعضی است نیند در آن فرمایش مخالف مردم متدارک اجداد سلطان
 چه

میشد اما مقام و در شهره ادره و هشتم پادشاهت بعد از انهار جوی است
 را پورتهای خود را در اسکو تا در صدر اعظم بهر دایره به لحاظ سلطان بهر
 چند روزی کار را به نهم حالت بود لیکن در همان اوقات خط شریف بعد از
 پادشاه شده حکم شد بطرف ایران حرکت نماید صدر اعظم خود سلطان
 رخصه در خلوت با او ملاقات کرد و لقب سلطان قسم داد و عیض دور به
 به کسر بر روزم به فیصله پذیرفته را که از برادر قتر نصف پادشاه معنی جاکش فریم
 آورد و بعضی است نیند و گفت لغیر پادشاه طو له روز دست نیند و در آن
 و پس از آن چنان تغییر مملکت ایران افتاد و سلطان دور و تحسین بسیار
 فرقه در اینجا خیالات او دعای خود بهر اریک و چادر و نصف پادشاه
 بهر عا در صدر اعظم زده شد و به کمال قیاز از او پذیرا له کرده در مملکت
 خودت اند و خدمت نفیس با و پادشاه و صد حقان به تو کار را در تشریف
 و بخدمت سلطان به شرف دست بوس شرف کرد و به هر از
 چند روز و العا را پادشاه فرستاد که معنی جاکش دعوت او را قبول
 کرد و بطرف قرا مانده و در آن شهرت صدر اعظم خج از او تحفه شکر کرده
 و عده مانده را که در حضور قتل مضی داد و به سبب نیند
 یک ماه از آمدن و نصف پادشاه که شته بود و در حضور حجت
 خود صراحت نمود و صدر اعظم از او و فوایس که در آن خبر از حالت مضی
 بر نه و در همان روز از فرمان سنجاق و تمه را نیز با و جدا و یونصف پادشاه
 کمال اطمینان و آنکه در نزد صدر اعظم مانده بود مردم از او ان سنجاق

مرحمت بسیار تغییر نیکو در باب مصلحت بود و سخنان و در روز و یکشنبه
 به امک چنانچه پناه که که صدر عظمی و خیال قهر و پاشا و سلطان می
 تواند از آن جنگ صدر عظمی نجات دهد باید خوش باشد احتیاط کار را
 داشته شود و فرار از این انجام که عادت خبر خود بود وقت قهر حاصل
 کرده چند هزار دو که فرستاد و عریضه سلطان عرض کرد که جان
 جهان غلام خودت را از دست مراد نجات ده باقی پاش را همراه
 او بفرست که در بند و اسباب که در روز و دو روز هم راه او و او که در
 کسبم به از چند روز سلطان مراد پاش را به حضور خود احضار کرد و
 او را به در این خوش آمد نشین زیرا که نو پیر و قوه بسیار و نیکو
 مرا که کاشا و عریض کرد و پاشا و من این کاپیتانیدیت زیرا که بنده باید که
 خدمت خود را باندازد وقت سلطان فرمود که گفت از تو درم مراد و مجددا
 بجای کاشا و عریض کرد و پاشا و از بنده خود کاس فرستاد و مراد
 و فرمان سلطان به محبت سلطان گفت التماس من از تو اینست
 که امک چنانچه مراد را بمن به تحویل بگوشی و از آنجالت بیرون نمایی
 مراد از آنست و جواب چو گوید غیر قدر عرض کرد حکم از پاشا دست
 به سلطان فرمود و او به نزد تو خواهد آمد از در بر او و بر آن
 و باقی پاش را در عرض او همراه خودت ببر در همان شب امک به
 داده عریضه بکسر خضر و خوش به خدمت صدر عظمی نوشته پناه مراد و
 بعد از مراد به فرستاد و در روز و یکشنبه مراد پاش به طور دیگر و در پناه با او وقت
 کرد

کرد گفت بعد از این دستور و صفای در میان ما برت از خواهر بود مراد
 پاش میشد و خیل بود که باند امک چنانچه مراد و به چه وسیله در
 قصد او مطلع شده و خبر از جنگ او نجات داد اما امک نجات
 و و قهر از تنگدست ناس و با جسم نزع کرد و در خزینه در خوابت
 و در این ضرب چوب شمشیر که از آنجا نجات تنگدست را
 برزد و او گفت باغ نهر پاشا که امک چنانچه مراد و روز نرسد و
 با او میباید که در کشت و در دست که عداوت مراد و به او اطلاع
 به رسم آن روز که در در یک سو قرار مراد و فلان تنگدست قهر
 در کشت و نزد او انداخت و دست را میبردان و به طر در خاک صدق
 مطلع شد و فرار به سلاطین مراد و به رسم مراد و به سباب نجات خود
 فرستاد و مراد پاش بر روز و بنده را به بخشید و چار نهر و دیگر
 به قهر نماند
 روز قهر و کف پاشا و مضطرب پاشا و موال آنها را ضبط کردند و از آن
 جوهر مقصود قضا شر ضبط و روان شد سلطان قهر و در هر کفایت صدق
 خود را در اندام با خیال نیکو و تجدید و قهر و آقا به تحویل بکشد بعضی نیکو مراد
 پاشا شیر است و طاقت عداوت کفر و جنگ اندازد و با او به طر رهن ایران
 به مراد و فرار از مراد و سلطان تغییر شده فرمود و خوش باش ای
 و توفیق جبارت و در مراد که در به از آن مراد و روز و کاروان است
 ریش خود را خدمت دولت و تحویل امور بقید کعبه است اما طر و رهن

و غیر از این درین مستخر خود دیگر ما دون نسیب کله در این باب سخن
 بگویم و ما را مرغوب هر دو مرغوب است مذکور هر دو میل خاطر خوش است قیام
 میکند کسر را نیز سید ایراد بر او دارد و پادشاه و مراد بود که چهار دین
 در سکه تار وقت نمود و دیگر بزرگ دولت را به ستم سیف و
 دستان از میان بر داشت با تشریفات تمام به سبب بصر جمعیت نمود

در وقت فرستادن او بهر طور بر سر بسن بن و ریجی راه
 افغان به بهار نیکه چهار آب خاک خای چای اول در اندیشه انداخته و کشاد و کشاد
 و در آنک احمد کیا صاحب مصالح نامه غیر حالت با تشریف خیر مصالح نامه که
 احمد آورد و به بنسیر احمد که بزبان لاتین نوشته بود و خوف نیا داشت به
 تقبیل که دفع خلاف نماید و مصالح نامه صحیح را بایک از دو نفر سادگان پیر
 روانه دارد و یک دیگر را در سبب بطور که گفته و بارند بر سر بن و ریجی جمعیت
 از افغان در خدمت و به ترانی و تحریب می او مضروب گردید و فرستاده می
 بهر بطور و نفر نامه و در آن سبب بصر شد و بهر طریقه کاغذ سلطان نوشته است که
 بود که مقربانند اختلافات قهرات چهارم و ششم و دو از سبب را در مصالح نامه
 نیت و دیگر با نیکه می به پیش کسر بخونیا و بهر طریقه مع از طرف حیدر بطور کسر
 از انجا پذیرا است و از آنکس او را در سبب که تار بکشند و از انجا در مصالح
 نامه که کفر بهر جهت نمود و تریاک حسن پاشا بن گفت که پاشا و غیر این
 در مصالح نامه کرده بودند و چینه روز فقیر از آن با طوری چند نفر نزد
 فرستاده حیات بود که قسمه اسری پا و شرف را بهر بهر کما شکان سلطان
 قسم

تسلیه بهر سبب بهر کس که از جانب پیر بطور سخت و در باب سبب پیران
 از حرکت کمران تسلیه بهر سبب بهر سبب خزان مصالحه بود و اظهار شکایت نمود
 لیکن قهر که در کاکس از بار بار است و از انجا ان پیر بطور سخت
 با طوری به ترانسلیه رفت باب عالی باشد و تمام در تمام خزان
 بر آمد و احاکر و بولایر که در تاهمت او مر باشد دست اندازی
 شد است زیرا که از عهد سلطان سلیمان پرنس ترانسلیه را به محرم
 او در سبب بود و بهر سبب و بهر سبب و بهر سبب و بهر سبب و بهر سبب
 از طرف باب عالی و او و تو و حکمران نجب که بهر سبب و بهر سبب
 جلوس نماید در وقت با طوری با تشریف بزرز میندوک بود
 اخلاق حمله بر او اول و الی نجب امور را در بار شکایت به باب
 عالی فرستاد با طوری شده نفر از جانب خود بهر سبب و بهر سبب
 از انجا روشت که حمله او به اخلاق از بار خدمت دولت بود و بخوان
 بولایت بزان نیز که سبب چینه شد و از چینه حمله نماید و از انجا
 از بار بر سر اخلاق و از بن راز را بر سر کماله بزان باب عالی
 و تکلیف نمود و از انجا بزرگ و این باب از با طوری تصدیق و حمایت
 میکرد و از انجا بزرگ و از انجا بزرگ و از انجا بزرگ و از انجا بزرگ
 بودند و از انجا بزرگ و از انجا بزرگ و از انجا بزرگ و از انجا بزرگ
 شرف او حق را بهر سبب و از انجا بزرگ و از انجا بزرگ و از انجا بزرگ
 بین عین و بزرگ و از انجا بزرگ و از انجا بزرگ و از انجا بزرگ

ماهی پش را بخت عاصی را بدست او داد و پسید این عاصی را گیت ما صبح
 اینکه تفریق حالت خود را نگفت این عاصی را من نوشت اما وقت
 صدر عظمی گفت پس صبر کن و نگار و آرد و نگار این ما صبح و جواب گفت
 مطلب را و تفریق حالت یکدیگر را نگار و نگار و نگار و نگار و نگار و نگار
 قبح کرده از این که صدر عظمی بر تفریق قوام نداد و در این زمانه یحیایان در چاه
 مراد و جواب ایشان گفت چون مراد را گیت کشتن او مایه زبان دولت است
 و پشما که قابل وزارت چنانچه نقل رسانید مراد این دلیل را در برابر حاکم
 که یکس که یازده طرف سلطان او را از قدم قتل ناصح منع کرده بود و در وقت
 اوقات که بواسطه مذکور مصاحبه اقدام به جنگ از سر و طرف متوق و متوق
 ماند و در هر دو طرف بر خود و غرور و نال گذشت و در این باب صبر کرد
 در درسه که در زمانه خویش بود و در فن ناشدند که مراد با علم و دگر گشت
 یکدیگر گفت اما سرانجام مراد را جمع کرد و در برابر تعیین یک یک بر
 تا رسیدن حکم سلطان با هم شربت کردند و مراد را بهادار و احباب ناصح پش
 اتفاق نمودند و در طرف سلطان نیز امضا را شتاب آنها خبر و در منصب
 بر قرار کرد و چنانچه ایران در زمانه باریش امرو و در و بیکر و غیر مصاحبه
 به توفیق شاد بود ناصح پش که مراد را جمع کرد که بخانه تفریق و تفریق و تفریق
 در این احوال که در این زمانه باریش امرو و در و بیکر و غیر مصاحبه
 محاسبه و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق
 پش و در این زمانه باریش امرو و در و بیکر و غیر مصاحبه
 در این زمانه باریش امرو و در و بیکر و غیر مصاحبه

چنانچه این تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق
 حقال او و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق
 نمود و در هر دو طرف بر خود و غرور و نال گذشت و در این باب صبر کرد
 در درسه که در زمانه خویش بود و در فن ناشدند که مراد با علم و دگر گشت
 یکدیگر گفت اما سرانجام مراد را جمع کرد و در برابر تعیین یک یک بر
 تا رسیدن حکم سلطان با هم شربت کردند و مراد را بهادار و احباب ناصح پش
 اتفاق نمودند و در طرف سلطان نیز امضا را شتاب آنها خبر و در منصب
 بر قرار کرد و چنانچه ایران در زمانه باریش امرو و در و بیکر و غیر مصاحبه
 به توفیق شاد بود ناصح پش که مراد را جمع کرد که بخانه تفریق و تفریق و تفریق
 در این احوال که در این زمانه باریش امرو و در و بیکر و غیر مصاحبه
 محاسبه و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق
 پش و در این زمانه باریش امرو و در و بیکر و غیر مصاحبه
 در این زمانه باریش امرو و در و بیکر و غیر مصاحبه

و نیز قزاق که در اینان از فوجان که شتر و زور و بصر که گزیده است از زور ضبط کرده بود
 حمایت ننماید و متوجه حاکمان ایران از اهل صلب و دشت و نیز و کوه شرف شده
 نزار و لغذا و بصر که عرب و یونانی و غیره میگوشتن نامین میباشند و از دشت و
 و سایر غیر و نیز و نیز که از فوجان که گزیده است از زور ضبط کرده بود و از
 و غراب کردن قتل و کشته و در هر صحرای ترک ساخته اند و با محافت کرده
 حاکم بغداد محمود پاشا و دیگر پاشا و ان محراب از جانب عثمانیان جبهه تقویت شده
 معین شده و مصالحه ایران از برای دولت عثمانی مانده مصالحه تازه و مجامعت
 حکم به اتمام رساند و دولت بار بر شمس که از دولت ایران بطلب
 میگردانند مانده و سرساز و و کاخهای برین از مجامعتان که از قلم اقامه
 و ضعیف و از دولت عثمانی را وضع و امکنه ساخت
 به بحر و یک از شورش و یا غنیمت که از بزرگ بسیار ضعیف تر است و بود
 دولت عثمانی در مشرق و مغرب یعنی ایران و اروپا و مجبور به قبول کردن
 مصالحه نموده و در این وقت پولیسیک باب عالی متوجه حفظ صلح
 و دشمنی بر او است و دستاورد اول اروپا بود و سال هزار و شصت و هشت
 مطابق هزار و شصت یک هجری با وجه محافت از قالی و ان پاشا و نیز فرزند
 از برای اولین بار با ایالات متحدہ عجمی با (مولانا و بکر گیت) عقد مصالحه
 و صلح و مانند اول فرانس و انگلیس منعقد گردید و روابط دوستانه با دولت
 لیستان از بابت و اخلاق و دولت در تعین و الی بعد ان عجمی
 کرد و کموبه بر طرف و ان بیک نفر چاقش از برای پادشاه لیستان فرستاد
 کم

که گزیده بود و از فوجان که گزیده است از زور ضبط کرده بود و از
 نزار و لغذا و بصر که عرب و یونانی و غیره میگوشتن نامین میباشند و از دشت و
 و سایر غیر و نیز و نیز که از فوجان که گزیده است از زور ضبط کرده بود و از
 و غراب کردن قتل و کشته و در هر صحرای ترک ساخته اند و با محافت کرده
 حاکم بغداد محمود پاشا و دیگر پاشا و ان محراب از جانب عثمانیان جبهه تقویت شده
 معین شده و مصالحه ایران از برای دولت عثمانی مانده مصالحه تازه و مجامعت
 حکم به اتمام رساند و دولت بار بر شمس که از دولت ایران بطلب
 میگردانند مانده و سرساز و و کاخهای برین از مجامعتان که از قلم اقامه
 و ضعیف و از دولت عثمانی را وضع و امکنه ساخت
 به بحر و یک از شورش و یا غنیمت که از بزرگ بسیار ضعیف تر است و بود
 دولت عثمانی در مشرق و مغرب یعنی ایران و اروپا و مجبور به قبول کردن
 مصالحه نموده و در این وقت پولیسیک باب عالی متوجه حفظ صلح
 و دشمنی بر او است و دستاورد اول اروپا بود و سال هزار و شصت و هشت
 مطابق هزار و شصت یک هجری با وجه محافت از قالی و ان پاشا و نیز فرزند
 از برای اولین بار با ایالات متحدہ عجمی با (مولانا و بکر گیت) عقد مصالحه
 و صلح و مانند اول فرانس و انگلیس منعقد گردید و روابط دوستانه با دولت
 لیستان از بابت و اخلاق و دولت در تعین و الی بعد ان عجمی
 کرد و کموبه بر طرف و ان بیک نفر چاقش از برای پادشاه لیستان فرستاد
 کم

میان قایم تا به حضرت سلطان محمد که آن شد کشتی ای کجی دولت علی
 با که لیرای قایم و توکلانی بهم بر خورده که غلبه و که پنجوب میگردیدند
 پنج کشتی صیوان شهر کورنط حکم کرده بعد از غارت و تاراج، قصد نفرزایا بری
 بودند و بال دیگر توکلانیان و جزیره کوشش خشکی و آینه قلعه را گرفتند و هر روز دو
 است نفر هر روز تا پودان پستی جدیدی که که به طر نامزد کردن و خبر سلطان
 در و محمد نیز شکسته ای دست فرونده که از دست در سلطنت برون رفت تا نوع حرکت
 بخوان شود در زمان آشیل با غورانی جنگ کرده چهل تیر سرزدها آوردند و
 از دیو بر سر راه قایمان بیو کشند و یک بزرگ غور پس گویند مدتی در
 صد قاتی برآمد شش فرونده کار که حال قشونه مستعد و همی در کجی بر که کابل
 و خنجر و انگش و شالیه ای سن آیین درخت فوان امرا را که ای سوار کشت
 و سوار آیین نمودن قلعه آیین را به یورش کشند و همی زمره دان بر
 در این یورش کشته شدند و دست و چهل نفر سزای غلوی را ستخلص بختند و
 پنجاه نفر ترک را بریز بکشتند و فرونده کار و بخت سفینه در حسن دیگر میهم
 در آورنده و ماه و نیم بعد از این و قهه تائب سلطه نایل شست فرونده کشتی با یورش
 شریقه نمود تا پودان پستی با شش فرونده کشتی از سلطنت برون آمد و طرف کورنط رفت
 تا در آنجا نشست که از که حاضر شده بودند بخود طعی بخت بود جل ام از برای پیشوایان
 و روز بود پستیل بخیزه ششوس نده و زوال تائب سلطه نایل برده فرونده
 بر خورده که از غایت تا پودان پست جدا شده بود و بعد از جنگ بسیار سختی فرونده
 از آنها را گرفت و هر نفر غلوی را که از برای با فرونده حسن کرده بودند بخت

ملکی اند

یکای آتش بر زلف ترک رانیده و مجوس سخت از همه سزای سنان یک کشتی
 یک بکند و یکدیگر بر سال پست بود که در جنگ پانزده کشته شده و به طر
 رض لطیف در جل شش هم موقت گردید و سبب عزل تا پودان پست نیز فرجه ام
 از برای در دویم یا در پودان پست شده سال دیگر خیل با چهل پنج فرونده کار بر با در آمد و در
 با دهم شده و محصل است را تا رست کرد و انبارهای متولد نموده است و غیره را پیش زود کرد
 بطر افسر افریقیه رفقه سکون با حضرت پست را که سر کشتی داشت گرفت و در میان در و در شهر
 که بر روی اوسته بودند از صحت بیو کشت و در هر جهت از طرف تا در آن یک کشتی دهن
 که جرات عمل کرده بود و از دست در بار او کشتی نوسن آیین او عمل کرده بود و
 پست رفتند و در راه نیست که پست ای را که شونده بودند شته نام و در این با و در
 انگه است که در و کجی که در دست کوهست تنها بعد که مکن بود تیره عملی که در پست
 یک ششیر با یک ششیر خنجه تا پودان پست دست و دست با در کات نه ای رشید او بود
 سنجق یک به طر و کجی که در حالی خیزه سبب تیرا واقع شده کشته گردید و از آن
 جزیره را نام قاج معروف نمودن بر اقا ناسیده بودند تا پودان پست در نزدیکی ملک
 سبکت بزرگ از دشمنان گرفت و در میان هر قوی نهان تا پودان پست در اقی و کثیر
 جوره کوی کردند و در قرا و کثیر حظه و کجی و جود داشت بعد قرا قبا به نفع و دفع علی لغنه
 بهر سبب که حکم ترین و با کثرت ترین سبب بر جل شریقه پست بر خیزند و بعد از آنکه
 در غن ایل آن غرق نموده با قیام بسیار رحمت کردند و تسعه را نیز پیش زدند
 و بر سبب پست که در هر هر است قرا و کثیر بود و بخت قاتی از دنبال قرا و گرفت و
 غنم کران به را از آنها هتروا نمود و در مدخل رود دوان چهل نفر قرا و کثیر را بخت

کران را بولایت مدعی رولند و لایحه پادشاهی وزیران بایست که
 سخنی بخت تبریز و درون قاسم را تغییر داده باشد پرسید و بهمان
 شدنی که داشت میوز با سبک رفته است باقی پادشاهی که مریض
 کوئی بود جواب داد که امروز از پسر عارف باوی نمی و زوکر از داغ قاسم
 این مجلس از شنیدن این سخن طوری بجنده در آمدند که بوردن قاسم که
 گردید پادشاهی که سخنی ترین را دوست سید پادشاه از شنیدن لطیفه
 باقی پادشاهی که در حق رسول اکرم بود بسیار مخطوط شده است قطره رشتی که
 حمل ناپوشم بود از برای باقی پادشاه فرستاد و در حال چون اردوی قزاق
 عثمانی در شهر اردو که مقبره عتیقه شد و اینجا واقع است برفت زیاده
 و واقع نشد و بود ابرو نمان در نفعت و مصالحه چنان ابرادی و از زیاده
 و رولند و مصالحه به طوری که درین فرستاد شد بود بعضی کردید فقط
 و دیت با در بر شیم که در آن وقت دولت ایران متقبل شده بود
 حال در یکصد بار در گرفت و بهشت برین سلطان ۱۰۲۵ از وقت شد
 از وقت بر شکر عثمانی رسیده از برای صدر عظمی و روسای لشکر کتف و باری
 فرستاد و صدر عظمی لشکر را در روزنه اردوم مرخص کرده بعضی از احوال
 تشلاق های آن حوالی فرستاد و خود بر وقایع رفیع رنستان را در نیاورد
 و کاغذهای اشاعت از اسلام بول از برای او فرستاده شده بود چون
 به اسلام بول رفت منصب صدر است را از او گرفته سیم با قیودان پاک کردید
 احمدی چوپا به وین فرستاده شد تا خبر فوت همه بپرس شخصی را رسانند
 دهام

در که خبر سلطان حجت و اوان که بعد از شایسته در رسم سفارت اردوین (۸۵۰)
 مانده بودند خویش شده بود و در نهایت لطیفی که از خبری سفرای مذکوره
 اصلاح نام را که در خصوص ذات قزاق فیه نوشته شده بود و بعد از
 مصالحه شیراز و کت را قرار داده بودند بهمان قبول و پاسی که در
 زمان وقوع سفر شده بود باقی و برقرار مانده و مصالحه نامه تقریباً درین مجلس
 سلطان باضای طریق رسید مولای راجب دولت اعظمی بایست
 بهرام بول و مرشد تا نفیت بپرس سلطان عثمانی که مصالحه فیه نموده و با
 سید غایب سیر غرور چون به سلام رسید اولی ای دولت اذن ندادند
 که به جمع کثرت و خلل شهر شود با نوزکیان فقط وارد گردید تا بخوابش مولای
 فرامین بعد از حکام سرحدات صادر شد که در شرط مصالحه جدید را در خط و مراعات
 نپسند و نیز بهر است و او شهرت را که بطن بفرست اراک داده بود در صد و
 مصالحه بر آمده و این خویش او ظاهر این معلوم می شد که مقبول واقع نخواهد گردید
 زیرا که این عمل در حد سلطان جدید قزاقی تمام یافته بود و در این وقت
 نیز در کارها دخالت که داشته به امر دینی به سستی روی بیکدشت در حال
 بطن و نظر ابالی قریب تر است باقی مانده است زیرا که فرستاده های
 او در پیشه در زمان طاقت سلطان بر و کله ای را کور نرفته که چنانچه اولی
 دولت پیش از این بعد از و کله ای مذکور داده شده گسترش یافته
 مدت مدیدی بود دختر تیرجم اول چرت و نند یک در خستگاری میکرد
 و به او نینداده و این وقت بیکرانی و پرسی ولایت بغداد برقرار کردند

[illegible]

در این سال که بر عهد عثمان بنی تیر خورشید گشت و قیامت فریشت گردید که قادران
پشت خیل بس از آنکه نفس خود را در داناواران مجسم کرد و در آن روز که از داناواران و داناواران

[illegible]

و لا بد که در حسن و بصران قزاقان بود از حکومت و بار بر مودل که در حکومت بود
سلاح و اسلحه آن اودانده خواجه سلطان که حصار عظیم را در سوزنی و مخصوصه قزاقان معنوت
و برای که کرده بود و پیوست از برای خیر یکجمله غایبی و استیجاب و تبادل به شش ماه و است
که در هر حکومت یکجمله غایبی و استیجاب و تبادل به شش ماه و است
معمول که در وقت حیات خواجه واقع بود و خارج شد و شش ماه و است
قربان خود و یکجمله غایبی و استیجاب و تبادل به شش ماه و است
از برای حیات و استیجاب و تبادل به شش ماه و است
و او در حال او را در حیات و استیجاب و تبادل به شش ماه و است

خیال و کس این حد و مقدار هم همیشه مصروف بعد تحصیل در علوم و دانش
نمیگردد که در این دریا بزرگ و حکومت قرض داشت بجهت در دولت سالان میراث و خزان
صدها عظیم ای این بخت خراج غیره میفرستاد و اهل خزانه بودند و علی بن خزانه
از دریافت داشت بیش از این که در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد
بگویند که ای یار این شهر ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد
خست و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد
او چند روز بعد که بخاری اول تحصیل و در این ایستاد و در این ایستاد
ایمان آورد و سلام بول شد و در این ایستاد و در این ایستاد
و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد
از این بخت و در این ایستاد و در این ایستاد
در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد

۱۰۰

[illegible]

و نیز نیست و این امر بر طرفین آن می تواند بود و این امر را می توان گفت که در هر دو طرفین
حاصل می شود و حال آنکه در هر دو طرفین آن می تواند بود و این امر را می توان گفت که در هر دو طرفین
این امر را می توان گفت که در هر دو طرفین آن می تواند بود و این امر را می توان گفت که در هر دو طرفین

خبر رسید پادشاه بنی نادر تاراج و استغریان بود لکن ایامی اندکی پیشی رفت سلطان و لشکر
 او را داشت که اگر امانت قابل خود را از دست نبرد و پسرش و منیر خضر را بفرستد
 و پادشاه را فراموش کند و منصب او را بر سرشین که اصلاً از اهل ایامی و تاراج نکوست بفرستد
 بفرستد بداند
 در این ایامی که راهی غایت است و خطری محبت
 در آن داشت و استیادهای کار که نیست چنان قبل از این زمان باشد بطاعتی را طوری چنان
 سرکش شود که ایستان را برادر کرده اند چندی ترقی کرده و سپاهی شده و اهل چاوشان
 پس آن قاپوچی کرده و ده ترقی کرده و قاپوچی باشی شده پس از آن رگبار و ده شمشیر و ده
 سلطان عثمان کجاست محض آن کرده و در دست هر دو و سپاهی که در آن
 حاصل کرده بعد از آن بدینجهان که بفرستد از برای او و او را عروسی نماید تا ایستد
 و در او آورده بود و دست مردم چاره را داشت نمود قلی توکرای قایل دولت را مجبور
 کرد و پسرش که حین را از برای صدر است چنانچه نام و نظم لشکر و آبادی گشت را
 از او متوقع و ممتنی است در حال نه چنین که چنانچه قایل تر از او و او پست بود و او
 و حتی تر از او و دست را بجهت بجا آوردن خواستش از لشکران که بدینجهانی تعلق
 و جبهه نمودن خلی کرده و دست و بگم و زبون در و یکدیگر نیستند پانصد نفرش به نام
 سپاهی بسم اول که در وقت تقسیم نایب که در و معارضه در بین حریفان بسته بمانی که
 در گرفت و در این بین یک شخص دوازده ساله که در کشیده خود را بین جمعیت نه خست و در
 در است کار و نیز و یکصد سلطان عثمان را چاکر کرده و بر سر او و او بود چرخ کرده
 از دنیا بر سر و در کینه قیاس بر نیندند سه روز بعد از آن سلطان صفی با تجمعات قدم
 سلطان عثمانی در برای اولین بار بفرستد و در خرابه زبون نصی با قاضی بزرگ که

فرار

فرار او از دنیا و فرقه است مسجد سلطان محمد را و منیر خضر را که بنید لشکران که
 کجاست و چندی خوردن است و سلطنت سلطان صفی جداست و پشته قتل منی را در کرد
 کردند و بیکدیگر منیر خضر را بنای خیریه و بدو خواجه و دوازده پشته و از وقت خرابی بنای خیریه
 صدر اعظم خواست بعضی لشکران در برای پست و از برای تخت و در نایب که در
 که تا آنکه بکشد و یکی از بایب شد و فرستاد بود حکم فراموشی کرده و از برای پست و در برای
 تا و در به ندرت تا برسد به یکدیگر بن خیریه یافت آتش فرستاد و در به ندرت و در برای
 بر آورد و در صدر اعظم نایب را گشته است و در این جهان را از برای پست و در برای
 و در فرستاد عروسی و یکصد سلطان صفی بر سر سلطان رسیده و در جواب عروسی این خط
 از او و او پست و کرجی پست و از او و او پست و از او و او پست و از او و او پست
 متعین این خط و منیر خضر سلطان و در فرستاد و در بسم هر دو شمس و در
 نقاب بر روی خود کشید و بیکدیگر سوال و جواب نمود و یکبارگی بود که خضر قانق
 الی هر دو سلطنت از برای اولین پست به پشته و بیکدیگر چون ترشیدان و در بسم
 کنایه است جواب و او در هر دو پست و متعین نایب و صریح در این بین که در سلطان
 و در اصد و خطی برادر کرده و شمس بعد از آن که او و او پست و در است سلطان بود شرفی است و در
 کوشش ای صدر اعظم بان کرده و در او و در خواست نمود و در آن در زلفش زلفی آید
 را بیک نفر خضران و منیر خضر و یکدیگر که در بسم سلطان بخیرش منی کرجی پست را نصب
 و این صدر اعظم هم بود که در دست چاره و بعد از آن که در فرستاد و در برای
 سلطان شد که در بدینجهان رسیده و بعد از آن برای در طرف سید و بدو که در بسم
 عثمان را و در بسم صدر که در بسم یکبارگی و در بسم و در بسم و در بسم و در بسم

فرار

و با کمال فطرت و با مجلسی متشکله که به جتی مجلس نظر داشت که کار از برای
استقامت و بعد از آن وقت و اینان چه رویت خبر میسخت حکومت و این را به کبر و کبریا
و که از این بعد از آن وقت و در کبر و مجلس متشکله که در آن که مطبق و لخواه او بود
کشتند و به توفیق و در آن حال که در آن کشتید و این باقی را به نام و را در آن
حکومت که در آن با بسم و در آن وقت و این که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن
خان و در آن برای او فرستادند و در آن کمال و در آن بسم و در آن وقت و این که در آن
مهر و در آن که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن
بطرف و در آن که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن
و در آن که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن
سکه را نیز تمام و در آن که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن
سلطان مراد بسم و در آن که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن

در این وقت که در آن وقت و این که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن
مهر و در آن که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن
بطرف و در آن که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن
و در آن که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن
سکه را نیز تمام و در آن که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن
سلطان مراد بسم و در آن که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن

نوشته و در آن که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن
شود و در آن که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن
و در آن که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن
سکه را نیز تمام و در آن که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن
سلطان مراد بسم و در آن که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن

و در آن که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن بسم و در آن وقت و این که در آن

مجلس داد که در آنجا که نشست بنام خود بنزد قریب بنشیند و بعد از آنکه تمام کسب و
شکست و بجز این که در آنجا که نشست بنام خود بنزد قریب بنشیند و بعد از آنکه تمام کسب و
بودند و در آنجا که نشست بنام خود بنزد قریب بنشیند و بعد از آنکه تمام کسب و
بشماره فرموده ان در سلسله سلطنت ان کمالی کرده

و زان که حرکت داد ان در وایران انچه خبر است عثمانان نشاندگان است و هر زانی بهای خود
و بجز کمال سبب ان که انان در وایران و در هر حال از دست نماند و در هر حال از دست نماند
نورست و در وایران از هر طرف و در هر حال از دست نماند و در هر حال از دست نماند
مجلس بنام خود بنزد قریب بنشیند و بعد از آنکه تمام کسب و
و بعد از آنکه تمام کسب و
شکست و بجز این که در آنجا که نشست بنام خود بنزد قریب بنشیند و بعد از آنکه تمام کسب و
بودند و در آنجا که نشست بنام خود بنزد قریب بنشیند و بعد از آنکه تمام کسب و
بشماره فرموده ان در سلسله سلطنت ان کمالی کرده

لحمی

لحمی را در آنجا که نشست بنام خود بنزد قریب بنشیند و بعد از آنکه تمام کسب و
شکست و بجز این که در آنجا که نشست بنام خود بنزد قریب بنشیند و بعد از آنکه تمام کسب و
بودند و در آنجا که نشست بنام خود بنزد قریب بنشیند و بعد از آنکه تمام کسب و
بشماره فرموده ان در سلسله سلطنت ان کمالی کرده

در اسلامبول که در آنجا که نشست بنام خود بنزد قریب بنشیند و بعد از آنکه تمام کسب و
شکست و بجز این که در آنجا که نشست بنام خود بنزد قریب بنشیند و بعد از آنکه تمام کسب و
بودند و در آنجا که نشست بنام خود بنزد قریب بنشیند و بعد از آنکه تمام کسب و
بشماره فرموده ان در سلسله سلطنت ان کمالی کرده

عراق

و از آن وقت تا مدخلان و جاران شول سلطنت و پادشاهی کرد و محمد شاهی صدر
 اعظم جدید برای اجرای خیالات بی رحمانه و اسباب لایق شایسته بود و شایسته
 از اهل ایالتی و تحت حمایت قراقرق صطفی واقع بود چون از برای بیرون رفت نصیب
 آخوری یافت و در این وقت تازه از حکومت مصر آمده بود که محل اخیان و قتل سلطان کرد
 روزیست و پنجم ماه رجب سنه ۱۰۲۳ هجری قمری
 هجری از محمد ایام و حسب اوقاتی است که در آن روز طول سلطنت مراد چهارم از زیر
 ابرائی مژگن شورش و نقاب شفاف و براق بیرون آمد در آن روز شغل ناشی را که
 بسیار از نور و محاف تصرف شده بودند چاییت در میان محاف نورانی
 شود و نفرت عکس در میان آب روانی از برای این کار جسیع و حاضر شده بودند
 که جواب لایحه که صدر اعظم در این خصوص بنظر سلطان رسانیده بود در صدر لایحه بخط
 شریف سلطان بر این مضمون رسید (سپاهیان بناید صاحب ان شغالی شوند
 که در حضور یک از اجداد ما حق تعالی انرا ندانند) و در میان وقت حکم شد
 یکدیگر و آن پستاده و کواکب سنان نموده شد و صدر اعظم و منشی و دو نفر قضایان
 بزرگ و رئیس ابدات علامه فندی و دو خطای از صوفیه قاضی زاده با سایر علما و
 آقایان و سران کمانچه بیکان و آقایان شش اسکا درون (دسته) خواوان سواره
 تا حاضر شدند سلطان در بالای تخت نشست و سایرین همه در برابر او ایستاده بودند
 سلطان بگو در آمد و فرمود (اگر سپاهیان بن مطیع و فرمان بردارند حین نظر از برای
 مای خودشان را وکیل کرده و زمین بفرستند) بعد از آن یک بیکان را کوکران مطیع و
 دارم حسب داشته ایشان را محفل بدشت وایه کریمه اعلی و علیه الرسول و اله

در ایام

از برای انما شرح و تفسیر نزد یک بیکان نمره مای شادی بر کشید و از صداقت و امانت
 خودشان تصدیق نمودند بعد از آن سلطان گفت شما ابد این حدیث را شنیده اید که غیرت
 این حکم کنید پادشاه و خود را اگر چه یک غلام باشد پس متوقف کنید حدیث که
 از میان رانان از بعد از انما تراخیم مرئی دولت را معالجه نماید و طوری بخشید
 تا مدینه ای خودمان لایق و شایسته باشد پادشاه شود و بعد یک بیکان صدر امر آوردند
 و گفتند ما بندگان شمرند و پادشاهیم و یا غیبان را محاف می کشیم و برکن باقا و صداقت
 کار را از دست نه داشته باشد دشمن با ما باشد خواران را آوردند و یک بیکان درین باب
 سوگند سخت بخوردند و موافق ادعای انما قسم انما ایشان سینه کردند تا وقت مراد
 سپاهیان را که از قدامت و قبولین ایشان بودند محفل داشتند و فرمود (شما سپاهیان
 مردمان غریبی باشید که شکل است بخان حق علاقه را بجان شما نموده شما حمل بران نموده
 و نخواهید بر صاحبان شغل و منصب باشد حال آنکه ما نیاورده بر ما منصب داریم که به هم
 با هم بخش می بجای خودتان دولت را از دست کردید و با ظلم و ستم مای خودتان دولت را ضعیف
 کردید و شغل و محل در میان شما افتاد بسیار از مردمان برزخ بر محل و محل که که کواکب سنان
 و نصیحت و قوه قدیمی مای شما بر روی نموده اند بر ما یستم میکنند و محصولات و عاقبت بناهای
 خیریه را میخورند و اسامی خوششان را در یا عیسی مای شوم مشهور و معروف می سازید) سپاهیان
 در جواب عرض کردند ما ستم یا عیسی را بخودمان قبول نمی نمایم و ما دوستان را دوست و
 دشمنان را دشمنیم و ما محفلت و قصد جان پادشاه را نمی پسندیم و قصد می نمایم که
 در قوه ما نیست که بتوانیم انما را منع کنیم سلطان منسرد شد و راست میگویند و میگویند
 بدکاران و برزخ مای زیاد می را که در اصل شما شده اند ما نعمت نمائید بیکان

انداخته بود که ای وادای مصطفیٰ علی از بزرگان شهر سیدی را بچوختن بکوبه انداخته
 و بفرموده است بگوید با شد و علی الحی آن چه را که خواست به نام اوشت از برای آفتاب
 آسپهر جریه نمود و بی یک لحظه آن کاهلوس کسی که داشت تنگ و داغی پنج کوبه انداخته بود که
 بود که گران و فانی از برای حصول ایات باطنی کرده و داغ و تلخ و دوزخ و برادر را
 مطالب کرده و حصول خود را نمی بگذارد آن ترک بی ادب غم کرده و بسلا رسول رفیع مطالبه
 انعام و جانی نماید بر قدر رفیق حمید و درم بحد که در این مختصر سیدان کما کما و عشق بود
 و در این غرغیت همانست نمود و نایه نبیشت بسلا رسول سیدان کما کما و عشق بود
 و در روز گرفته مطالبه مال خود را نمود که بیکار کشیده و از دارالعدا که احقاق حق را در این
 وادی حقوق مردم را داشت حکم قضا شد و از آن جوانستان آنکس که در روز و از آنکس
 این پیش شب بیدان آورده و علی از شران شرر خاست

[illegible]

سید

شخص جدا که بر او فصل بسیار بود و از آنکه شمس را که در آن وقت چشم او را
فصل کرد و در همان شب احمدا پاشا و شمس شخصیت را عین را میسر کرد و از آنکه شمس را
کردید چهارشنبه شمس را که در آن وقت شمس را که در آن وقت شمس را که در آن وقت
که در آن وقت شمس را که در آن وقت شمس را که در آن وقت شمس را که در آن وقت

بزرگان باخان و شورشیان را که که در دست جمعی از غارت سیاسی و دزدان در میان با خود
لیکن بکفر باغی با شایسته سپاهیان تیرا و اندیشه داشتند ایاس پاشای وزیر بود شاز
ایه و ایام قدرت حافظ با خد مات برگ کرده بودند چون خسرو پاشا خد غنیمت شد بواسطه
سابقه دشمنی که با او داشت بکمال اطلاق او افاضه پادشاه خود را بولایت هر کام و قارن کشید
با خانت بخت نمود و صدارت کرد و اید حاجی خود را بکفتم نمود و در وقت که سپاهیان و
سایر شکرمان اسلام بول را قریب نظر و تکیه کش کرده بودند ایاس پاشا را که که صدق و امان
لقب داشت بجهت آسایش ایشان وزارت دادند بعد از آن وزیر فرخ نورد و نفر از کافیه پاشای
خود را که شادمان و صدارت ایشان میسند با جمعی از نجاعات نمود و صدارت مأمور بفر
خیزه عدل او نمود و ای حسرت و در مقام فاع را بدیده که پشیمانی او را گرفته پادشاه کرده
بعد از آن ایاس پاشا بختی بکمال بختی با جمعی از ابراهیم راجی خبر نمود و شکر را گرفته
سه روز بفرات و خبری پرورش و از آن وقت ایاس خود را یکی از خبرها شکر بود
شاهانه و تیغ خود را خوانده و ترجمه نمود و ایسی دولت بکمال آید که او را که و تعلق بکمال
پایان آورده و صحرای را آورده و حکومت و شوق را با و دادند شازایه خود رفته بوسف نام که
خود را بطور ناپسند بکمال بکمال و شوق چنان که که کوچک احمد پاشای وزیر با حکمران
قرمانی حاکم شکر و پادشاه را سر او مامور شدند ایاس پاشا اموال و اسباب بفرستاد

بقصد رنکارم فرستاد و فرماید ای انجانا به کی از آقا جان خود را چنین نام ببر و خود در
 سجده ای آتش بپاشان جنگ کرده منسوب کرده و با تو از آن صدهای که داشت خود را
 بقصد رنکارم انداخت پاشان چون دیدند که رنکارم بقصد رنکارم از آن صدهای که داشت خود را
 و آمدند و شربت آت و میروات از برای او فرستاد و شرح حال را بخدمت سلطان رسانیدند
 کردند و آن نامه کاغذی بخدمت شریف سلطان از برای ایلیکس آوردند و پاشان هر دو زبان
 جان مال ایلیکس گردیدند تا آنکه بقصد رنکارم آمد و باقی را که کرده بود و رو کرد و چو کتبی
 از شور پاشان از برای بدست چرخ اهدا شد و شاه بقصد رنکارم رسیدند و کوکول اهدا شد
 با ایلیکس پاشا با سوارمول فرستاد و او را پاشا بخدمت امانی مراجعت نمود و چو کتبی
 اهدا شد با ایلیکس و قصر بیست و دو سال مشرقی بود غارت و بستانده
 سلطان رسیدند و با ایلیکس کرد گفت چرا حکومت داشتی تو را دوم به بخوار می
 ایلیکس عرض کرد تا خوش بود و نمی توانستم بروم سلطان گفت ای بی حیا
 چرا در وقت گرفتن خراب کردن نامه که حمل اقامت اجداد من بود تا خوش بودی
 مرا بر کار فرمید و مرا بستاند و مرا گرفتند و سرش را بریدند و کوکول اهدا شد و از رنکارم
 اخلاص از رنکارم فرمید و شاه و رنکارم در حق امانی فرموده و رسانست که از دست او نماند
 اند بعد از آنکه کی شکست سلطان کوکول اهدا شد و بستاند و سرش را بریدند و کوکول اهدا شد
 بن رسید چرا بر عا بستم که می کوکول اهدا شد و از ادای دعا و شاکت بن بر عا بستم کردم
 لیکن هر چه کردم صرف تشون نمودم و بعد دهشت هزار فرستادن قتل کرده پیشک را دم
 اگر چنین یک کردم شکر متعرق می شده اند حال اگر پاشا من مرا می کشد یا من کشد یا شاکت
 بعد از آن سلطان بعضی فرمایشات و سخنانش در لایم بودن رعایت رعایا و رفع ظلم

کون از آن

کردن از آنجا نبود و بطور ایختان اقامت غلط ساخت و در آن اقامت که کرده بود
 حکومت و شوق را بدو بداد و کویای منسوب پاشا حاکم قاضی سیدان اقامت که کرده بود
 پاشا بکس از برای شوق چرخ اهدا شد و پاشا پاشا کوکول اهدا شد
 در ایالات افلاق و بغداد نیز بکس از برای شوق چرخ اهدا شد و پاشا کوکول اهدا شد
 رویداد و جازه باقی معروف است که بکس از برای شوق چرخ اهدا شد و پاشا کوکول اهدا شد
 کوکول اهدا شد و پاشا پاشا کوکول اهدا شد و پاشا پاشا کوکول اهدا شد
 و ای افلاق شد و بدو صیت بنو و طغرل بن بکست جدال برخواستند و در اول منسوب
 قرار کردند و افلاق پرده ان شرف و حکومت با مضای ایلیکی دولت به پاشا پاشا
 تعلیق گرفت و در بغداد بیرون بر باد و کتبی امانی ارسال کرد قبل از این شرف
 و ایلیکی انداختن نشسته بود و حال بنزدان بوس اقامت و از برای اخراج کردن ایلیکی
 با سوارمول رفت و سرش را بریدند و کوکول اهدا شد

در پای شرف و ولایت شریف سلطان پاشای یغیان و پاشان
 علی اقبال را بکس از برای شوق چرخ اهدا شد و پاشا پاشا کوکول اهدا شد
 از خلق او بخت شد و دفتر دار جدید بنقد حقی مصطفی را کسب ظاهر و پر حرم و بی بی
 یک روز وقت صبح در برابر نواخته سلطان مرده یافتند و محمود و علی که بی بی شرف
 قتل حافظ پاشا بودند و کس از برای شوق چرخ اهدا شد و پاشا پاشا کوکول اهدا شد
 و تجات خود و کس کمان فضولی و شرافت بر رفت او را از میان بریدند
 خوف و بر اسل و بقدری در دمای کسب از برای شوق چرخ اهدا شد و پاشا پاشا کوکول اهدا شد
 خود را احضا و احضا و اول شهادتین گفته و ادب کشته شدن بجای می آورد و بعد از آن زنده

رفت که فرزند کرده به بنسب رفت و نصیر پاشا چون دولت که کلبای می داشت را
 اورا از آن فرزند بپیش کشید که تفرقه ای را به بنسب فرستد و تا کلبای را که بنسب
 خبر بخت بعد از آن بهر خود آن کلبای منزل پاشا را در بنسب احاطه کرده و لی
 پاشا را به منشی که محکم قتل کلبای می باشد مکتوب کرد که تا انتقام بگیرد
 پاشا مجبور شد و این را به دست خود کین پی سر و پا بان مسلام بول آتیا را
 نیز که بخت خود گرفته اند و بعد از آنرا تمام و انتقامت فرستادن را بگفت
 که در آن صراحتی که داشته اند در آن خشم چون او پس آقا بهر دو کور محمد را بجای او بگذاشت
 و دستهای پسین مرغ فرزند پاشا را به مراد و پیا که داشت بر سر جواب داد
 سرتان رفت و پاشا را به طایفه دیگر از خود بخت خوب شد و بنسب
 و قتل و محضرت کرد که کین نصیر پاشا را مستحضر ساخته و دست پاشا را
 که لشکر حقانی علی الاصل در جنگ بودند و از پاشا بن نصیر پاشای (لازم) که در اسلام
 بولی آید و بودند زیرا که بر بنسب نصیر پاشا قیام کرده بود و چون از بنسب آید و ای حقوق آتیا
 نمی توانست بر آید و نصیر پاشا را با سلام بول فرستاد و در آنجا بخت بر بنسب

کور محمد به جسته رفت و االی که را تهدید نمود نصیر پاشا به پاشای علی بنی بول
 کس بقا بخواهد رفت و حکم کرد چاه های آب را از حفره تا بیکه را بنسب و بیکه که در
 محمد از آن آید صدقه زیاده و در دانه باغ و چون در مقام جنگ و جدال بر آید تا انوار را
 و به پاشای و عدم بخت به جواب بخش گرفت و نصیر پاشا که بمنزله روح فزون
 که بود در آن صراحت و نصیر پاشا را مستحضر فرمود و کور محمد را بخت که می شد و
 ای خلق را بجا سپید بعد از آن احوال بنسب نصیر پاشا را بخت خدا را طواف نمود و بجای می
 آمد

کرفت و در آن بود نصیر پاشا را در برای سیم به بنسب شریفی که بنسب مذکور محمد چون
 سیم است که در اسلام بول را بخت نصیر پاشا را به کور محمد را بنسب که در آنجا
 داده ای بخت را که بنسب نصیر پاشا را در آنجا که بنسب تا بعین او در این راه
 با او هر بخت کردند و سیم نصیر پاشا را در آنجا که بخت فراد مصطفی بک
 غریب رهن با سلام بول را فرمودند

از شنیدن جنب و جوشش که نصیر پاشا را در آنجا که بنسب با سلام بک را
 با بعضی از لشکرها که مراد فرمود تا سید را و به در بنسب شریفی که بنسب در آنجا
 به سلام بک که مراد شریف به بخت بود و بخت با مصطفی بک و سید محمد را بک
 از آنجا که جدال در آنجا بود و بنسب با سلام بک را به بخت با او سر زدن کرده
 که بخت نصیر پاشا را در آنجا که بنسب با سلام بک را در آنجا که بنسب با سلام بک
 رفت و سید که مراد بخت کرده بر بنسب نصیر پاشا را در آنجا که بنسب با سلام بک
 که مراد بخت کرده بر بنسب نصیر پاشا را در آنجا که بنسب با سلام بک
 در و ای بخت واقع است در آنجا که بنسب نصیر پاشا را در آنجا که بنسب با سلام بک
 و ای که در آنجا که بنسب نصیر پاشا را در آنجا که بنسب با سلام بک
 و بخت خود را به بخت برساند که بخت اعراب را با بخت با بخت خود شش را با
 و بخت در آنجا که بنسب نصیر پاشا را در آنجا که بنسب با سلام بک
 جان بخت در آنجا که بنسب نصیر پاشا را در آنجا که بنسب با سلام بک
 بک که با بعضی از لشکرها که مراد فرمود تا سید را و به در بنسب شریفی که بنسب در آنجا
 کرد و بنسب اعراب با بخت در آنجا که بنسب نصیر پاشا را در آنجا که بنسب با سلام بک

بر پسندید و بدین شهر و محلات خارج کردش بگوید هر که جیشی میسر به
 حضور خواند را منتقمی بکشت

و در طرف ایران مرتضی پاشا حکم داد که کربلایک دست قلعہ موصول
باشند و کربلایک بان باقی آن خبر داده شد مرتضی پاشا لشکر را در حالی که درین جمع نمود
ایرانیان و مقرر شد خل را در کربلایک بدوینند و دولت ایران و انوقت
برسط غنث شات و اعظم بی تصنیف پیرش نشد و جوهره ام مبین
که شمشیر را در دگرگیری که دست سال قبل ازین است و عباس بزرگ خوشنود
چو پیری متولد شد چنان است بسیار شایسته داشت بهم او را عباس کشید
و بعضی پسرش ویدانند و انوقت ام مبین را بان پسر دست
سپه پسر دیگر نقل رسیده اند و خل گسیلان را که در زیر محبس سلطان محمد پاشا
مرد بود و در بار او جانشین شده اند کی را غرض پاشا و او کی را و دولت شاه
میان سپه پسران بر این حکم شاه صفی عصاب بازوایا جی جی در نظر گیرند
انرا که هر گسیلان را بریده بودند بر جانده که اگر در نظر شاه دینا و خوشی پستند
همه ده هزار نفر قویانند بر اینده در سلوان ^{نکته} و آوران و قات یک نفر در ویش را
حق او کرده شهرت و او که و دولت بوده است و لشکر ایران هم در آن و او ان
بطرف وان در حرکت آمدند و پسر پاشا صدر عظیم را سلطان عجب تمام
بله آقا و سر نو دوتا چو ان پاشا جان فولاد داده و سر زردی و روم ایی شده
جغرافیای بجای او رفت و عمر خنای را در دفتر او در کرد

2/19/33

در او اوسط ده ساله است و در آن سده هجری مظهری عظمی حضرت
کرده به استواری رفت و در توقی که کم شیردان که در آن زمان ایران بود زورگاه
کردن شده با ویت سوزن زر را با ویت صدر ششم مفتوح گردید و آب سد استیق
قصری را با ویت بعد از آن علایه را بخت را بیه واکه در گذرد و در عهده سلطان
بعد از آنکه در آن دید و وزیر را بخت استیکر سر با نیکم آورد و در وقت
اتحاد را بطور مجاهد سلطان آورد و در آن زمان مغلوب کرد و بوستان چینی بخت
اتحاد و در میان نیک کشش جمع نمود و اموال آنها را ضبط نمود و خوشن را بدولت
استیکر مقرر شده بود مقید نمود

سیک همسرش بود بسید مورد
نشانی محمد پاشا زیارت کند رفت و بسین محمد پاشا بی خبر
فرستاده شد مصطفی پاشا را سنجاق یک کتاف کردند و به یوسف پاشا
سنجاق کلید را دادند حسین پاشا می خوش نویس حاکم بوخسینی ش خبر
شکری ایران نامه خوشنوی می که شاهی کرده سلطان لشکر از اردنکو بدی
کنده اند بقریق لور سید در آنجا از برای حفظ نظم سفارش می سخت
بصدر اعظم موزه بعزت اسلام بول مرتبت نمود و صدر اعظم و بعد هم
وارد حب کرده نفی پاشا سجده یکی تا بکمرش او را استیصال کرده بود بعد از
چند روز که در حب توقیف کرده بود حرب در سلطان نفی پاشا یکدیگر
به حب نمیکند دروغ بخان نشنیده بود بقیل رسانیدند و سدر آن نوکر
پیر را به اسلام بولی فرستادند و حکومت به سجده را محمد پاشا اکتدار کردید و
شاه را به دمان اوان از خدمت سرای خانج شده در خل فرات و تو شد بچو

و حکومت دیا که برادر بزرگوار و باطنی علی محمد پاشا دادند و مرتضی پاشا حکم
ساقی آنجا حجب سلطان بهرام بداد قیامت

در این وقت سلطان با اتفاق و پروان پناه جعفر کرجی محمد پاشای وزیر
حسین پاشای میرا خورده و چون پاشای حسین آقا کسبه صاحب پناه حیدر پاشا بنی ناز
نیکو دلی به بورس رفت و در نیکو دلی آذوقه فیض آنجا کوشش داده و بطریق استیلا
و به راه شهر و عمارت و دیوانی داخل روضه منتهی کرده و مستطین شریفی بنا نهاد
و داده بود که هرگز از منصب قضاوت مغرور نشاید چون از نیکو دلی سرافراز
بطرف نیش رود که گردیده راه را طراب و غمزه یافت و چون پاشای را با کور
که به نیکو دلی رفته و فیضی را به راه از طریق بیاویزده و فیضی بر حیدر پاشا
را با برادر کور و بیره به بخشید و در وقت او بختی شدن فریاد بر آورد ای سلطان
پیش بر پیشید که مرا کی که می کشند دست من روز غمش آن چه به من بدید
و کس قضاوت ز در دوزخ شهر او بختی بود بعد از سه روز غمش او را فرود آورد
به آداب تفصیل و گفتن و تعیین پر خستند مراد با ترفیع بزرگ و در دربار
شده بزیارت قیام و جدا خود رفت و عمارت امیر سلطان و حاکم های کرم معینه
تأش کرد و ایام توقف برسیکی از تاج را مکتول را دشمنان او تحت را بخورد
زودتر باین واکه مراد رسید است سلاطین کردید

خبر قتل قاضی نیکو دلی در اسلام بول علی را بدست تمام مظهر پاشا
مکتوبی بسیار کردید و فیضی را ده منی رتبه سلطان داده و شسته خوش کرد که به
خود نظر را برادر که این نوع حکام است اسباب نفرین و بدو فیضی عطا کرده

که در زمان ابرار بخش قلوب بباب خوف و براس خرد پاشا
منفی در محلی که رئیس پاشا است کرده بود صحنی از واکه حزن و کینه و غمی نیکو دلی
بیان آید خوش آمد که باین و منتهی است این قور سلطان و الله و خبر دادند
منفی در مجلس محلی از تفسیر دادن سلطان گفتگو میکرد سلطان و الله و خبر
نوشت ای کور سلطان من پاشای تفتیش سیر و دین پادشاه در بیان هست خود
را زودتر برسان و رتبه منی را به کافه خنده محلی کرده زود برای سلطان فرستاد و واکه خنده
در شکارگاه سلطان داده شد سلطان بعد از خواندن کافه بدین اینک بهی
سختی بکبیر یا بشهر حجت نماید قور یا چند نفر برستان چی بطرف اسلام
رواده گردید و به یک آتشین بهمان رسید و چند محلی در آنجا بهر جهت فرود چون
انگشتی یافت نمی شد روز در دوزخ طرول و بعد طوفان شد به درین سفینه در
آمد و بدون آذینه خود را به فریاد رسانید و عجز و رزم و در عمارت بکوتی
گردید و قور برستان محلی را به بهرام بول فرستاد و منی را با پسرش و کشتی
بجزیره قمرش فرستاد و این عمل در همان شب به انجام رسید محلی غمی
از برای سیم به رشتن و اسلام و منی شد و قراضی داده عیب الله منشی
را و منی اسلام بول کافه زودتر سلطان برستان چی را و بول منی و پسرش
و مراد که حکم فرمود که اگر از حد و حدک پای نماند که شسته باشند که ری نهشته
باشند و الا بر او با قتل برساند پسر از خوش بختی و نقل و برای بزرگ شده و زود
مجموعه که شسته بود بکین منی داده را بخت بد و من کشیده شده و منی لغت
کشتی او را از سان استغنا مانده است بگذرد برستان چی پاشی در

آنجا برانمی نژاده رسید و او را در میان خوار و کاه پاش نه و بقریه کالایا پاش
 و سب عل دریا برو و در خانه یکی در بیکو کچن بقیض رسیده و در میان بیک
 و قشش نمود و قریه که آنی نژاده در کسدم بول در برای خود نشو بود خالی ماند
 نژاد از نسبت و دولت عثمانی تا کوفن این اول بارست که سوا عین ان سلسله
 قدام قتل شدای این و شش شخص اول شش بعیت کرده اند و بعد از قتل سلطان
 عثمان کشتن انخی نژاده یکی که کله برزگی است که در این دولت عثمان را حوت کرده است
 و او را بپس بیکو کچن و سب به جهانه کوفش بکسر و مطب به قوش
 بشوید و آنکه کسب و لشکر نویس خود انچه سب و اطراف خانه آن را و اط
 کرده فرود بر آورده که ما تو را نمی خوریم و آنکه نیز بخره را که کرده گفت من هم شما را نمی خورم
 و چند عدد تیر بین آنجا چنه اخت نورشیدان نزد صدر عظمی فرستاده شد
 خنی می کرد که پیش از رسیدن طایم سکت ناید ممکن شد و پیش از فریاد برآورد
 که ما تو را تیر نمی خوریم صدر عظمی مجبور شد و آنی سپاهیان را بیکو کچن و آنسی
 سکنان باشی را کسبی بی پیش از نیده نورشیدان در این تغییر و تب و جد
 نورشیدان شد و سربای معزین را مطاب که کرده صدر عظمی گفت آنجا فرار
 کرده اند نورشیدان صدر عظمی را سب به ران کرده و نورشیدان صدر است و آنجا
 حمایت برآورد با نورشیدان در آنجا بکشد و بجهان نورشیدان را بکاک جاک در آنجا
 و نورشیدان را در پیش برآوردند بیکو کچن که آردم نده و اصل نورشیدان شده بودند
 و کلاهی خود از نزد صدر عظمی فرستاده و انچه را که ای کرده و قسم خوردند که بمحبت و علم
 و سکت در این نوع غش شات نوبه نمود صدر عظمی احوال سب

صاحب منصبان فردی را بقیض نمودند و سیاست آنها را به باب صلی اظهار داشت
 بجنوب بیکو کچن آنسی محمد را که اگر چه در نهاد دشمنان و خود دولت اقامت
 که در اصل آورده بود بیکو کچن بسیاری از شش بی کتا و نیز دوست او بقیض رسیده
 بودند از آن محمد او را تا چ و سس بود که در همان روزها به است او کشته کردند
 سلطان که در این نوع تاویست در شش وقت می شده فوراً تا چ می باشی را
 و سرباست نمود که سب محمد بیکو کچن آنسی را در هر جا بیاید بقیض پرسند و آنسی
 نورچون گرفتار شد و آنسی که کتا او را نده و بجنوب سلطان بودند همین که حوت
 خود را در نهاد نورشیدان انچه داشته آنسی که کتا او را نده و بجنوب سلطان بودند همین که حوت
 از قتل و مردم را یکس شده بعد از این در خدایت دولت سعی و کوشش
 بهند نمود سلطان بقیض در آنجا بکشت ای به نام بی خبرت تو همیشه در بای نورشیدان
 عوفه که کرده به تاحم درمی آوردی و حالا میوای او به لای آن مرج نامند و عوفه
 که در حرکت حرکت خالی زد و کردن او را بر سینه نور ابراهیم غضب سرد
 را از قتل جده اگر و کسب مصطفی نیز در سا غایب است و سب سیاست شده
 و سب او را بسلا بهول برآورد بیکو کچن نویس در این ذمت از چنگ مرگ نجات
 یافت و کسبی چنه به پاش حاجی عرض (عرض) سبیدان که در حوت صدر است
 خسرو یکی از محکمین نورشیدان بود بر شمشیر جلاد افرو در اسلام بول صای
 مصطفی را که یکی از کشته شدن حافظ پاش بود گرفته بکشد و بسیاری از نورشیدان
 نیز که در ایام نورشیدان و انقلاب خود خانی که کرده بودند بقیض رسیدند و میس
 سب است علام فتنه می که منشی را حوتی که کرده بود و کله تعبیر شده و در جنوب

وقایع کرد سید محمد طیب غلظه که چند ی مخدرب بود در غضب در آن
 مورد اطمینان گردید خورشید سلطان از بابت تولد یک نفر از فرزندانش
 طوی نگشاید زیرا که آن طفل نورسیده بعد از چند روز در آنست که
 در نوزادیم ماه نو به کوچک احمد پاشا حکمران دمشق در خدمت
 صدر عظمی رسید و چون آن فخرآیین سخن از غلی حکمران بستان و دول
 طوغب در و کردید که درستی سال می شد که با غلی شده بود و دست را بعد
 از دو آهه جان فولا و گرفتاری او با دوک بزرگ در شکال متغی شده و خود نیز
 شهر فلور استنش رفته مراتب اتفاق و اتحاد را استحکام داد و رسوم و ادب
 فرنگیان را از آنجمله به طرز و طور آنها زنده کی میکرد بعد از آن چون دولت گرفت
 جنگ ایران و مبتلای ترش و غلیان نگذریان کردید فخرالدین فرصت
 فیکار را می خورد و در صحرای بعلبک و کوه های بستان قوی و مستحکم گردید
 پسر خود علی را با جانشینی خود معین کرد و خودش همیشه در قسطنطنیه
 داشت و کسی که خسرو پاشا سپاهیان را از برای تیشلاشی به در پیش
 فرستاده بود فخرالدین بر آنها تخته غلب بستان را از دم شمشیر گذراند
 باعث محو یک خشم و غلیط سلطان مراد شده بود لهذا تا پادان پشاه علی
 فرود گشتی به اتفاق حکم و شمشیر و در دفع فتنه فخرالدین کردید که کوچک احمد
 پاشا در همه اکسید ابراهیم را با بعضی از لشکر از پیش روانه داشت و در طلب
 شده گرفتار کرد و بعد از آن کوچک احمد ابراهیم فستخ او غلی را سر دراز
 به جنگ فرستاده و پسر علی پسر فخرالدین را به نبرد در بعضی به پشاه او رفت و

بعد

بعد از آنکه او بر اعراب روی گریز یافت و نزد امیر علی خرم در شهر
 از آب پاشا و دولی حسین که یک دشتی او را گرفته و سر از خورشید
 نمود و در عوض این خدمت صد و ده فقه و صد و سی شش فرزند می طری است تمام
 او غایت شد که تا عمر دارد و از آنجمله آنی بخت در بر نماند فخرالدین بعد از خدمت
 حادثه رفت و در کرد و با خزان و ده می که داشت خود را به کربای سمعت شوق شد
 و احمد پاشا او را محاصره نمود و از برای اینکه راهی بطرف کرباب زد و تشریف
 انداخته و سر که بر روی سنگی گرم به پاشید و تیشله و تبر سبزه
 آنها اثر نماند بعد از آن بعضی از راجع اصداد کرده و آتش در میان آنها فروخت
 و دود از دهنه های سنگ و فلز نماند و بالاشده فخرالدین را مجبور به تسلیم
 شدن نمود احمد پاشا خزان او را محاصره سخت و خودش را به پسر حسین
 یک و سحر یک به سلام بدل فرستاد و چون آنها را بحضور سلطان بردند فخر
 الدین جس نظری شد و پسرهای او را و فلزهای سزای علقه کردند حسین یک
 نگشاید که و فلز غلظت و جزو فتنه و غلبه سلطان کردید و کسبای خزان شد
 و بعد سلطان محمد چاه را به بشارت بستان رفت و تاریخ محمد
 را نبشت و در اوان پیری با موی معروف نما دوست شد و شایر ابراهیم
 و غلبه قایع سلطنت سلطان ابراهیم سلطان محمد را به از اقامت بر پاشا
 اخذ کرده برشته تحریر را آورد و این آخرین پسر فخرالدین است که اسم
 او در کتب فتنه و فتنه او و در اقیانوس امینون مسعود
 مشهور شده بود اسم آن فتنه را که از ناکاروان یکشنبه می چاه فخرالدین

و مدتی بعد از آنکه از آن خبر رسید که دولت پادشاهی آنجا بطریق معرفی شد
 عجز نه که در این میان نیست و اینست که بعد از ترک جنگی که در حکومت
 پادشاهی را با و داده بودند بایست که چون ولایت حکومت خود به پادشاهی
 سابقین رفتاری نمود و باین واسطه آن طایفه ای را که از آنجا بود و بایست
 که بکلیه پادشاهی نیز تا برآید و کارهای حکومتی و عملی بایست که بکلیه
 و امروزی آورده اند و داده و او را که از مردمان معتبر و لایق بودند
 بخدمت پادشاهی و دولت عبادت برآوردند و در یک روزی که در حوض
 قیامی که در آنجا بود مصطفی پادشاهی را و غرض عثمانی که بکلیه
 آورده بروی پادشاهی عبادت با کوفتای خود که همه تر اند و از آنجا که بودند بایست
 در آنوقت عثمانی که بکلیه بفرستاد و بکلیه پادشاهی و او را که
 فخر از بر خیزد و بسیار نمود و رفت و در آنجا که پادشاهی را و
 مصطفی پادشاهی را در خدمت خودی شخص کرده و بجهت عبادت
 و خدمت مستطین فخر علی سلیمان را در خدمت پسران آورد و طایفه
 شعبان که با کوفت او غرض و دشمن بودند با قصد بزرگتر بایست که بکلیه
 فخر و غرض و عده کردند و بجهت بکلیه این که کوفت او غرض و دشمن
 عبادت که عمر کوفت او غرض پادشاهی را بجهت آورده اند و با او
 و بعد از آنکه عده های نیکو داد که در پیش سلیمان و عیش مصطفی
 شده و بجهت نه بجهت بعد از آنکه را بکلیه و بکلیه فخر و غرض
 که کوفت عبادت که کوفت او غرض و دشمن پادشاهی را بکلیه و بکلیه
 فخر

نوی از جی حسن شعبان و بجهت پادشاهی و خود را بکلیه و بکلیه
 جواب بایست که گفت عبادت و چه مروری را دریافت کرده است و بایست
 سنگار نمودند
 بعد از آنکه بجهت نه در راه گشت بطرف فخر و از آنکه بکلیه
 و بکلیه داشت بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت
 فخر را و در آنجا که فخر را و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت
 می صحره نمود و چون علی و بکلیه و بکلیه و بکلیه و بکلیه
 ترک می صحره کرد و بکلیه و بکلیه و بکلیه و بکلیه
 و در آنجا که فخر را و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت
 را بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت
 ممکن نشد با فخر و حکومت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت
 و فخر و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت
 فخر را و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت
 که فخر را و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت
 اطریش را و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت
 بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت
 بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت
 دولت که اگر تاج بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت
 محکم تر خواهد شد و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت

سلطان گفت خانی خوب اما من صفات است از در زیر پای کشتن با خود
خودم پوشیده دست و رخو ام کرد و بعد آن ملک را بنبر آخن و قش
ضراب و دیوان خود هم ساخت ایلمی در جواب عرض کرد تو قدرت
این کار را داری لیکن منست با جداوند است و استانش را
پادشاه است آن شمشیر فتح خود را برداشته با اطمینان خدا وقت قلی کرد
و غایب می شد که در دست مخالفه شاه خواهد آمد سلطان را خبرت غیر صحیح
ایلمی خوش آمد گفت این است نوکری که من همیشه طالب خوانا و او پیش
بعد از آن سلطان مصمم شد که به ادرنه رفته در تمام اسباب ویرانی
نماید و دست تمام علمها را در برابر سر باز خانه جیهان بر پا کند و همه
آن سلطان از دروازه ادرنه بیرون رفته دار و دار کردید و ایلمی است از باطن
جنگ منصرف نگذاشت پادشاه را با منصب قائم مقامی به جافقت اسلام گذاشت
و قزوینی را در عهد لیزاقدی را قاضی پای تخت فرمود و زرای ارباب که پیرام
و مرتضی و خلیل و جعفر بودند با مشی و دو نفر قاضی عسکر و قضا و عمر و مکان باشی
و عبازه در کاسب سلطان عازم ادرنه گردیدند و در باز دهم ماه آوریل حرکت
در آغازه و نور و ادرنه شدند نمایان آقا امیر اخوس بق که پادشاهان
شده بود مرجهت کرد و خبر داد که چون پادشاه که پادشاهان گرفتار جنگ
دولت روس می باشد زیاد از حد طالب صلح است در آغازه و دیلمه رضی پادشاه
سردار است آن شده با میست هزار لشکر و جنگی که در تحت فرمان سلیمان شاه وانی
ادخلی بودند و در ادرنه مصطفی پادشاهی وزیر تیرا لشکر دوم ایلمی دست و پا می زد

از بنابر

از بنابر رضی پادشاه شد و در رجوع قلی بر روی رود و انودب
اندازه کجده شد و در یک کج توخت نموده و والی اخلوق در آنجا از پادشاه
پدیرائی نمود و این فرستاده پادشاه است آن خبر رسانید که دولت نروجه
طالب صلح است در آنوقت تغییر و تبدلات متعدد در مصالحه که در ادرنه
شد تا پودان پادشاه که در سواحل سالونیک مورد دزدیده بود و مرول که در
اوجید را برانور داد و پادشاه را از تیر مغزول شد و حسین آقا پس صلح پادشاه
بجای او نصب کردید و حسین که میای بالی چیان (قره داران) قاپوچی باشی شد
و حسین صلح دار که تازه از سرای بیرون آمده بود بجای پادشاه رفت و مصطفی که
که یکی از محارم بسیار ناموس سلطان بود منصب سلیحی را برقرار کردید
و حاکم جدید آغان را به بونستی فرستاد و میرام پادشاه را حاکم آغان کردند
چون حسین از حکومتی که باو داده شد خوشتر و نمود مالیات کاسته می را
به اسم آریال (جوبها) باو دادند و کردند در این بین قاپو پودان پادشاهی
مغزول دار کردید و حکومت آغان را به او دادند و پیرام پادشاهی بجای خود کرد
جزو زرای تحت قبه بود و مرجهت نمود سلطان مراد با شاقی در راه عبازه
با سلامبول مرجهت نموده با شرفیات بزرگ وارد کردید و فوراً نسی خرد
شراب را تجدید کرده سیاست خود را قتل قرار داده بود و خودش
روز موالف بود هر که راست میبایدست خودی گشت در راه اکثر
شاهین آقا از دست آن دار برای مصالحه که مرضی پادشاه با پادشاه پستان
منفقد کرده بود اما مصطفی سلطان را بخواب است چون مصالحه موافق میان

بود امضا فرمود و سلام کرای که مدت هفت سال در دست آن امیر مجبور بود و خوش
بهره داشت این آقا به سلام آمد و به یاقوت علی فرستاد و شد و شایان کرای که چو
در مملکت قریه نشین میگردید و حکم شد و خبری است و قد باند و در عرض خدمات
مقتضی پاشا سلطان خانگی که نامزد ناصح پاشا کرده بودند به از و ارج او در آورده
لیکن پاشا را لایزال این مملکت مزاجت را ضعیف نمود و نمود

در این سال ساجده دولت جمهوری تنگی و تنای شمالی را تجدید کرده و پاشا
قافیا نامور بود که امضای مصالحه سیتو تو تو کوک را که در زن تجدید شده بود از
برای امپراطور اطریش به برد لیکن مقتضی ایراد گرفته گفت این کار را باید شخصی
پاشا تبه و شایان کرای که برگردانده و از آن آقا نویسنده قدیم پاشا
نامور این خدمت کرده و شایان تنها کسی است که به سطر خط است و در یکی در زن و لیکن
حرب پاشا مور و سیاست شد قبل تر رسیده بود

و امپراطور اطریش خودش تنگ را طریش علی زمان رود و تلف را
نامور و سفارت اسلامبول نمود و در دست و اعلی شایان تنها رسیده بود که در آن
افان را نتیجه مکتوبانی که از برای پادشاه مور و نوشته بود و آن مکتوبات بعین ارجا
اولیای البسالی فرستاده شد و در خواستش نماید و در خصوص استرداد
قریه های مشایع وینه موافق شرط پاتر و هم مصالحه سیتو تو تو کوک را که از آنجا
و تار و خرابی و امیر رلودن از سر خدمات را موقوف به اورد در جبهه افونیه ایلی
منور از دین حرکت کرد و منیر عثمانی را در زن ملاقات نمود و در افان
علی الرستم کشکوی مطولی در خصوص فقر است مذکوره فوق میان آمد

و

و ایلی را آنجا پیرون و شد بطرف اسلامبول روانه گردید و به همه شهر با قریه نامید
کشاده و نوریکان وارد می شد چون با سلامبول رسید خیلی بایل بود که با
ساز و دستگاه دارد و شود لیکن این که به ترومیک در دوازده شهر رسید
اورد و مجبور کرد و بد براسیکه موزیک نوازی را موقوف داشته پرده
سیدق را در همه سفرای دول و مذمکت و منانه و به لایق وستان
پیغام تنیت و تبریک متوسط کوکرای خود فرستاد و خبر سفیر دولت
انگلیس که متعذر شد برانیکه چون اسلحه کوکرای اورد اگر چه بودند چون
رفتن ایشان به آن وضع که شایان سفارت بودند انما است پیغام تنیت
بفرستد و ایلیای البسالی بقاعده که از برای سفرای دولت اطریش رسیده
روزی نه هزار اسیر چه مخارج یوسه و هزار اسیر از برای عین استیلا
امپراطور رسیده اند و شایان رالمه پشت روز بعد از و در حضور سلطان
شد و مطالب خود را بر زبان آلمان چنان کرد و ترجمه سفارت و فرزند
بائن باحت به ترکی ترجمه نمود و در بیستم ماه آوریل سلطان بطرف در زن
و سفرای خارجه در زمان رفتن سلطان حضور داشتند و مارش و ایلی
فراموش بر خلاف سایر سفر اکلاد خود را از سر بر داشته بود یکی از روز را با و
تحلیف برداشتن نمود شایان رالمه تنی سفیرانه کرده از این یاد آورنی
امشان و شکرت نمود ایلی امپراطور بعد از سجا آوردن دید و باز دید و زانو
از دنبال سلطان به ادرند رفت و در آنجا مجدداً مطالب خود را که شایان
فقره بود تحریرا بعضی سلطان برسانید بعد از آن سجدت

سلطان بمنتهی فتنه شده اذن مراجعت حاصل نمود و در خصوص رعایت شرع و مصالح
و عهد های سیکو بر او داده شد و در حقیقت از برای مطالب سرودن خود جانی
نمود در ایام توقف مراد
در آورند یک دسته از مردان راه زن سنجاقی قریب ایل را مضطرب
ساخته راه های سیکو بدی و سینه و غیره را مغشوش کرده بودند و بخت سنجاقی
یک دسته از پوست سنجاقان را مامور دفع ایشان کرد و طرق و شوارع
از وجود آن ناپاکان پاک نمود چون امانی بای تخت از نایابی روغن اظهار
و بخش نمود سلطان به قاضی اسلام بول قریه جلای زاده که رسانیدن
ملزومات باز را بعهده او بود متعیر شد و حکم کرد پوست سنجاقی باشی او را
در میان کشتی نشاند و در حوالی یکی از جزایر در میان دریای انداخته غرق نمایند
پرام پاشا که حاجی قاضی بود حکم کشتن و غیره قریب فرستادن قاضی را
کرده از دنبال خبر استاد بخت قاضی باری کرده و در حوالی جزیره قریب
در وقتی که پوست سنجاقی باشی میخواست ماموریت خود را انجام دهد که مانی را
رسانیدند و قاضی را از کشتن نجات داده و از جزیره قریب فرستادند

غیظ و غضب سلطان در حق حسن پاشای خوشنوس چنانکه پیشی
که سابقا منصب قاپودان پاشائی داشت بجز یک مرتبه بمرحوم تازه باز کانی
مصطفی با شدت تمام بیچان آمد باز کانی زاده مزبور را سلطان بقدر
دوست میداشت که از میل خاطر او هرگز متجاوز نمیکرد و اختیار منصب
دولتی و جان و مال رعایا در دست باز کانی زاده بود و در میان راه رسید

کار از جمله نهنگاران حسن پاشا بود و حال او در تلافی حقوق نمک پرورده که
قسم خورده بود آقای سابق خود را بکشتن بدیدند و حکومت بونسی را با هم
قتل حسن پاشا از برای سلیمان پاشا بکشتن یکی از نوینده های صدقین
که شعبان نام داشت بعد از رفتن سلیمان پاشا از این مطلب مطلع شدند و
حسن پاشا اطلاع بدیدند با کمال عجله از دنبال سلیمان روانه گردیدند و بختی به بختی
که بپرسید تمام اسبهای چارخانه را سلیمان پاشا از برای بیکان خود گرفته بودند
در منزل آنکه که سلیمان را یکی از سپاهیان بخت اظهار شب دل مضان همان کرد
شعبان و فتنه یافت خود را بخت پاشا رسانید پاشای مشاور اید و بختی را بخت
شعبان نزد یک رفقه مطلب را بکوش و گفت و تر اظهار داشت که گشته و بخت
دار و شهر خواهد شد حسن فرار کرده در خانه خود پنهان گردید یک ساعت بعد از آن
سلیمان وارد خانه حسن شد و خانه را از وجود او خالی یافت و امرالش را ضبط نمود و پس
آن در صد و جستجو برآمد و فرستاد خانه خواهر او را باز دید تا نید چون بیایست
در آمد بود هر چند جستجو کردند او را در خانه خواهرش نیافتند بعد از آن حسن از خانه
خواهر خود بیرون رفتند و پناه به رئیس زاده علی افندی قاضی برد از آنجا تیر که بخت در
کوه آریغان در میان غاری پنهان گردید یک نفر چون آن افلاقی
از حالت او مطلع شده به سینه کان حسن اطلاع داد و پیش افتاد
تا راه غار را با ایشان بنیاد حسن که همیشه مواعظ کار خود بود چون را بیک
ضرب تیر هلاک کرده از غار فرار نمود و خود را میان جنگلی ای بر داشت و بخت
دست ماه رستان را در میان خطر ای بزرگ زندگی کرد چون فصل بهار

در رسیدن خود را با اسلامبول رسانید در جانی که خیال احدی نرسید یا سمود و حتی
سلطان از اعمال حاکم تازه متعجب شده با دوشست (سیلان پاشا اگر پست تراوشگر
با خودت در اردو حاضر تمانی نمرت را می بریم) سلیمان تیرهر که از غفلت
بالا تر داشت جز و قشون کرده پست ترا در قهر برادر نه بر دو چنانکه مذکور داشتیم
برادر مصلحتی پاشا مامور لنتان کردید

در همان اوقات که حکم قتل حسن پاشای خوش نویسن داده شد شاه
بند و دستان با یستمر میرزا تیرنا پدید و مقفود الا ترک وید مشا ایه سپه دانیال
بن اکبر شاه بود که معقولان دانان کیفیت بعد از فوت دانیال سپه او شاه سلیم
که ملقب بجهانگیر بود بخت پادشاهی بخت عرفی شیرازی و طالب آملی
از جمله مادیان او بودند پای تخت او در لاهور بود و سپهر بزرگش خضر و در اکثر
دارالحکومه داشت و سپهر کوچکترش خرم میرزا در بهرام پور می نشست اکبر شاه
چون خبر در اوست میداشت او را بر سایر غنچه های خود جمع دانست
خود قرار داد خرم از این قهر زیاد متاثر شده برادر خود بیک یک برخواست
خسر و مغلوب شده فرار کرد در کنار رودخانه سندیا میران او را گرفته نزد
پدرش فرستاد خرم در صدد مطالبه برادر برآمده و پدرش خواهش و رانول
نیکو دنا و حتی که خرم متعهد شد که پیوسته آسپی بر برادر خود نرساند آتوق خسر را
با و سلیم نمود خرم خلاف عهد کرده برادر را کشت و از مخالفت پادشاه
تمرد و در دینی که پدرش غایب بود خواست بای تخت او را متصرف شود
و قهر از میرزا ای صدیق در مقام مقام و متاثر برآمده او را راه ندانند لهند

بعد از کشتن بنیاده مراجهت کرد و خود را با و راه رود و سند رسانید پادشاه
تغایب نمود و بنویش ساخت لیکن در آخر قتیست او را حیدر و ایام پادشاه
خود را که سی سال طول کشیده است است و آسوده کی ختم کرد و بعد از این پادشاه
در جای او نشست لیکن بعضی از شکران خواسته کی از حیدر پیران دانیال پادشاه
شهر یاری بخت اند چار از ان سپه بکشته شدند و پس خیمه و بایست میرزا پیران
چند روز پادشاهی فرار کرده تر و سلطان مراد چهارم رفت تا از او التماس مدد نموده
کج و بخت پدر را تصاحب کند حرکات کبریا که خود را اولاد تیمور نامید نیست
با خواستهای عینی که میکرد سلطان را خوش نیامد و به نقدی که در زمان طاقا سلطان
یاد داده شده بود جهت اخبار بی استنای همه را به پیران کشان و قاپوچیان سراسر
تقیم نمود و هر وقت تر و سلطان میرفت پوست مرالی با خود برده و در مجلس
سلطان می نشست و در بدن اذن بر بالای ان می نشست بالاخره سلطان را مجبور
کرد بر اینکه دیگر از برای او توضیح نکرد و بطور واضح با و اخبار داشت که قتل
پادشاه خرم عهد دوستی بسته است و بر خلاف عهد خواهد کرد و شکرت
خود را در این راه دور و دراز گرفت از رحمت و مرارت نخواهد نمود
و تیرا الحاق کرد که اگر قسای پادشاهی هند وستان گرفته شود کو آن
اندکی که لایق پوشیدن آن قبا باشد شاهزاده از این سخنان حمایت
رنجیده خاطر شده و فوراً انجلس پرورن رفت و دیگر کسی او را ندید بعضی گفته که
کبکوت در دیشان آمد و برخی را عقیده آن شد که در تاریکی شب قتلش رسانید
سلطان مراد در ایام صلح یا در اوقات جنگ خواهد در اورد و خواه

در اسلامبول دست از خون خود برداشته علی الاتصال مشغول گشتن بچنین
بود و سرافرازانه وقتی که میخواست از روی پلی عبور نماید سی نفر در پیش پای
اینکه قراولان پیشان را ندانند در زیر پل پنهان شده بودند چون سلطان نزدیک
رسید یک مرتبه از زیر پل پرده آمدند اسب سلطان از حرکت ناکامان ایستاد
رم کرده سلطان را بر زمین زد و سلطان حکم کرد بر سی نفر را که در زده و بریان
انداختند چند نفر با غرض بای غرض که از دست ناپ قونول حیا تعلقم کردند
بدون اینکه رسیده کی شود بوستانچی باشی ماور شد که در سه سیر یا ماور
در آن بین انامیب منور را بر داشتند و دیگر را به بنایت گذاشتند و بودند و بخت
رشته نایب کی گناه را آورد چون از اردن با اسلامبول مراجعت کرد که در دهها
شبه از دوی سجده میکنند و کشتن هر کسین شرب قوه و تناکو و شراب
پرداختند در سه ای پاز نامی سرای غلظه آتش در افتاد آقای باز کار اطلاق
پا و خیزند و عاظم غلظه اگر گشتن شدن نجات نیافت تا وقتی که خسارت را
آتش گرفته را قبول کرد که از عهد و بر آید یکت دانه الماس در سه ای سلطان
مغفود کرد و یکت نفر چاهوش بد بخت را محض کحلان صیغی که در حق او
بقتل رسانیدند در زمان جریه بازی یکت از باز از ترس صد مرتبه بد سلطان
از پیش در رفته منبره را کرد و در اسلامبول پنهان کرد و حکم کرد که در دهها
شهر دایسته آن چاره را بدست آوردند و قتل رسانیدند در سه
تاری یا نقین و زلزله بر دو اتفاق افتاد اگر چه در این فوجت کسی را از
وقوع یا نقین قتل رسانند لیکن این دو علامت را میتوان قضا

وقع دو قتل واجب القتل کار آن عهد محبوب داشت یکی قتل نقیب شجرین قلعه
پناشد که از شرای بزرگ منزل سرای آن عهد بودش رایله دتهای مدیده
خز و دتهای خاص سلطان تمام داشت وقتی که صاعقه در نزدیک پای سلطان پرت
آمد و سلطان بجهنمزدن دیوان نقیبی که تیر قضا نام داشت مشغول بود از شدت
و اهد دیوان را پاره کرد و نقیبی را اخرج بلد خود بعد از چپه ی باز بر سر القات
آمد و شایه را در مجلس محاسبات پای تخت منصب داد و این بین
پیرام پاشای قائم مقام را بجهنمزد و شایه از عظمای عصر که بعد از نقیبی
بجهنمزد بودست و ای قتل اورا صا در نمود و نقیبی را در پیرمزدان سر
حبس کرده نقیبش رسانیدند و منس اورا بد ریانداختند و یکت
چاهوش باشی بخواست اورا بسیار شکنجه برود گفت نقیبی یا بویج در
سیان بکحل قدری تیر سبب زیم نقیبی در جواب گفت ای ترک الحق تو بچه
خودت را داخل لطیفه کو کرده باشی آنوقت بنا کرد به بد کوئی در حق
وزرا و ساکت شد تا وقتی که جان از شش پرده رفت و یکی دیگر
قتل عازره بود که خیلی در قلوب مردم مؤثر واقع شد عازره یکی از ستر بانهای
سلطان بود و سلطان صاحب آن مرد که تیر می نداشت و فطر تا لور
و مردانه بود دوست میداشت و سلطان هر وقت پیاده یا سوار میگشت
بیرفت چالیت عازره در پهلوی او حرکت نماید در پیش البت طرز
سبقت شمشیر و چیدن عماره سلطان تعلیه عازره را کرد و بعد اهل خانه
پریدی اورا نمودند خشان و وراق اسب و اسلحه بطرز عازره متداول

و سلطان از خیالات او در باب یورش ایران بسیار شوق و
می شد و عیاره سلطان میگفت ای پادشاه من شایسته که از باقاعده
متداول از راه اردنه الروم حرکت بپسیدی و من باینده سوار از راه طایفه
و در بند به شروان میروم و در اندک زمانی ملک ایران را از برای تو فتح کنم
هر قدر از این تدابیر سلطان را خوش می آمد پیرام پاشای قایم مقام
و یکی افندی مفتی و مصطفی مترتب و مهرم سلطان را بد آمد مکره طبع ایشان
بود این حد تقریباً بهم متفق شده و در زمانی عیاره که شایسته که از باقاعده
در حق او بدنگان کردند و در یک روزی که سلطان سواره از دروازه طایفه
پرون می رفت عیاره تیر غنیمت الشرام رکاب سلطان را بخارفت و چون
سلطان مشاهده خواست پاده شده رکاب او را می رسد سلطان
از روی قیصر حکم کرد تا سواره بآلتد آنوقت یکی از بوستانچیان فرمود
تا در شمشیر عیاره را از کمرش باز کند عیاره فرار از اسب فرجسته
شمیر خود را تسلیم نمود و بوستانچی باو گفت که تو منیدانی که همیشه در رکاب
پادشاه اسب رانده از ادب و در است عیاره که از این عارضه
شده بود و خیفه جمل الی عیاره اسب به اسکواری فرستاد تا مستعد
طرف آنها باشد و بعد از دایمی خود که هر وقت میخواست هر کجا بگذشت
بشود شب تا صبح بگذرید و در راه میرفت و کمر بسته پیچی را که در دست داشت
در میان نشست خود را رسید و این حالت را به عرض سلطان رسانیدند
و میوه نخل او در حق عیاره افزودند در همان اوقات میان ارانسه و یونانیان
جنگی

و خصوص تصرف کلیسای بیت المقدس ترلع در گرفت ارانسه نسبت به
به عیاره داده بودند تا از آنها حمایت کند سلطان از این مطلب مطلع گردید و عیاره
ترد خود خواسته پرسید ارانسه باو چه داده اند عیاره از این سوال پریشان
شده عرض کرد دوازده هزار قروش آتش قیصر سلطان از این دروغ بالکتاب
در آمد و در روزیکه قرار بود وزیر او مجلس دیوان ارانسه و یونانیان
حکم نمایند سلطان شب را در قلعه ناماطولی در منزل بوستانچی باشی بفرزده قوت
طلوع صبح از قلعه بیرون آمده با طایفه بوستانچی باشی در میان قایق نشست و قلعه
روم ایلی رفت و در آنجا با سب سوار شده همراه دوج بوستانچی باشی طرف
شهر روانه گردید و در شب یک طایفه یک نفر داتی با عیاره را بخود راه را بست بود
سلطان تیری به چاه گمان نهاده بطرف آن بدبخت میداخت و مرد داتی
فرار بر زمین افتاد سلطان به بوستانچی باشی فرمود تا فرقه سرور از ترنجه
مشا را لیه ترودیک رفته عرض کرد سلطان زنده باد این بدبخت بجز خود تیری
جان از شش مفارقت کرده است و این بماند آن عیاره را که در خیمه نشسته است
از کشتن نجات داد و پیش از طلوع آفتاب مراد سجوالی سجدا با صوفی
در آنجا به دوج فرموده با لباس تبدیل مجلس دیوان رفته وزیر بگوید تا به لیه
تقبل برساند دوج یک نفر سرباز روم ایلی بر خورده لباس او را بپوشید
و خودش را بقراول پیر و عریضه نویسنده خواستش تعالی از قایم تمام نمود
حالت مجلس دیوان رفت پیرام پاشا او را شناخت و بر وی خود را در عریضه
گفته شد که هیچ باشی داد و نمی کشد را لیه شول خواندن بود پس ام پاشا

زبان لال ای سراسر می بینی به ایا و اشراف با پوست پانچمی باشی حرف زد اول را و کجا
کرده بود چشم را به نزد پوست پانچمی باشی دندانها را روی هم گذاشت بقیوت تا فاش
یعنی سلطان بشت متغیر است آنوقت قایم مقام اورا نزدیک خود خواند و
پیش رفته حکم قتل را نه را بگوش او بگفت قایم مقام فوراً پیران خصب و رشید بگویند
تا چند نفری از اشراف اند که حاضر شده بودند بقتل رسانیدند و سلطان بین کس را که
فی الفور عازمه را احضار کرده فرمود اورا در میان بلغ و پهلوی تو شکاره حبس کردند
ملکی خط مشرف به پوست پانچمی باشی داد و او فوراً خط مشرف سلطان را برود و
نمود بعد از خواندن حکم سلطان آن قصاص کنند به نجیب رشید خون سلطان
عثمان گفت حکم و اختیار با پادشاه من است بعد از آن نماز کرده روح خود را
سجالت ار دل سپردن خود را میران غضب و اگر ار کرد فردای آن
روز نفس عجزه را در میان تابوت گذاشته منیل و زارت بر
بالای آن نصب کردند مثنی و در را و بنه بزرگان دولت حب از
اورا مشایعت نمودند در مسجد بایزید برادر نماز خواند در مسجد
مراد پاشا سنجاک سپردند این شد عاقبت کار و اصرار ذات
عجزه رشید دیگر که سلطان مراد در عوص قصاص خون سلطان
عثمان و پهلوانی های او در جنگ های ایران و دهلستان با و باد
و اسبابی که شورش اکثران دولت را مدموم ساختن
شورش را بشورش کرده بود شکست تا بود

بزرگان

باب چهل و هشتم

حرکت خون نشان مراد بطرف از رشت الزوم فتح ایروان قتل برادران
سلطان خراب کردن تبریز و در باسلامبول قتل ترهین بودن
سیر صاری کاتب و در فرادر از دست رفتن ایروان کشتن بکر بن
یکچر کچان دجان فولاد مرک دلیان کوچک احمد پاشا و قایم الشافیه
ملنراد و افان ظهور را اگر کزی عزل صدر اعظم محمد پاشا و خوانین قزم
جانی بک کرای و عنایت کرای ایچی ایران وقوع قتل برادران
و کشتن برادران رفتن مراد بطرف ملنراد و قتل نفوس فوت صدر اعظم
پرام پاشا محاصره بغداد فوت صدر اعظم طیار با بنا قتل انضیر شهر قتل
سی هزار نفر ایرانی و در مراد باسلامبول فوت سلطان صفی قتل
شیخ اردوینه قتل قایم مقام حرکت صدر اعظم مصالحه با دولت
ایران مراجعت صدر اعظم رفتن پال کیا بجنگ قزاق شورش
البانیا در کوهستان کچان اغتشاش مرعداست بوسنی برینجور
و متصد شدن مصالحه با دولت و نمیک فوت مراد چهارم و صفایک

مراد که تا آنوقت از درنه و بوزکس بالاتر زده بود صتم شد که
اقدام به یورش ایران نماید و قلاع سرحدیه را دوباره چینه تفرق و

تغیر در آورد دست و یک ماه فوریه ۸۵۳ هجری خمری و حکامه سلطان را
در اسکوتاری بر پا کردند چنانکه مالی اسلام بول که در آنجا جماعت و پانصد
مستقیم شده بودند در زمان حرکت سلطان حاضر شدند تا بر سر حکومت
رفتن سلطان افزوده باشند و مقصود اصلی از این تماشایان بود مظهر
قوت حقیقی پای تخت مطلع شده بداند که در زمان لزوم می توان بهر وقت
اختیار اطمینان حاصل نمود

مراد در حالتی که جماعات اصناف شهر و قراولان در رکاب بودند
دور را و علما و آقایان در بارهای پرونی و اندرونی از دنبال او حرکت میکردند
از اسلامبول بیرون رفت و در روز بعد از آنکه سه ایروان او در اسکوتاری
زده شد بود از آنجا حرکت کرد و پیرامون پاشا بطور قایم مقامی در پای تخت
مصلح الدین مسکن باشی را یکچرخ یک آغاسی کردند و قایق لود در بندگی از
سر بازاری رسید قدیم را که بر خلاف حکم سلطان بکشی خانه خود رفته بود باطل
بی رنجی قتل رسانیدند و از آنوقت سیاستها و کشتن بای مردم مطلق و متوالی
شد و در منزل گذشته های پسانی قصاب خانه مقبری ایجاد کردید در شهر
سیدی غازی یکی از روسای اعیان قدیم را که قرویلان او غلبه نمیدادند
سلطان بحضور خود خواسته تقبیلش رسانید پسران آن به سختی که مردان
بی شرارت قبری بودند از دست آن عالم رهایی نیافتند یکی از آنها که صغر کمینام
داشت چون بحضور سلطان رسید شروع بگریستن نمود تا شاید رحم سلطان را
تحریک شود لیکن سلطان دو کشت دست خود را باز کرد و هیچ پانصد سیاف چون

ان عیاست را که کم سیاست بود فوراً گردان آن کی گناه را بر او کشتن فی حضور بزد
در آرد آتی بی حسن یا شایسته بتو تو چکی که سابق چکلر چکی قرامانی و حال سنجای
بک نانه بود و بهر از شکر است به اردوی سلطان تلخی گردید چون در شورش
لازمه کوشش و اتهام از او دید و شده بود و روز سان شکر سلطان از وی قهر
با و کشت ای غایب بی قابلیت تو و نفری را نمی توانستی از میان برداری ما
آمد و در حضور من بکمران سیدی کمران و ناسرا و بریدند که این قتلست
کفایت خود بخاری اورانی نمود و بر پیرامون پاشا تفرقه الدین و روز را با پیر
اش قبل رساند زیرا که غیر از الدین تلخ تمام صحرا را در وقت شگفت داد و شهرهای
و بیروت و عده و سوراخ سلب کرد و بود غیر الدین از قبال سرای بزرگ
بر آن پوشید که این است سفر الدین یا غی و مسعود پسر بزرگ او را خفه کرده میران
و مراد و حسین را از سرای غلظی بیرون آورده داخل بازاری اندرونی کردند و بین
شکر به المیفون رسید چکلر چکی قرامانی طلب او غلبی علی با کلاه از کشته بایا خیا
رفتی شده بود و اردو تلخی شده مورد سیاست کردید حمید بک پسر کریمی محمد پاشا
بخاق بک آیدین پیر نفی پاشا از سلطان خیال یاست داشت لیکن توسط
مهران خلوت از قتل انرا دگشت و در عوض قاضی قراغاج را کشت

در یک منزلی قونییه مراد از شکر جدا
شده پیش رفت چون به قونییه رسید عرب او غلبی مصطفی را
با اشخاص دیگر که با او در قلعه محبوس بودند قتل رسانیدند و اجساد
انها را بر بزم نامی مراکب سلطانی در آنجا آتشید سلطان قلعه

همه را به اسبان در آنوقت و خوشی داشت همان قدر
 به شکر شرکت داشت به نجات آنها القای طمان و غیرت بقلب آنها
 می نمود و مدت چندین ماه در ایام سفر با شش هزارین پویشی و هزارین پوشش
 خستیا کرد و در میان اسبهای درازی را که متعجب و حیرت داشتند و بزرگ و بزرگ
 ترکی و تنگ داشتند و این عمل از بهشتی می سپرد و بزرگ آنها اندیشه
 بود که یک نفر بگوید سلطان زارت و بی را منصب و افزوده باشد
 کمین و پستی که در آن سلطان اسبها را که بیکدیگر می داد و به قدرت
 کرده بود که شکار و شکار و پستی از شکار که به حکومت خان و امیرین
 به صاحب پادشاه و وقت که حکم حکومت میارایید داده می شد حکم قتل عالم
 سابق خبر پاشا نیز به او داده شده و او را ملقب و پاشای تبریز را به بار داد و
 در شادان و تبریز به سلطان می انداختند چون از قونیه بیرون رفت
 ملک فرستاد تا قاضی شهر شلا هم افندی ادریان را از ارمنی بکشد
 بعد از یک اطراق نازده روزه لشکر باطراف از شهر الروم حرکت
 آمد و در صحرائی بسیار شکار کرده شد و بعد از آن بعضی شکارهای
 بعل آوردند و یکی از شکارهای شکار شد و در آنجا بعضی که شکار شدند
 داشت و با قاضی از تبریز شکار بود حکم قتل قاضی اگر قتل می شد
 محمد پاشای صدر شام از اردوی حلب و وقتی که سلطان آنجا رسید
 بیرون رفت حرکت کرده و بر روی رعد و خانه مراد پاشا انداخته و با
 بل جبر کرده بود و در آنجا به قاپوچی پاشا این افا حکم قتل خلیل پاشا عالم

همه را که از دنیا می سلطان عزالدین بیک و سوار و سوار و سوار بود تا شام نمود
 بعد از آن به بدین نحیه مولوی پاکه در پس روی قبر مولانا طلال الدین رومی
 نباشد است به رفت در عوض غذای محضری که شیخ بیکه جبهه سلطان خان
 نمود سلطان به سوگواریات آنجا پیغمبر بود و بجلا و قرار داد که سالی دو هزار
 قریش از حکومت سلا بیکه برسد
 اسامیل آقا مامور بیکه شری شد تا سرقه به سلطان فاکه بیکه
 پاشا را با و در کرجی عثمان سپاهی که در قتل سلطان عثمان دخالت داشت بیکه
 رسید و چون قتل از زن بیکه پاشا و پویشی و در آن دیده و فوراً قتل رسانیدند
 و در قیصریه که در قاضی در خصوص آزاری که از بابت خوب نرساندن آزار و قتل
 وارد آورده بودند اظهار شکایت کرد و ضربت شمشیر تر زبان در آزار او را به پیش
 با دو انگشت علی پاشا که در سلطنت و بی جرمی خود در حق رعایا مستوجب تنبیه و کتک
 بود و قتل رسید در دوهی قتل و حصار مراد و میان
 که اسب نشسته بود ناگاه بزنی و شمشیر از پس روی کالکه رفته سلطان فوراً بر اسب
 سوار شد و بر آنجا تعاقب کرد و بیکه ضرب چاقی آن حیوان و دهنه را بر زمین انداخت
 همه شکار و روی تعجب بیکه به صد البته کرده که شکار بانه روی خدا از برای تو است
 مراد با قدامت بلند و بیکه قوی که داشت می توانست با پهلوان های بسیار
 قوی کشتی بجری نماید اغلب اوقات که نرید موسی پاشا را که از زمین
 بلند میکرد و چند دقیقه در هوا نگاه میداشت

ارزش آرد و این سکه را نیز قرضی پادشاه بجهت عداوتیکه با پیکر پکی نبو
داشت صادر کرده بود و در حال غلبه پاشای شمشیر دلاور تبریز و چند قرضی پادشاه
گشت شد اموال او را ضبط کرده با سرکش از برای سلطان فرستادند حکومت از سر کار
را بگوچک احمد پادشاه و مشق را بصطفی پاشای سلجوق دادند صدر اعظم کمپانی خود
با کمپانی نیکوچکان به اردوی سلطان فرستاد و خود با هزاران نامه بای بزرگ
رفت تا از وفات شکران تقسیم نماید سه روز بعد از آن بخدمت سلطان مقرب
به بای بزرگ مرجهت کرد تا با ارزش آرد و این سکه را بلیچ کرد
نزدیکی ارزش آرد و واقع است رسیدگی در پیش سر آورده بر با گردن و زرد
امرا هر یک بترتیب شان و منصب خود حاضر شدند اغلب را بنده کی و عیوب
نمودند چون نوبت بصدر اعظم رسید با علم باری حضرت رسالت پیش رفت
و سلطان بچشم قدم به استقبال علم آرد و دست صدر اعظم گرفت و بعد از
چند دقیقه بدست یکی از آقایان و خطه باد و دوباره بالای تخت رفت و نشست بعد از
آنکه بزرگان دولت پانامی سلطان را بوسیدند از حضور مخصر شده هر یک
بجاده خود فرستاد و روز سیم ماه شوالیه سلطان حرکت کرده با تشریفات بزرگ
وارد ارزش آرد و این سکه را بلیچ کرد و در روز پنجم ماه منور صدر اعظم پیشکش های خود را
عرض پیشگاه سلطانی نمود که تقصیر آن از انقیاد بود

در روز ششم ماه حاکم تازه ارزش آرد و این سکه را بلیچ کرد و بوس سلطان شرف کرد
به پیکر

و پیکر پکی سیو ای را بانبند و نیز بترتیب میران غضب نمودند و هزاره دار و احد بعین
ابراهم پادشاه را حاکم سیو ای کردند و عاقبت پکی سیو ای که سابقاً از اخوان
معروف بود و سزای ای بی بکار نیای خود گرفتار گردید پادشاه را و در حقیقت بیک
بقول رسید علی پاشا بجهت کینه بدین چنان باقی بماند و در سر تسلیم نمود و حاکم جدید را
در حال شغف بپست هزاره و کاپیسلجوق داد و حکومت دمشق را مجدداً از برای خود گرفت
سلطان از ارزش آرد و این سکه را بلیچ کرد و در روز ششم ماه حاکم جدید را بپست
در برابر قاضی زده شد و در آنجا توقف نمود بعد از آن بطرف ایروان فرستادند
را غلط کردند بعد از آن در نزد درمیت دوم ماه شوالیه پیشکش های حاکم گوری رسید و
در او آفراده منور شکران تبریز و پانامی ایروان رسیدند در آن روز دروغا بطی
روی شهر را پوشیدند و بطوریکه عثمانیان بی توان شدند چیزی تیر بزنند همین که کرد
دیوار قلعه رسیدند بیدکی که در پیش بود عرض کرد ای پادشاه من این دیوار قلعه ایروان است
همین جا بانبند تا شکران بشمار بسند سلطان کشتای بی غیرت از پیر میرسی
که کسی قبل از رسیدن ساعت آخر زندگانی ممکن است که بمیرد در آن
پن باد بی برخاسته کرد و بخار استغرق ساخت و توپهای قلعه بعد از
در آمدن کولای توپ بالای سر اسبان یک و قر اولان تیر و کمان داد
رودند و سلطان مجبور شد بطرف شکران گشت و از رودخانه
ساختی پیاده گذشت در قلعه سلطان تیرسی ارد و زود در آنجا نصب
و بار و توپ و پس و کلند به شکران تقسیم کردند و از شنبه بعد
شغول بردن و کندن را بچشمه و بچشمه نفری از یک یک چکان بچشمه

بودند انعام داد و شد و پیش از طلوع آفتاب کندن تاریخ را تمام سپید
چون وسعت ایران زیادتر از سرای قدیم اسلام بول بود
کلوله توپهای محاصره از بالای شهر میزدند تا که ایران را میگردانان بود که بر
در آنجا حکومت میزدند و هر قشاق را که در محاصره بودند دیر می کرد و عثمانیان را مجبور
به ترک محاصره نمود و بود باد و اندوه فراوانی که از آنجا می آمد و در آنجا
قاپودان پاشا حیدر محمد پاشا حاکم دمشق از بالای تپه کوهی شروع به توپ زدن
نمود و در روز هفتم محاصره را از رودخانه که از آنجا می گذشت و از آنجا که توپچی به طرف
تاجیک را تصرف نمود و راهی که از قلعه بروی غار غیرت بود و به دیواری که در مقابل
کشته بود و در محوطه بود مراد سر کرده های شکر استوار و جلود و پوشش ترغیب
مینمود و تا که از شهر الروم که شای احمد پاشا کفر ایلیس باغی و پیرون آوردن که
در روزنامه از میان غارتی ندشت حالا وقت آن است که شادست و دلیلی باقی
نباشد به جان فولاد زاده که شای پسر روح فولاد امروز روزی است که سخت جانی کرد
خود است و جوشان و منصب فرات نامی بعد از آن رو به جوب خود مصطفی پاشا
کرد که کشت موطن پاشای تاسواری جانی که در تحت فرمان تو شد عقب نروند
امروز روزی است بعد از اینها یک یک آقاسی را مخاطب داشته کشت
کوشیده فکر کشت کردن در اسلام بول و جوب ندانست تا در هر شادست
لازم ندارد و نجای بای امروز داون شادست و شاعت است امروز فرام
دیگر که تو بانی که یکان من در میان سنگر ناچار طور جنگ و جدل خواهی
کرد و بهر باز ناچار بایان دیگر صحبت میداشت که بای پرازد کک

خلافت عثمانی و در اطراف او که شتر بهر که سری از دشمن می آورد
تا چهل قروش میداد و اسب هر کس که شتر میشد چاد دو کا میداد و هر که شتر
بر میداشت پست و پنجه و شمشیر و هر که شتر داری را به اردوی آورد و هر که
میداد و به نهائیک که کلوله های دشمن را جمع میکرد و ندوده دو کا میداد و همه
مخاطب داشته میکشید شتر نشوید ای که بای من حالا وقتی است که کلوله
های من به پرواز داشته غلامی که با جام های شربت در طر فاش
بودند هر کس سری آورد جام شربت و قهوه و چای میدادند و چرا
نا از برای علاج مجسمه صین با کسب کار خود حاضر و آماده بودند

مدت یک هفته توپهای محاصره شرب و باروی شهر را کلوله
باران کردند و هیچ بزرگ یک قل خاک نظر می آمد و شگافهای وسیع
شد و بود و یکطرفه فرستاده از جانب طلماسه سلطان به اردو فرستادند
هشت روز و هشت نمود که اگر مددی نزد قلعه تسلیم نماید مراد از آن پیام
منتظر شد و بهر جهت فرستاده را قتل رساند و مدتی که توسط کرده بجای
داد و ایرانان خشم های قلعه را آهسته و عثمانیان آهسته و بدون یورش شدند
روز دیگر مراد قاپیشکار امیر کوزخان که مرد زیرک زبان آوری
بود و مذمت سستی داشت نزد احمد پاشا رفت و مشاوره
او را بخدمت صدر عظم و صدر عظم بجهت سلطان بر سلطان
بطور سخت از او پرسید چرا قلعه را تا حال تسلیم نکردید مراد قاهر
کرد و نا که موران ضعیف چاشم اگر در مقابل سلیمان عصر مقاومت کنید

از برای آن بود که آوازده شکستگی و جبهان گیری سلطان بکوشش
یکه بسبع امانی قضا داد ایران پس اوقت سلطان کشت اگر سنج آید
از قضا که بکوشم قلعه را تسلیم نماید فردای آن روز صد نفرند سلطان رفت
قرار کشیدن قلعه را بشروط سلامت و قشون و سلم ماندن قلعه را و در
و یکو امیر کوزمان از میان دو صفت قشون بجای در سلطان رفت بعد از اوطاع
قشونان با سردار و از ده جنگ چپی بازماندانی و امیر قشون هر سه شمشیر
از کوزمان و شمشیر مست سلطان رفت سلطان این امر کوزمان چنان اطمینان
کرده او را یوسف پاشا نامید بعد از آن سلطان پسر پسر بطور است که حال
چهار ماه است که من از برای جنگ دولت ایران در حرکت پیشام و شاه
مانند زنهای پنهان شده خود را آشکارا نمیکند پاشای جدید در جواب عرض کرد
که اسب تو دهنده و شمشیر تو زنده است شاه چهارچوب کون می تواند در مقابل فر
فرمانفرمای همسر خود مانعی نماید هزار و پانصد نفر مخصوص بر قلاع با اسما و ثمال
و خیال و طغیال از قلعه بیرون آمده از پی کار خود رفت بعد از آن پسر میر قلی
با دو هزار نفر مردان مسلح از قلعه برآمده روانه گردیدند امیر کوزمان یوسف پاشا
از وقته و غزوات موجودی را باخبرانه که سسی سال بود جمع شده
بود بعرض سلطان رسانید و اینکه چنان قلعه را مستغرق شده
حکومت ملبر را با منصب وزارت به امیر کوزمان یوسف پاشا
دادند و کمبای او را و امرا و آقا حاکم طرابلس شام شد اگر چه ایران
بطور وضعی و بطور خیانت امیر کوزمان بدست عثمانیان افتاد لیکن بسیاری

و

رو ساری شکر دولت نمودند از اینکه آن همه مردمان جنگی را به آن سهولت
بایراق و اسلحه ایازده مرجهت با و طان خود بدست و صلاح در آن دیدند
که سلطان حکم بفرمایند تا بعد از اقبل برسانند لیکن سلطان برای ایشان را رد
کرده قبول نمود و چون شنید که ایرانیان درین راه مردم را کشتن و مرگب
پاشایان و مشق و قتلانی را به تعاقب آنها مامور فرمود ایشان در میان راه بسیار
رسیده و حکم کردند از طرفین از کوشش عمل آمد عثمانیان شکست خورد و منبر شدند
بعد از تسلیم شدن ایران و ان قاپوچی باشی صاحب قبا محجوب یا سقر سلطان
بشیر قاپامور سلطان بول شدند و حکام مجسمه بر ام پاشای قاپم مقام و بوست پانچی
باشی و قیصر صادر شد که اسلام بول را زینت داد و هفت شب چراغان نمایند
و بایزید و سلیمان برادران سلطان را جوانان ارسته نور سید و بودند
بقتل رسانند بران غضب قاپام مقام و بوست پانچی باشی بحالت آن شاهزاده
نای جان کریم بگردنه اگر چه شهر آملین بستاندین کوفه بودند تا بواسطه هسایوی
مردم آوزناله و زارشی هزاره با کوشش مردم نرسد لیکن در باطن یک غم و غم
تا تم بر چهره و خسار پای تخت دولت عثمانی مایه و اندوده شده بود بعد از
فرستادن حکم برادر کشی همه بزرگان و صاحب منصبان سلطان را بیک تنه
بجسته و موزیکان چیان نوای سوره فاتحه قرآن را در موزیکان بخشد و دعای
از برای فتح تمام مملکت ایران خوانده شد مرتضی پاشا حاکم ایران کردند و در
رو جمع سلطان بسجده بزرگ شرفه نارجمه را بجا آورد و خطبه تمام سلطان
مرد خواند و سپس از فرغت از خطبه و نماز سلطان به اطاق همسیر کوز

نان پیاورده بنایان شایسته وقت و متحصص انجمنانده بعد از آن بچاوقود
مرحمت کرد فردای امروز ما پیرچا و ما پیرکوه مشغول تعمیر و یوانی قطع شد نه
و جهل شکرد این کار اقدام کرده در مدت هشت روز با تمام رسانیده اند
هزار شکربا و پنجاه و آنوقت و ملزومات دیگر در آن گذارشته شد و سلطان
با سایر طبقات عسکران را روان حرکت کرده بیرون رفت

ایر که نوزنان که بواسطه شامت طبع و تیزی بهوش الطاف معنی
سلطان را در باره خود جذب نموده بود در روز و با ده پستی بکجه پستی اصرار داشت
در کشیش خان یک منزلی از آنجانب که میای خود که در آنوقت مراد پاشا و حاکم
طرابلس شام شده بود متغیر شده بهجهت هشت شدن و در خیانت شاه و تسلیم کردن
ایروان طاعت نمود بالاخره ضربت سختی بر او زده فوراً ملکش نمود سلطان امر داد که
در بختیخون بیگ که نایب عهد است از کشتن ایر که نوزنان در گذشت لیکن بجای
تقصیر او را عفو فرمود و پس از آنکه طرابلس را بفرش خلعت خود مصطفی و ملک
عرب ابراهیم پاشا و اگر کرد و پش را ایفر نمود ایر که نوز را با پسرش در نیکو می
نگاهد داشته مثل علم باشد و سلطان از رود ارس که شته عزیمت تهریز را
نمود و از طرف رودخانه هزار چار از ایلات را حرکت داده به از آنجانب و تهریز
و پازن که سکنه نداشتند فرستاد و در آن بین با خبر رسید که در اسلامبول
شاهزاده متولد شده و نامش را علل الدین نهاده اند با همگذاشته تا قلع چو پسر
بارا تاخت و تا زکند و قلعه را محاصره نمودند چون چوب دروازه زیاد
سخت بود و تیشه و تبر در آن کار نمی شد سلطان در ختی را که چندین نفر با

الکلی

رحمت بسیار آورده بودند بداشت و با قوت تمام بطرف دروازه پرتاب کرد
و در راهمان ضربت کتک تخته تازی از اسلحه می نمود

از چو رس بطرف میزد و از شته چون میوه داریس بود و تهریز
در نگاهداشت نیست میکردند و سر باز با بعد از پشیدن میوه درخت فراق
میکردند و آتش میزدند سلطان کساتی در میزد و خود با فیه درخت روان نشسته
و بجوی رفت در حاجی حرامی فرستاده از نزد احمد پاشا آمد خبر داد که کاغذی بر تهریز
مر قاضی پاشا نوشته بود مظهر یک ترکمان خواهش صلح کرده بود و در وی عثمانیان
مقابل شهر تهریز زنده شده بیکچکان خبر آوردند که شاه در پنج منزلی اردو دارد و خواست
صلح کردن رستم خان از زبشی تهریز بوده است رفندیکر مراد داخل شهر شده به
سجده سلطان او ترون حسن رفت و ملک کرد شهر تهریز را با عمارات پادشاهی
همه را خراب و ویران ساختند چو بهای خانه ها که بطل و لا جورد قاشی شده بودند
ستون خیمه سران را نیز بشش ایشان می شد نه شب نازان که مقبره خاندان
خان امیر اطور تمار مغول بود و ابراهیم پاشا صدر اعظم و محمد سلطان سلیمان
قلعه را انجا بنا کرده بود از خرابی عثمانیان غارت یافت مراد پنج است سجده و زدن
حسن را نیز خراب ساخت و یکدیگر مفتی مانع شد که بخت با بی آن از آن سنن پاشا در خیمه
و عمارات را بعد از خراب کردن آتش زدند و دیوای شعله و دود در همه احوال
موج زمان در حرکت بودند با اینکه قشون عثمانی در سبلی باغات انچه در قوه
داشتند کوشیدند باز از محاصره خراب کردن یک عشر باغات متبیر
بر نیامدند

در این وقت عثمان قاجار که بواسطه شش صلیح را از برای ستم دین
برده بود مرجهت نموده کاهران بکاشته سردار را نیز با خود بیاورد لیکن
شروطی که از برای صاحب بخیر میخواستند قرار بدهند چون موافق میل سلطان
نموده قبول شد در میان نزدیک سید و قشون عثمانی بواسطه خرابی و اینکه
در ولایت وارد آورده قوه ماندن نداشت لهذا سلطان مراد غریت رفتن
نمود و قبی که از کوه های صعب العروج سلسله کیده شد اگر از اطراف سبنا
هزار کوه نظر داشت رافرا هم می آوردند بسیاری از مردان چالایان شکوه
را و مانده و میزدند و از یک کوه بیاوردند که تا آن وقت سرحد دولت ایران
بود که شده اند از قویون قلعه سی قطعه تو قور شده چون برف باشد
تمام می بارید دست از محاصره قلعه می برد و شده دلاور پاشا حاکم و آن
سور و اشکات شده و دست هزار آتش پر او انجام داده شد حکومت روم
ایلی در عوض بیای جو که آریالین میگویند بصدور عظمی داد شده ماسور کرده
که با نیکو چهره یک قاضی در و آن مانده شکر راسان بر بند و سلطان خود را
دیار برگردیده بعد از چند روز به آنجا رسید حکومت مصر را با قاپودان پاشا
حسین به او و مشار الیه بوجوب خط شریف ماسور شد که منطقی آهسته قاضی
سمرزول دشت را که کیمیای مصطفی محبوب سلطان را زود بگوئی کرده بود قتل برآ
وحسین علی آو نیز کردن قاضی چاره رافرا موشش نمود سلطان بواسطه
شدت درد فقر پس پانزده روز در دیار بکر مانده و چسار هزار قروش
به کاهران بک داده با شقاق یک نفر میر آلائی نزد پادشاه فرستاد

در سال

و در سلطان منزل نزل خان را که والی سور و قی طایفه اکراد حکاری بود از برای ستم
ان طایفه بر ایران فرستاد صدر عظمی تا حسن طریق کرد و منزل در اطراف
ملاطیه واقع است مشایعت نمود و از آنجا شخص شده بدیار بکر مرجهت نمود
در ملاطیه روح غلیظه که یکی از یانغان معروف بود قتل رسید و نیکو مدی
امیر کوه تان از غضب آمده موده اشکات کردید و در آنجا خبر رسید که کتخان
پاشا آهسته را با بعضی از سلاح آن حوالی تبریز در آورده قاضی سابق سالک
بود قرقه چلبی زاده برفتمدی که بجزیره تبریز رانده شده بود مجدداً بیای شت
خوانده شد در شب مولود حضرت عیسی سلطان مراد در سکو تباری بقتل درآمد
فرمای آن شب با تشریفات شایان و در پای شت کردید و از روز سلطان
از پای تا میر غرقه اسلحه کردید و بطرز اسرار طوران و پسگوانان قدیم ایران که
شده نام توصیف شده اند خود را راست بود آن روز دیده شده بود
که بیچیک از سلاطین عثمانی به آن لباس آهسته بعد از آن نزدیده شده

از برای مصطفی پاشای سلیح را محبوب زیاده و مقرب دل ربای
سلطان از خود آسایا احکام فرستاده شده بود عمارت برای هم پاشا
صدر عظمی ماضی اچته نزول و آمده و مهیا سازند و در زمین آنجا از کجا برون
طلا و قشون لغتیه به بجه مضایقه نمایند به کس سلطان داخل سرای شده قائم
مقام با وزیر او ارکان دولت مستحق او را باطلال سلطانی بهمارت مقرر
برده مبارکجا و کتشد امانی اسلامبول تجدید عیش و جشن نموده دست کجیحه شهر را
چراغان کردند

مراد چون میخواست که پای تخت دولت از برای پیرانی اولی
تازه در نماید از ایران و آن احکام بهیچ مقام صادرشده که دیوار
شهر را تغییر کرده سفید نماید و پیرام پاشا از مالکین خانه نایک بر باره متصل بودند
و از متولی های موقوفات جمعی دریافت کرده صرف آن کار نمود و نیز وانی
یورش ایران سلطان مقرر کرده بود که چون مالی قیصریه و سایر بلاد آسیای که
اغلب انصار از سر بودند و از سیالی چهل سال قبل از ترس قتل و غارت
پناه بیای تخت برده در آنجا ساکن شده بودند با وطن خود رجعت کردند
و عرصه شهر را برای آن ملک سازند و کاشکان قایم مقام چندین باشک
تفتیش و تجسس بودند که کم سلطان را اجراء بدارند لیکن جز آثار خلق و اذیت
مردم و اندر شت فایده دیگر از این کار حاصل نشد و اجمعیت شهری
نگاهی به
نیز از ظلم سلطان مراد این می آسوده بودند و ترجمه ای فرستاد که اگر استر و ادیکه
کشتی فرستاده و استخلاص پس بگیرد که ما خود و محبوس کرده بودند زیاده و بیبند
کلمه شد منج چون بر ماتحت او فرو کوبند و سلطان در اوقت قصد نشستی
در قصر سلطانی را داشت خواست بچشم خود اجرای سیاست اما شا
نماید که غیر تاجران اهل و ندیک که منج است از مملکتی خود بواسطه دوری و بی
حریم سلطانی اما شا نماید مطلق آویز شود سلطان اما شای سیاست آن بخت را
نیز نیزه اموال تاجر را ضبط کردند و بعضی از بستانه های مال التجاره او که در انبارهای
تجار انکلیس فرستاده شده بود بهر تاجران بدون امتیاز ملت گرفته و محبوس نمودند

۱۰۰

که قرض چهل هزار کوکبشان را غرض کردند و همین مبلغ بعد از آنکه خبر شکست فرستاد
سلطان عثمانی اوستی های انکلیس و اسلامبول رسیده مجدداً از تجار دریافت کرد
و در قرض ابرجیه تاجران سه و فوئیک از آنجا که انکلیس فرق ندانند وقتی که
یکی از مالی فرنگ محکم و محاسب سلطان شد به ملت های فرنگستان در نظر او
یکسان بودند و میبایست با مال و جان خود از عهده زیانی که وارد آمدند
بر آیند به بیانه اینکه در زمان طالبه چهل هزار کوکب از قرض بیکان با جریمه
در مقام مانعت بر آیند در منازل تجار و خانه های سفرای دول خارج
در مقام تجسس بر آید و هر چه اسلحه دیدند بزدند و شمشیری که پادشاه
انکلیس سیفر خود داده و را شوالیه کرده بود از او بگرفتند وقتی که سیفر فرستاده
به اسلامبول میرفت و غیر سابق آن دولت بنوعی بقرض در حبس بود تا
پودان پاد جزیره شیوس به پید قرض بی تهرامی کرد و شکایت بی
سیفر بجای نرسید امیرال دولت عثمانی که بواسطه غلبه بر قزاق های دریای
سیاه در خدمت سلطان کمال تقرب داشت از سلطان خواست
تلافی شکایت های سیفر فرستاده را نمود و سلطان در عده داد و ترجم آن دولت
را از خلق پیاویزد فوراً ترجمه بچاره را از استون شتی پاد و خنده و قالق
خربش را از سرش برداشتند سیفر فرستاده هر قدر در این خصوص شکایت نمود
در جواب او خنده سلطان در اجرای سیاست مملکت خود مختار است
و از برای این کار لازم نیست که از پادشاه فرستاده آذن و اجازت بخواند و بعلاوه
ایلی فرستاده سرش و بی را قوراکر فتنه بدون پنهانی نوکر در شتی

که رحمت به بند چون با مخالف بود کشتی را بد فروغ کار یک کرده بزور
پارو و دریای بزرگ رسانیدند و طبعی فرست مدعی بود بر اینکه به کلیسای
مذهب کاتولیک در تحت حمایت پادشاه او میباشند و در سر این مسئله
با سفیر اسپرطورش مخالفت و مزاحمت داشتند و کشتی آنست مخالفت
و گلهای دول کاتولیک مذنب عمداً مثل حال بهمه سفرای دول اروپائی
و مخصوصاً پروان کلیسای شهر و بعضی معتقدین پاپ را قهر و زور
خاست میداشت رجب پاشای قایم مقام در اسلام بول در بای کلیسای
حضرت مریم و حضرت یحیی را بسته میخواست تبدیل بسجدهای یونانیان نماید
یونانیان کاتولیک را از کلیسای مکتب المقدس و سایر مقامات تبرکات آن
صفحات دو اندیند و دو سال بعد از آن کاتولیک را بموجب فرمان یونانیان
نیزار بیرون کرده کلیسای مراد پست المقدس و سایر بلاد آن ولایت تصرف
شدند و بعد از یونانیان فرمان تازه بدست آورده کاتولیک را از خارج
کردند و بجای این است که طرفین موافق حکم ازادی که از ظیفه ثانی در دست
داشتند فرمان صادر کردند و در صدر فرمانیک تازه صادر شد بود سلطان بظن خود
موقوف داشته بود (تو باید موافق حکم مبارک من رفتار نمائی اگر خلاف کنی
سرت را می برم) این عبارت هول انگیز در حکام سلطان مراد پیش خوانده شد
و تخلف نداشت همه حال دست مراد از هر طرف در کمال بی محی مشغول سرانداخت
و امانی ملکیت چنانچه پیشتر از زمان رسیدن شازده فر باصلحت کذا و الی افلاق از
بیانجیت پادشاه محمد متحمل و چون که کما مورساندن موجب سپاهیان بود چون خوا

در عوض و بقتل اجناس و قتل ایشان به حسب الامر سرافراش جدا کردند
صاری کاتب محصل مالیات که سفند که سابقاً بخیریه کر و مسطر و دشته
اموال و را که بعد در ویلیان اسپر میشه ضبط کرده بودند در آنوقت بجاه
میلیان اسپر قبل از وصول مالیات بخیریه میداد که نصب و فدراری را به
بهینه لند میگردان و را زنده ابراهیم فندی و فدرار و پاشا
چی محمد سپاهی قاسی فیکشده و عرصه جدیدت سلطان نوشته میبایست که
مستقبل میشد که نشان صدرت دولت را به او بدین سلطان مراد عرضه
او را در اردو از برای صدر عظم فرستاد و شایه ابراهیم فدرار و پاشا
محمد را به حضور خود آورده و در کار کردن بزرگ محلی قاضی ادره را به
اینکه در وصول مالیات اهل کرده بود که بدست بوستانچیان پرور
قتل رسانند شایه فرصت را در لباس چوپانان افلاقی فرار کردند و در
بول خود را پنهان ساخت چون بهینه بخیریه از سر بریدن کردند در میان
بود قویون دده در خواب بیدار حضرت رسالت پناه سلام اید علیه بدست
مبارک خود کردند و بظن خودش آمد که کوی سلطان را که قصص در او پیش مولوی و
خلوتی را غرض کرده بود بزرگ قویون دده در همان روز نزد قریه چلی زاده محمد
قاضی اسلام بول فقه خواب خود را بجهت او بیان نمود و خودش روز بعد از آن
قاضی زاده وفات کرد و وصیت کرده بود که در پای جنازه او در او پیش حاضر
نشده بزرگ و بعد و قصص پرورانه لند امیل و وصیت او رفتار کردند و اندک
زمانی بعد از آن محمود برادر زاده عبد الغفر ز فندی قاضی

بزرگان اطول شده و صدر عظم قضاوت اسلام بول را از برای محمدی
مویه افشنگ گرفت

در روزیکه مراد با شش صیبا ایران وارد اسلام بول می شد
لشکر ایران در زیر دیوانی ایران حاضر شد و زرافور از برای جمع کردن
عسکر با مورو لایات شده و صدر عظم احکام بعدد یکم یکسان
طولی و قرمانی و سوس و مرش و حلب و دمشق و طرابلس و ارزنة الروم
و قارص فرستاد تا لشکر را که تازه مرض شده و قشلاق شده بودند در
الروم جمع نموده اردو بزنند و خود نیز از دیار بکر حرکت کرده به نجاف رفت و در
پن راه کشید که ایران را از همه طرف محاصره کرده اند صدر عظم
سی سوار تاخت کرده از راه خرطوم و چیشنگ و کلخ خود را به ارزنة الروم و از آنجا
به جرس قلعه رسانید لیکن در نجاف چند قلی از لشکر ایران سیواس و طرابلس و
دیگری را نیافت و نه نفر از یک یک کمان که خود را به جرس قلعه رسانیده بودند و
انها از شدت سرما بخت کرده و از کار افتاده بودند و خوانین و سلاطین ایران با
لشکر دزم آتای در سلاس بودند و چند هزار نفری هم از سواران ایران
بایزید توقف داشتند و برادر ستم خان لچا بهر از نفر دغوی بودند
در اسلام بول و یک یک کمان آقاسی شایرین قاهره و قوه از برای
جمع کردن یک یک کمان کوشش نمود و در وازنه پارق قاپودار با گردند
چندین نفر از متقدمان این طایفه را که بنحو استوار برای دشمن سفر حاضر شده
بیا و بخت شد تا بجزت دیگران باشند

در آنجا

در آخر ماه مارس سه مطایب شده صدر عظم با کجاسیوک
و آن اطولی یک شورای جنگی متعقد کرد و رایها بر آن قرار گرفت که اول بر
قارص بروند بعد از آن خبر رسید که ایران شکل است تواند تا بحدی دیگر
مقابل لشکر ایران خود داری و مقاومت غایه و مقصی پاشاکم نجاف از کشت
جراحات و فوات کرده است و دو افتاکم کیمای او طرانی و فرماندهی
پاشایان آن اطولی و قرمانی فی انور بر اه افشاندند در این بین پاشایان از همه
طرف عرصه را بجهت برین تنگ کردند و ایشان مجبور شده تسلیم گردیدند و
مرتضی پاشا همراه بیس افندی بکیر و کیمیا محمد به سلام بول فرستاده شد
و شاه دو افتاکار را با خود بقی پاشا و جمعی پادشاه خود نگاه داشته سایر یک
زارا مرض فرمود صدر عظم به ارزنة الروم مراجعت کرد و عالم حلب در
حسن قلعه با نسلطان از خبر بر کشتن ایران را در کمال وقار و آرامی
نمود و بلا و د بوطه یک خط شریف اظهار العات در حق صدر عظم نموده
فرمود که در این فقره میسند تقصیری از جانب او واقع نشده است و بهیچ وجه
بجمله ملامت نمی باشد لیکن تلافی تیرات همه را عثمان افندی لشکر نویس
یک کچر کمان بر آورد چون سلطان نور آورده بود که عرض یک کچر کمان تفت شده
را برود و یک کشفه سامی انها را در دفتر ثبت نماید تا مانده عدد انها کامل شود و شاک
تیر هر چه از اطفال و رجال و هرزه و بی سواد پدید آید که سامی انها را در دفتر ثبت
سلطان یکی از چهارم خود را تحریک کرد تا در لباس تبدیلی رفته به آن شوه اسم
خود را بنویساند شاه نامه نزد عثمان افندی رفته اول صدق و کوش بعدد

جلد دوم سلطان محمد چهارم تاریخ

داده اسم خود را نوید سلطان فرغانه بنیک یک قاسی قوت دختر
 های اسامی را خواست رسید اسمی که تازه نوشته شده است کی است تا
 قسم یاد کرد که اطلاع ندارد اوقت سلطان لشکر نویسنده است به پسر
 غضب اسم او را از دفتر زنده نام خود وی از نویسنده های قدیم قاپودان پاشا
 را بجای او بگذشت فرد احمد پاشا که تازه از حکومت مصر آمده بود به قراق
 پوستانچی باشی انداخته شده اموش ضبط کردید زیرا که شک های مصر را نمود
 حرکت نداده بود در جواب سوار مال نایک در خصوص سایر خزان و اموی شده
 درشت گوی میگرداند اسریش اسیران غضب انداخته زبانش را کتاه کرده
 قاضی های حلب و اورنگه مغضوب و مسطر و شده بودند از غضب آمده بجای
 خود مراجعت کردند در این وقت جان فولاد زاد و قاضی
 پاشا و اردو از شتران و مردم کردید بنیک یک قاسی او را محمان کرد تا بر خیزد
 سلطان قبلش برساند خدمات محمد و هدیه و وصلت خانواد و سلطنت این
 رشید را از کینه دیرینه سلطان شوی نشد بجات بهمن زیرا که سلطان در
 که محبوب خود موسی پاشا را به تعلات جان فولاد زاده و در حب پاشا مطهر شد
 بدست ایشان سپرد تا جان او را از شر آشرا شورشیان محافظت نمایند
 خلاف محمد که موسی را بدست شورشیان دادند تا پاره پاره اش نمودند
 نیز محمد کرده بود که قاضی این جمعی را در حق ایشان بجای آورد و در حب بهمن
 که بیزای کرده های خود رسید و جان فولاد زاده نیز فراموش نشد و در این وقت
 بهانه آنکه در قرائن جمعی را بی کلاه قتل رسانیده بود و قتلش رسانیدند

الرحمن

دولت باب چهل و هشتم عثمانی

رستم خان سردار ایران بامیت هزارشک بطرف شهر زور و کر
 کوک حرکت کرد و شاه حکومت ایران را به کلجی خان داد و خوانین شهر و ان
 و کتخ را امور کرد تا دیوارهای قلعه و شهر ایران را تعمیر نمایند و خود بطرف
 روانه گردید البانی رشید که چوک احمد پاشای وزیر با احمد خان اردلان بکاتب
 و مراد و دوست داشت احمد خان که از اولاد ایوب و والی طایفه لارا
 بود به دامادی شاه سرافراز شده بنیر شاه را بسلک ازدواج در آورده بود
 چون شاه مصفی میخواست او را نیز مانند سایر نوکران بدست شاه عباس از میان
 دارد شارا لیه لایب شده پناه بخانیان برد و به احمد پاشا خبر داد که بچیز از خونیان
 ایران بر سر او می آیند تا قاضی فیلی را که نیکو خان انجمنه گستان چه شاه می آورد
 و او از دست خان شارا لیه روده بدیده بود و در میان و زنده به حال احمد خان
 که بر حسب خواهش احمد پاشا مورد الطاف سلطانی شده و خفقان افشار دود
 اسب و یک شمشیر و جواهر نشان با لقب پیکر سپکی از برای او آورده بودند
 سواران خود را جمع کرده به اتفاق دوست خود مقابل ایرانیان رفتند و در
 مهربان رستم خان برخوردند و بدست نامهربانی تیغ عداوت بر سر
 و پیکر کرد تا صد و شصت و دو و در طرفین از زدن و کشتن نیا سوزند بالاخره
 عثمانیان و اگر شکست خود منظم شدند که چوک احمد پاشا که مریمش شده بود
 در بالای اسب نمیتوانست بماند پیاده شده و ضو ساخت و بر اسب سوار
 شده در میلوی غلدر رشید تحمیر علم کرده بایستاد و برو بردم کرده کشتن
 شهادت شده ام شاد خیال خود با شمشیر غلبت کران و بستان کان و

شدند که نغز اسلطان رشید ایران رسیده بیک ضربت علم را و علم را
بر زمین انداخت احمد پاشا نیز از اسب پشاد و ایرانیان بغرب شمشیر
نیز برایش کرده سرش را از برای شاه بردند و شاه چون مردان رشید را
محقق شد سر احمد پاشا را توسط ساریجه ابراهیم نزد اترک فرستاد تا
دمشق بجا کشد و پند و انداختن اردلانی که شکست خورده و پیرشان بول
برگشت از شدت غصه و کثرت خجالت پس از چند روز جان بقا بصلان
سپرد و این غیرت و مردانگی را از بدتش صلاح الدین ایوب بپرست داشت
چون فصل خریف در رسیده بود و این فصل در بلاد ارفیه سرد و سخت می شود بسیار
لنڈ صدر اعظم از شدت لرزوم را که داشته از برای شلاق بدیار بگرفته اند
نمود اگر ما حالا اظهار خود را می شد جنگ ایران پای تخت دولت عثمانی
مستوجب حیرت مجارستان نماید در اینجا نیز ظلم و ستم و قتل و غارت چیز دیگر نماند
دیدانی مجارستان بونی بهیچ عوارض فوق العاده که از برای جنگ فراتر احوال
شد بود و غشوش شوریده حال بودند و پستی نانی اینجا آب تا کی کردند و
دار از شدت تیر تشنیه پر کشید و علامات شورش آشکارا گردید و لند افتر
دار و قاضی را معزول کردند ابراهیم شوی بونج را که در دوم پای تخت بود بجای
دختر او شایع المنار فسنی پدر شایع المنار زاده معروف را بجای قاضی
منسوب نمودند در میان دادن عوارض مزبور به باعث آتش زدن قلعه را که
در بلغراد مجار ناسیک در زندان قانچیمه محبوس بودند قراول را که در نایک
بشد و دنان توپ را بطرف شهر بردارند نایب الحکومه شهر قاضی مصطفی را که

اهل افان بود زبان مجار را شنید است نزد زندانیان یاغی فرستاد تا با
ایشان حرف از صلح و سازش بزنند و نفر از بهوش یاران آنها که میدانشند
نتیجه کار چو او باشد اعتماد بحرف قاضی نکرد و خود را برود خانه انداختند و
اتحاد و خانه ساو را شایگان چون نموده بدرفت و یکی درود خانه دانوب
که فرار شد بسیار است می که فرار شد (سیاست بخ بفر نه پال می کند
چنان است که سرچوب بلندی را تیر کرده اول چوب را بر زمین نصب نمایند
پس از آن قطعه را بر بالای تیری چوب می نشاندند تا با سافل او فرو رود و بنا
تا شایع و جرت مردم باشد) و از پشت نفر زندانیان و نفر دیگر بهین
که فرار شد و شورش نفر را کردن زنده پس ناصح پاشا که بکومت افان فیت
این حکایت را شنیده به بلغراد رفت و داخل قلعه شده ناصح الحکومه و دوا
را داخله دار بقتل رسانید تا نکونیکه عمل سرحد دات معشوش است و نا
صح زاده آقائی نیک که بکان بخارایه کی از بستان خودش داد و حال آنکه
منصب انظراف با بعلی به شور آن او غلی عثمان داده شده بود و از برای
عثمان کی از بخاق نای ولایت را خواست با و بد عثمان قبول نکرد و منصب
که سلطان بر او داده بود و طالب نمود چون ندانند از برای شکایت بطرف پای
تخت روانه کردید بهین که دو منزل طی کرد ما مورین ناصح زاده از دنبال رسیدند
و او را گرفته به بلغراد بردند و حکم ناصح زاده در زندان انداخته کردند
ترنسبولانی و مجارستان بواسطه یغیگری را که می که اترک را کوچی بینند
دچار آتش شات گلیه گردیدند بعد از مردن نظریان کاتور پادشاه ترنسبولانیه نفر

امالی آن مملکت بحایت غایب می پادشاهی انجا شده عثمانیان حامی این
پلطن بودند پادشاه سواد از منورین کلجی حمایت می نمود و بعضی از ائمه را در بارطیش
از راکوگری طرف دای میگرداند فرستاده های راکوگری بایش کش می دایا با
رغبت و از آن بوسیدن حاشی لباس سلطان را میافشند و دست بخت سلطان
مانده بکمال افتادند و منورین را بوسیدند و رعایت این رسم تازه را بمنورین قاری
مکلف شده بودند راکوگری چون دید با بعلی و در بارطیش از او حمایت نمی کنند
پلطن طرح دوستی در انداخته خواست و رایجی و پلطن فرار کرده با فغان رفت و
از حاکم انجا التماس حمایت کرد و ناصح زاده و اتمه را بخدمت سلطان را پورت
نمود و سلطان حکم کرد تا پلطن را بمنورین اسلحه در پادشاهی ترسیل و استقلال
مشار الیه بکج پادشاه حکم فرستاد و صاحب پادشاه حکم بپستی را دعوت نموده با
ایشان حرکت کرد و بصرای شریو لارفت از کجا بکلیکی های پستی و سوار
یاد و از ده هزار سوار و دو هزار پیاده یک مچند عراده توپ صحرایی پیش فرستاد
ایشان در صولانا با لشکر راکوگری مقابل شدند جنگ کردند لیکن شکست خورد
حاکم فغان بارونس رفت و لشکر راکوگری در سلاتینا جمع شد ناصح زاده و یک حرکت
عاقلا نمود و بپیشکر راکوگری زد و دو حش و دلوله در اردوی او انداخته یک قسمت
تاراج نمود و به افغان مراجعت کرد بکج و صاحب نیزه یک بقدر حکومت خودشان
و ناصح زاده در را پورت خود تقصیر است شکست را برگردان بکج
پادشاه اخت مشار الیه را بابت و بنجسیر به اسلام بول برده
کردنش را زد و ناصح پادشاه از حکومت افغان معذور شد

ایلی

موسی پاشا بجای او رفت آشی محباش بی اغراض و غیره و غصب سلطان شد و شریک
جاده از راکوگری این را پورت ناصح زاده و اتمه هم از اعیان مت ترانس بولان
سلطان اده بود که پلطن را از برای پادشاهی استعداده کرده بودند و ذوالفقار بنجم دولت
آن عصر را دروغ بی باقی بود و در حال پادشاهی راکوگری سلطان را بضماف و وصایا
پادشاه که بوسنی بخدمت شکی که در این آخر روی و او مجبور شد که جای خود را بپاشا
دفع و اکه از نایه و صالحه اصلاح خدای که در سندن حکم قتل برادران را زور و زور کرد
بود و سیاست نکرد و لیکن اموال او بصلط دیوان رفت و از برای شکی
زنده است چه معاش او معین باشد سخاوت قریه شایین را با و اکه اگر بکلی
اتمه را طولی کشید که مشار الیه وفات کرد و عقیده عموم مردم بر این بود که
مسمومش کردند

در این وقت صدر اعظم محمد از دست قیام ایروان مور و غصب سلطان گردید و حلیل
امیر خورامورثه نشان صدارت دولت را از او بگرفت و صندوقی بکلی
عاده را بمنورین ساحت پیرام پاشا قیام مقام را بمنورین صدارت نشانده و محمد
پادشاهین که با سلامبول رسید و پیروی قیام بخانه باغ سراسی که در دکان
وزرای مغزول بود حبس نظر شد و چهارده ماه در محبس صدر اعظم بدار
پاشا با علم و سبق با به اسکو تازی رفت و از انجا بعد از نیرده روز
بطرف حلب روانه گردید قاپودان پاشا که بعد از شش ماه از قزاقلی در مان
جای بخرشیدم احبت کرده و اردو اسلام بول گردید مضرب قایم صحاحی
داده شد و امیر البحرینی نیزه در اداره اوقات ماند و صدر اعظم مغزول شد

در حبس ماندند و هر کس که جمع اموال و ضبط دیوان گردید مورد التفات شده به حکومت
لوگساکو نامور گردید زیرا که بواسطه غیرت و اراده در حالت خوانین قهر و بط
یک شخص بزرگ کاری را در آن مملکت از مردم داشت و سبب اقبال آن
شاهین اف که در آنوقت قاپوچی باشی بود با چهل هزار دوک و چهل هزار ممول بزرگ
جانی بک گرا بی خان نامور شد تا او را دادند که در یورش ایران شایسته گشت
مش را الیه که مردم در آن وقت طلبیده از حضرت مبارزت و چوکی بهر دست
عذر آورده و وجه حکم را قبول نمود و اندک امداد و پول کرده بخرید و رفتند
غایت گرای بزرگ گرای را خانی باارستان قهرم کرد و برادر نامی خان
مش را الیه حاکم گرای و سعادت گرای قالد و نورالدین شد غایت گرای نیز
موافق و منظور سلطان شاهرخ و بجای سیک لشکر باسی تا در مملکت ایران
بر برود و بی گنجی خان تا در قراقره بر سر آورد و سه حدات را معین
نمود و طوایف تا در نوخر به سه طایفه تقسیم بودند یکی ایل نوخر بزرگ بود که در تار
بزرگ یورت داشتند و هیچ خانی اطاعت نمیکردند و یکی طایفه نوخر کوچک
بود که در ظاهر مطیع خان تا در ارستان قهرم بودند و در باطن او را دشمن
میداشتند و یکی دیگر ایل منصور بود که همیشه بقتل و غارت و راه رفتن
و خان آنها کاتیمیر میرزا در جنگ تو خیم شادست نامی خود را ظاهر رسانیده و رفت
و شهور گردید و از آنوقت میان او و خوانین قهرم علی الاتصال است با عدوت
و دشمنی در کار بود طایفه که در قهرم ایل منصور مخصوصا عدوت میورزید ایل میر
بک بود که با خانی قهرم متفق شده در وقت نامی لشکر کشی می برادر سوار با و

میدادند

میدادند و خوانین قهرم سواران شیرین یک را از برای اضمحلال ایل منصور بکار
میدادند در این اوقات که قالداسام گرای مرید شریف بنو خا طلبی بود خان
از حضرت یورش ایران مانع شده بر سبیل منصور بر او دل در گزین آن
ارو زده و بعد از آن زرد و دوشیزه خزان یورت کاتیمیر میرزا نامور گشته
مش را الیه زیاب عالی زن خواست تا جواب زور را باز فرماید چون
دولت لیسان رضی عنه دور و در جنگ لیسان و وقوع جنگ
آتش و تاراج کی شد از آن جنگ جدال به کاتیمیر میرزا داده نشد و او
به اسلامبول حاضر نمودند مش را الیه اطاعت کرده و پشت و خیال اطالیه
اموال خود را در کسلی گذاشت و برادران او سلمان شاه و اراق سارین
و اقوام کاتیمیر چون از غده حاکم برنی آمدند لا علاج مانده بجان تبار
اطاعت کردند و خان مش را الیه خیال اطالیه و خزان کاتیمیر را ضبط کرد
و حوالی آن کوان اضراب نمود بعد از آن ایل نوخر را ملد و شهر کفر را محاصره
کرده بکلی بکلی انجا بچاق چپا ش را با حمیه فندی قاضی قاضی بکلی رسانید
و شهر را خراب نمود بعد از آن ایل نوخر را از نو بچاق بکلی رسانید
داد و بستانم قتل کرد و بدینسان قهرم و دهر خان تا در ارستان بکلی
اطاعت ننمایند از وقت خان و الاکشان حبارت کرده به
یحیی فندی مثنی نوشت که کاتیمیر را بدست آورده بجهت و
قتل عثمانی از سرحد و نیامی و خلیا را بکسر کرد و زود از سرحد بکلی
از خان معزول و سوار گرای مسلمان گرای بجای آن منصوب نمودند و کاتیمیر از آن حاکم گرای و

عفا کرای اقاله و نورالدین نامه و برادر کرم کرای الملقب کوکک سلطان
در نزد خود کا داشت چون که بنشیند در قناره بنیاست کرای رسید
خود بطرف ساحل دریافت و برادرش حامد کرای سعادت کرای بواله
اولی کوفتند که اگر خان تازه از طرف شکلی پایید در حد و ماعت برید
و سلطان شاه و اوراق برادران کا ختمسیر که از روی باری ان اطاعت
کرده بودند موقع زمانه بنهتاش مشهور ابو اسیر قانقا و نورالدین
تختسند و هر دور اقبل رسانیده جمع کثیری از نوادران ابراشند و عیانت
کراچی ان اه مار از همه طرف بر روی خود رسد و دریافت نمایند و بیا
رفت و کا ختمسیر سلیمانول خان مغزول می شد و همهمه آنها بجهت سلطان
و سلطان در خصوص خاشی که از خان ذکر کرده بود اورا ملامت کرد و
زیاده او و مادرش را بیا خواست که در حد و حواله بکوستاخی باشی
باشه سلطان طایب کلکیش انداخته کرد و وقت مرگ او قاضی
عسکر انیش خان را شاعت کرد و بنشین رسانید و سلطان خاقی حصار
را به کا ختمسیر و الدار کرد لیکن بکاشمیر مردی از روی بقیل رسانید سلطان
فرمود تا قضا ص کرده بنشین برادر بد بر و ند بعد از ان خیال کرد که مردی مانده
کا ختمسیر که در شادت بهار در می هر وقت هر که از خون بهر خود نخواهد شد
بنداسم کرد که تا بهر را به بدر ملحق باشند از این خبر تا تاران نوغز
دل شکسته شده خان تارستان خرم و خوش دل گردید و نوغز نا چون
از وجود کا ختمسیر خرم ماندند لایه بخان خرم وعده خدمت طاعت بیا
بکمال ملکه

اعشاس مملکت قمر این شد که چون قرا قیالات انشکات آغالی
دیدند قلعه آروف اخلاک گرفته شکست خورده قتل کردند بهادر کرای
نیز ناند جانی بک و خاست کرای المی نامه نزد سید طوطا طرش
فرستاده از خانی خودش خبر داد و همچنین دشانان لیسان بر و س
از این امر خبر نگذاشت نامه نامه نام خود و برادرش قانقا و نورالدین می فرستاد
بکاشمیر خان قمر و نوغز جمعی از سانشان صاحبکاران دولت
عثمانی را سلطان اقبل رسانید از اب قاضی نمون کی از قشمنش در خدمت
سلطان بکونی کرد و فراموش شد او را بدیدار عدم فرستاده عرب شهاب
قاضی قبول حبس که اصلا از انالی مصر و قشمنش بری از برای قمران تو
و توسط قاپودان قاضی مصطفی که حاجی و بود بطر سلطان رسانید سلطان
در عوض زحمات او قضاوت سلا نیک ابه او داد چون رطلم حاصل بایا
انسانکاشی او را به سلیمانول آورده بدست حاکمش سپردند شیخ
قصیه که مشیر عیازه و قشمنش بچهر کایان بدینی در سلیمانول سلطان را به
اندام با اقا اشقام ان کرده لی دب محرک بکرو و از برای برپ
سلطان در اقدام باین کار خوابهای استیاد و رخ پان نمود و اخر سر در
سران بود اباد داد و دوست سال بعد ز شید شدن او خیالاتی که در
اندام بچهر کایان کرده بود و وقع یافت و انقوم بکمال کایان در اب و
خاک خون خود غلطیده معدوم و نابود شدند نزدیک بود که سفاکی
قانون حقوق اشخاص را فراموش کرده مقتود خان المی ایران اقبل بیا

سفیر نادر با تالیف صلح و دیاری کران بهادر آمد و رفت عمارت
دولتی او و پاشا را از برای نزول امین کردند و بعد از چند روز در محضر سلطان
اختیار شد چون تالیف صلح موافق میل سلطان نبود حکم شد ای پادشاهی که
دشمن محبوس نموده و با خبره و دیوارهای نامی خارجی سایر روزنهای خانه
را بسته منزل اتاریک نموده و در وقتی که محمد پاشا حکم جدید طلب روانه
مقرر حکومت خود بود ای پادشاهی که در آن روز که در آنجا رسیدند و در آن
اجزاء حکومت کرد و محمد پاشا اسلوم کرده گرفت و مانوشتهای که داشتند
نجدت سلطان فرستاد و در آن مطلب در کمال شد و خبر ناک شده بود
کوش و دماغ آنها را بریده از برای منزل ای پادشاهی را بپایند و نوشته را
بجای دماغ بریده بصورت آنها منجم و در کردند
الطاهر رحم استم ندب یونانی را ملا خط کرده سیرل نام را
که پادشاهی و رئیس مذمب ایشان بود با حاجت ترز و نیت صلح
دشمن منقول کردند و دریدی قلم محبوس نموده قبل رسانید و کافله پادشاه
تازه که دوست ترز و نیت بود بنجاه هزار را که از برای صادر کردن حکم
ریاست مذمب یونانی پیش کش داده
در پدایای رمی که از ضرایب این آید سلطان در جواب اشارت
گفت که چون غم و غش بعد از خرم شده است در اینجا و از حق طلبان
خواهر نمود در هر حال چون سلطان خیال داشت که در سال دیگر
عازم تورش بعد شود و مدارکات لازم آن کار را حاضر کرده بود
و این بود

و این بود

در این وقت پیرام پاشای صدر اعظم را حکم کرد که از پیش برود مشارالیه حرکت کرد
از راه نیک و مدی لطیف توقا و روانه کرد و یکسختی که بولی سرخوش و پادشاه
که سابقا از جوانان عثمانی و دو شش کیان بود بدین صدر اعظم رفت و فوراً
گرفت و از نادر پیرام پاشا را از اسامیه به تفت و پس از آن پس و اساطیر
و پیر و حتی رفت و سرحدات قاض و از رتبه الزوم را اسلحام داده و برده
اسامیه مراجعت نمود و ناصح پاشا را داده و گفتن پادشاه که از حکومت مغرب
شده بودند و مجلس دیوان شان و در ارت یافتند و او پیش از این را با والی
در خصوص بدین کوشش و دماغ را در اول قریب او که پیش از این زیاده ترسیده
قبول شده بود و با وجود این به محمد پاشای سلیطه حکم شد پس از این اقبال
و پاشا از برای اجرای این خیال او را به توکجا دعوت نمود و در این بین
راه از قصد پادشاه بنحیثه مراجعت کرد و پادشاه صلح وقت را در این
که حکم محمد و از برای او فرستاده و حکومت اهدا و استقلال شد و به حاکم
جزیره قبرس اسکی یوسف پاشا قاضی اینجا اسناد عظم و چشمانی داد و او را به
اسلام بول آورده به محصلی توکجا می با قاضی برضه و او اسلحه حاکم کما در کتابت
منور قاضی کی گفت و را مقصود کرده حکومت گفته رفت و قاضی قبضه سیده
بعالم دیگر شتافت و در اسلام بول خیر از یکدیگر یک تازه گرفتند و صاحب منصبان
ولایات مامور شد و تا اطفال عیدیان از برای این کار را خود انداختند و فصلی
و زیستان ناخوش طاعون جمع کشیدی را هلاک کرد و بجای منور بر حصر
سلطان در بخشج نهایی مردم می افزود و هر روز نای جمعی را از بار سزا

سبک میساحت برادر خود سلطان قاجار که جوان قابل است به شرف بود
از ترس نیکو شاید و آینده اسباب خرابی او بشود و تقبل نمایند
معت و از بعد از وقوع قتل بر بوسه ق باو علم بای سلطان را در
برابر جده خانه و کشتی ساز خانه نصب نمود و بعد از آن در خانه بای پاشا
و شوالیه هایک میاست و دیو شرب او قهرم رکاب باشد برده بر پا نمود
پاشا حال افغان با به اسلام بول او رده قایم مقام کرده و جای او را به جده پاشا
سابق او در وقت روز بعد از جلوه و او ان سنجی باو سیدق با شام سلطان را
در اسکوتاری برده و بعد از یک ماه سلطان از اسلام بول حرکت کرده و به سکو
رفت و در روز بر سکی که در زیر برگه توان آمیزین چنان بود سوار شد معضری از
فولاد بر سه که اشت مانند مبارزان عرب عمامه سرخی بر دوز آن چپ بود
بطوریکه هر دو استهای قمار خانه بر بالای کشت بای او افتاد و حرکت میکرد
ارووی سلطان میست و نه روز در اسکوتاری توقف کرد و حکم شد که بی قاپو
پاشا در این روش نیز قهرم رکاب سلطان باشد از برای طی مسافت
اسلام بول بعد از مدت صد و ده روز معین کردند و در شتر ماه شش
مطابق شش هجری حرکت کرده و او شش روز و نیکو مدی که منزل خیم بود
ملا باو در رس با که شایع آمده بود و در حضرت هم راجعت نمود و قبل از
رفتن ایشان یک استعانی از طایفه نصیب قضاوت و حضور سلطان نمود
و سلطان همیشه هم و ادراک قاضی با او اسطه مسالکی که از آنها سوال مینمود
می شنید و در این مجلس دو سده از ایشان سوال نمود یکی این بود که ایست

۴۰۰

چو بر است با عرض که برام یک در در جات عشره و هجده و دانش تیرانه تقی بسته بنشیند
نصفه که اگر کسی قسم باو کند که کشت نخورد و اگر کسی بخورد و خد قسم کرده است و بنشیند
نفر از طب که شد در اسباب این ستم را با یکب فقیه رجوع کرد و بعد از آن به عرض بیخ
زاده که چو این آن صواب بود و عرض کرد که در حضور ستم نه فرست بر چه را که عدت
بر آن بنشیند و است ستم فیه چون در صحن حمله اولی و شکست همرا بهر چه کشت
محسوب نباشد اما اگر شخص بر روی کج و خد ف قسم کرده است و در حضور ستم نه کشت
بر بند ستم و محض نشسته بای ستم نه جواب یکب فقیه فقه سلطان را در
چشم در آرد و نصب قضاوت بر او غایت کرد که در هر دو هم در ستم نه فقه علم داده
مراقب بر ستم نه سلطان بود و خد ف قاضی بزرگ نا طو لای حد شد فقهی که همیشه یاد می
عدم تقی و در شش سخن کیفیت چون از کشتن شود و فرود حق بن صاب که نه باو می کرد
و تقی ۱۰ و ۱۰ در حلت را درین بابت خدمت میکرد که سهر در ستم نه صحنی پاشا و هم بر ستم نه
حسین پاشا سلطان را در حق قاضی بی امانت کرده و فراموش نه چادر او را بر سرش خراب کرده
به عزاد اخراج بهر ستم نه چون که سلطان از سکو مدی بیرون رفت چا پاری با عجم نام آمد
آورد که در سلطان شکلی که در شتر گذر شده بود و کینه تر که گوید چون بعد از آن معلوم شد
که مرده و ناله رسیده و خبر داده است و در نه مرده را در ستم نه چو چوین براس فک کوفته
صده اعظم در این منازل از برای فخر نه که خدمت در آن خبر سلطان بر ستم نه را سکی
شهر مراد بیکارت قهر صبر خوشی او سب می که در ستم نه پاشا نظر شوال خان و نه جده واقع
سب و صید صحن عثمان اول بهر رفت و در سیدی غازی قهر سب بیدال که کبار
نامی اسد و در دشمن بر نایان سب می غیری به ستم نه بول بخاری است که در شتر نه و دان

یقین این نامه را از برای سخت و قابل سلطان نگه داشته است تا با سبب مقدم به سبک
فرمان پس مرید به در آنجا نوشته شود و در جوابه ایشان فی حدیثیه از مردم دست بردارند
نهادن و خروج شد سلطان به سبب اول رحمت نمودند و فی حدیثیه از مردم دست بردارند
و گاه با او ایام داد و در قیاس بهرام پش می مدد عظیم به اهل طبرستان و خات کرد و این فقره و نظریه
می که شخصی به نسبت آن زمان که در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد
شیرین می بود و هرگز نمی توانست که با وی به رحمت می شد و تا می رفت در سخنی با اهل طبرستان
نخوش می شد و این که در آن زمان که در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد
با که در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد
در چاه و سیرام پش صد و بیست و یک سال به سبب یافت که در آنجا که در خدمت سلطان بود
در زمان زل عرض ده پیش کشیده بود تا به سبب آن در آن زمان که در خدمت سلطان بود
نموده و سبب صد و بیست و یک سال به سبب یافت که در آنجا که در خدمت سلطان بود
همی که در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد
برای حکم در سبب پش و در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد
تمام حکم در سبب پش و در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد
فی حدیثیه از مردم دست بردارند و گاه با او ایام داد و در قیاس بهرام پش می مدد عظیم بهرام پش مرد
پش به سبب پش و در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد
با در آنجا که در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد
ش و این که در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد
عظیم بهرام پش و در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد

و از میان آب در حوض آن عظیم بهرام پش و در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد
یک یک شهری خانه که کوچک یک سبب است که در آن زمان که در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد
پش و در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد
برای که در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد
از آنجا که در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد
قتل در آنجا که در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد
از آنجا که در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد
صدیق خویش قرار می داد و در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد

در سبب پش و در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد
به سبب پش و در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد
بروز در آنجا که در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد
بود و در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد
یک ضربت بر آن نواخته شد و در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد
نموده و در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد

به سبب پش و در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد
همه را در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد
فراوان و در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد
بکینه و در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد
استیم و در خدمت سلطان بود و این سبب که با اهل طبرستان می مدد عظیم بهرام پش مرد

از برای صفتی است که با اندام من بعد هم ترا پیش از وقت یکیشش را به عجب نمودن بداد
 دادند و فراموشی از اندام و فراموشی شد مرا و بعد از آنکه در آنجا بود که او را با خود با سدهم اول بداد
 و موافقی را از است و قی در آنجا تا اول نمودن یکی از شراب اتفاقا سلطان را که همیشه به حق تمام
 طایع خوردن شراب بود و شراب را هم داشت و آن چنان بود که در یکی از شب که با دست تالاب
 از برای کشیدن شربین نموده و آنرا که در یکروز به یک مردان سر بائی که بعضی مری نام داشت خود
 که در عالم سستی به شربین بود که با کثیر از او که سلطان است خبر میاری نماید و در یکروز سلطان
 او را بجهت خود سستی به شربین با کثیر از او که در یکروز خود را به شربین شراب از مری خود
 آورد و عرض کرد این است آن عادی محول که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 و قیصر را که به شربین زود را از مری خود است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 عالی و مری خود را به شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 قرار داد و در آنجا که در مری خود را به شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 خود را در مری خود را به شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 طعم شراب لذت خون مری خود را به شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 خود را در مری خود را به شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 اتفاقا بود و فراموشی شد که او را به شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 و دولت در آنجا که در مری خود را به شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 یکروز یک یک از شربین را به شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 چنان بود که با شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 داشت چنانکه شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه

از برای

از برای خدای که شربین را به شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 یکی از آنکه شربین را به شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 بر داشت با حالت که شربین را به شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 بر یکیش از مری خود را به شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 خود را در مری خود را به شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 به شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 ممکن بود که شربین را به شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 طرف داد و آنجا که در مری خود را به شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 چنان بود که در مری خود را به شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 بر مری خود را به شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 مری خود را به شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 چنان بود که در مری خود را به شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 خوش آمد و آنجا که در مری خود را به شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 در یکروز خود را به شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 رسیده است که در مری خود را به شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 غرق کردند و در وقت رفق به طرف ایران میامید که هر یک خود را به شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 فارسی در شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 بختیبه و قی خود را به شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه
 بر سر آن چنانکه شربین است که از مری خود را به شربین است که او را داشت و چنانکه

[illegible]

پیش از آنکه عظمی شهنشاهی از اقبالین بزرگ و چند نر پشیمان که مرتکب قتل و احیاف شده بودند پیش
رسیده است حتی با قریه صطفی اعظمی که از حیات دست نوش و غیوری از سرگرداورد و چوین سینه بیاض
فرستاده شده که همان شود بیرون برین آمدن خود و در پیش محمد پش و در باب او اعراب باید که دم را فرست
میزد و بعد مدام در خانه نشسته و در سر پای تخت با لبین خود فرستد و حرامیان هید و او
که را داده و پس از یکسانش کرد و چون دست پش بخی باشد از او یک نوج پنج که یکی یک
با دو کس پشیمان را شک با نان شده و سیات شده و در این و آسوده کرد و بر سر دست بول یک
زین لزه شدی اسباب جرم مردم و یا غافل زدن عام شد حسین صاحب پش را ده کاهل
نسب خود و سر او بگیتی بعد از عظمی پش را ده اسیر را می نماید هر که از نیکو بی با این منصب نه سینه
بود چون در آن وقت صاحب با جاده ولی پرده غیر خنده صاحب پش را ده که حکمت صاحب را فرست
پر دستم و ناپاک که در راه خدا و جاده و دهی را ده کرده بود از دستم نوش را ده که پش
رفت و عدم احاطت صاحب را ده بر سر پش سلطان و بر وجه شریف حکومت سید موسی را ده
را ده و او هر دو را کرامت کند و شکرانی کند و بر جعفر او را ده و صد غلظت را که سید حسن را ده

[illegible]

This image shows a blank page from a document. The paper has a light beige or cream color. A dark, thin horizontal line runs across the upper portion of the page, likely representing the binding or gutter of a book. There is no text or other markings on the page.

[illegible]

باب چہل و نہم

[illegible]

نگار بیکو در زبانه صف کجی حرکت بکنه چنانچه از نه بر سرشته رفته خود را بر روی صدر
 اعظم انداخت قره مصطفی شکر کشید و دست بچنان زد که او را گرفته پشته در معی غضب
 از جنب سلطان مامور شده او را دیدن آن خرابه پاش و بختا چشید که در آن است خنده و خوشی
 نیز سلطان بستانید نه در بر کوفه خورشید بود و در آن که در نقشب کشنده کان سینه برادر و چو
 خنده و خنده مصطفی پاشه و یک شت غریبی بدید که در دست عظیم چنانچه از روی دیگر بر روی
 آن با پنج غضب کرده بود و عوام را از دست مخرج نموده بفرستاد که گفتند بفرستاد مصطفی صحرای و آن
 گفته آتش زدند و بسم قره مصطفی بفرستاد و این دنیا بانی خیر و خیر طهره خرام باقی ماند
 در حوسل ابراهیم در ولایت و چنانچه مرز و ده که دولت و ملک عده سلطان مراد بابت خسارت
 سعیدین بر بستان متعین شده و دست که در گرفت در وقتی که قاپودان پاش و در خارج بود و در
 خانه را موقوف کرده و در کارهای دیاری را بر بکر بنده را در چهل فرزند قرار داد و چون که عده عظمی شدند
 از در و در هر اسب داهی و چند نفر از دیگر یک خانه داشت و باقی با خانه های خودشان از آن وقت
 و اوضاع این ایالت و اصلاح و چاره که با تمام او در وقت بخت و در دست و در موجب شوند باقی بخت
 و سگ و دو فرشته که مشت و باره از سرش داشت و بخت و در موجب پاری ساری با جوده پاش
 گذاشت و در آن خندان اندازد و خزینه با او در دست پنج سال صدارت آتش برار یک برادر و
 خزانده افزوده شد که چو سواد خواندن و نوشتن بدست بکنید نیست که در برای شخص عظیم این خزانده
 چه قدر لازم است همیشه بکفایت من مقرر بکنید تا بصل صدارت بنشینم در و در مصطفی مردان
 قابل این منصب را برین داده اند در کوه سواد که سواد را در سبج ترک کرد تا بر آب غرقه افزوده شد و
 بهر چه چشیده زنده نقد نیست از برای نگاه دار آن سال و مرز و پاشه و ده که بکر بنده است
 و عده یک کلید را که در سواد بشارت و رعب واقع بود و بدین بر بجهت خود در وقت سبب بر سر کار
 اند

خواب محمد پاشا را یاد کرد و در آن وقت آباد و دو باره حشمت خاتم آورد در اسب بر بال سر شمشیر
 بخت نشان صدارت از برای سلطان را و در آنکه معروف بفرمان چو جان و در وقت پاشا
 و شش بود و در آنکه کسان پاشا را بر مقام کردند و عده عظمی از در پاشا پاشا
 با سر که اندک کاوی است و دی بود و در عده عده و او ارات بزرگ حاضر داشت و خزانده را بر بخت
 باز کاوی که ای قره مصطفی خنده کردند و شش او را از بر خانه بکچیک بک فاس با و خنده فاس هم با فخر
 جبهه خانه ناچسب حسن کا تب سبب که در کجی پاشی احمد که ای جبهه که از مقام قره مصطفی
 محسوب می شدند با فخر چو جبهه خود کردند و در آنجا خزانده را بر بخت بکر خورشید بکچیک اندی
 نصیب یک شب خنده خزانده را در کا خنده در آنجا خزانده را بر بخت بکر خورشید بکچیک اندی
 در و در بخت از کشته شدن عده عظمی از صحرای حاکم عراض شکایت مصطفی از عده و پاشا پاشا کرد
 در اول از ترس عده عظمی شکایت نامه را در نزد او و با نیا عده نزدیک پوشته شود و بستان
 پاشا حاکم صلب بر بخت از کتاب عظمی دستم از حکومت معزول بسمه بول آورده شد و خاتمین
 گردید با این حالت در جهان رودی و صافی جان و تر سلطان که هر چه عجب پاشا را با در و اج
 آورد و بستان پاشی با سوار و در بستان آقا که عده در عده سلطان مراد مامور برین مطرو و در و در
 از چهار هزار نفر از ایشان را در بستان را کشته بود و با سوار بر بال خضارت بعد از و در آن مولی
 که در آن عمر دست آورد و در بستان یک نفرها لاشه بکچیک بک فاس احمد را خارج کرد و بستان
 فرستادند عده عظمی بعد از یک سال از شش با سوار بول آمد و در بستان و در و در مجلس و در آن نشسته
 از برای بعضی و دیات حکام معزول و قاپودان پاش پال بقیل رسیده را که در سفر ترک که بکچیک
 از فرقیه رفته بود و الی آنجا محمد را که دخی لقب و در و در چو جان خود حاکم مولی چون از حاکمات
 اندیشه داشت و بستان بکچیک کلید حاکم بستان بکچیک کلید حاکم بستان بکچیک کلید حاکم بستان

عالی هم سلطان مجبور به خروج کرد و بی شکی در آخر شهر از برای کسانی از معتدین خود که در آنجا بودند
 تاجان شخص بر تیر تیر می رسید میان رسید پس آنرا یکی یک تاسیست به از آن معتدین است و تیر
 داری یافت در دست تیر تیر صاحبی سلطان را می کرد و از حرم حاکم پسر کرد و و اما خود را کسی می کرد
 سلطان کرد و نیز در دست چند روز تا چندی پیش و یکی یک تاسیست به از آن معتدین است و تیر
 از حرم که باقی است که تا حال نشیند و خود را که تا اوقت هیچکس از سر و از آن شکرتان در دست
 یافت و نه چندی خواجه بهر خواجه و وزیران و حاکمان و پسران و پسران و پسران و پسران و پسران
 بطرف در آمد و بهر خواجه و وزیران و حاکمان و پسران و پسران و پسران و پسران و پسران
 انعام و کلام بهر خواجه و وزیران و حاکمان و پسران و پسران و پسران و پسران و پسران
 شد که تیر تیر کلام بهر خواجه و وزیران و حاکمان و پسران و پسران و پسران و پسران و پسران
 پس با تمام آن در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 از یکی بهر خواجه و وزیران و حاکمان و پسران و پسران و پسران و پسران و پسران و پسران
 خیا هم سلطنت را بر پا کرد و تا جاری به جوانی است و آب هم دارد و آب هم دارد و آب هم دارد
 گفت اندام این کار را که تیر تیر است و اوقت سرد را برای بنای است گفت که آن مکان که تیر
 سلطان واقع شود و تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر
 بهر است سلطان و او سلطان از او پس با کاتبین و خط و کتب است و عرض کرد من خوشتر است
 از روی کمال غبطه و غصب گفت این نام لی تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر
 من بین نماید از این که تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر
 کرد و نام تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر
 سلطان تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر

است و بهر خواجه و وزیران و حاکمان و پسران و پسران و پسران و پسران و پسران و پسران
 گفته شد و عظمی و عظمی و عظمی و عظمی و عظمی و عظمی و عظمی و عظمی و عظمی و عظمی
 که هر روز در میان و در کوه با عظمی و عظمی و عظمی و عظمی و عظمی و عظمی و عظمی و عظمی
 در سبزه مرکزی پاشا سلطان خود را بهر و اما و در اسکوفا و عظمی و عظمی و عظمی و عظمی
 کشای بسیار با خود آورد و وزیران و حاکمان و پسران و پسران و پسران و پسران و پسران
 خود آورد و عظمی و عظمی و عظمی و عظمی و عظمی و عظمی و عظمی و عظمی و عظمی و عظمی
 اوقاتی که سلطان در آن در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 که در تیر تیر و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 حکومت را بهر تیر تیر و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 برادر که در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 و اما در پسران و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 او که تیر تیر و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 صافی است و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 امیر و صاف و صاف و صاف و صاف و صاف و صاف و صاف و صاف و صاف و صاف و صاف و صاف و صاف
 سلطان و صاف و صاف و صاف و صاف و صاف و صاف و صاف و صاف و صاف و صاف و صاف و صاف
 احمد است که از آن در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 عثمان نام نهاد و امیر و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست

و در سلطنت محمد چهارم و غرض که جهت نشستن سلطان ساخته اند بیکر برده است

چون غرض از این سلطان که در جنگ و نمیک هیچان آمده بود حال خود را پیش قریبایان و همزبانان
شدیدان بنمایانید تا این ملک در ده بات قوی و در پادشاهی و عود و خون و کوه و خون
نگو و باصل آمده و زیاده و بجزایر رسید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
مقتضی از این که خود را پیش قریبایان و همزبانان و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
یونانی و ارمنی ساکن باشند بعد از این که قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
از این که در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
نعمت از آن که در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
سودن کرد و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
اسرائیلی که قاتی با برده انجیل پادشاه و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
او همیشه در روز بوقت شرف که شرفی دول خارج و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
خبر فرستاده های اهل قتل و زندان و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
نه مقتضی احمد و عظم از نصیب و منزل کرد و نه و یک تغییر است آن که بود که سلطان را قتل نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
بود و بوقت که گشتی باقی در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
کرد و نه در میان غیرت و کجای که پانی شرقی منار و پادشاه و مرکب در باغی که پانی را بوقت
ساخته و از خود پیش کشی که پادشاه و حکام صادر نموده تا قتی که شاذل اول پادشاه و مرکب از آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
برگشته و سیر و مس پندش را بجا می آید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
اطرش انظار دوستی بیکدیگر و این حالت نمی بود و تغییر و خواهی کرد و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
شدن صلح و نمیک از روی صدق و راستی پدید آمده و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد

بود چون معروف شده بود که باقی منبر پادشاه را در حدیث صدق بای و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
و بعد از این که در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
که در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
تصرف عثمانیان به جزایران و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
شده از آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
مفسر را با پادشاهی شریف که در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
و که در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
افغان خود را از آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
چون در مرض بود از سبب بقاء و دیار و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
از آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
در رعایت شرایط صحیح کمال اهتمام و ایجاب و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
ولی حسین و برفت و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
افغانی و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
را غراب کرده همان خیال روانه قولیت بود و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
ملک و کوهی سیه و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
کرد و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
آنها تفرقی شدند و یکی آن سیه را بایات افغان و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
زبان فاش و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد
با پیش کشی و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و در آنکه کرد تا رسید بهای ملک عثمانی را قتل عام نماید و بعد

موجب دادند و بیعت و چهار نفر صاحب منصبان اطاق بزرگ و اطاق
کوچک که خلیفه محمد متوجه از آن مجلس بود نفر و هزار اسپر انعام کفایت
بهر از آن انعام هموار که سلطان سیم شانه بر فرقه بود دادند
تا این زمان رسم خاین بود که در مجلس تازه جمع از پنج او غلوان های
مرتب بر سر ایستاده بودند در میان سپاهیان و جاسر که تقسیم میکردند
در این باره که در این کاشانه او غلوان بر سر غلط بخش و خروش
در آن مجلس که از آنکه این وقت بر این منظم و مرتب که معضی
در وقت پنج او غلوان بود که در این مجلس با خبری معوضه این کار صورت
خاصه سلطان غلوان هم در این مرتبه بود که سر از این دست و یک
غلط است و یک دیگر سر از این دست که بآن ابر سیم پاش صدر اعظم
سلطان سلیمان پاشا در این طفاک جوان عیونان که جبهه یک
که جبهه مرتبه جمع را که معوضه از آن به نفس و بانی بود جبهه خدمات خاصه
سلطان به انتخاب معوضه و غلوان بر سر از آن که نکرده در این مجلس
یک روز از آن در این مجلس سپاهیان و خدمه و اطاق آخرین مجلس
شش اطاق معوضه خدمت خاصه سلطان تقسیم نمودند و آن دو اطاق
آخرین که اطاق بزرگ و یک اطاق کوچک میامید معوضه که در این دو اطاق
یکتبل شده بودند بر سر خدمت صاحبان چهار اطاق دیگر که نسبت به
شش سلطان معوضه مرتبه و در هر یک از آن سه نفر یا سه در مرتبه
نیمه نفرات که بود که بعضی از آن را از خدمات لشکر و بعضی دیگر جبهه
خدمات

خدمات شش سلطان مرتبه مرتبه در اطاق بزرگ همیشه دولت نفر
و در اطاق کوچک صد نفر از او غلوان یا یا از معوضه و این دو جبهه طبعه و صاحب
در خدمت در جبهه صاحب منصبان چهار اطاق بالا بود که موجب خدمات
شخص پادشاه میامید آخرین اطاق از این شش اطاق را اطاق معوضه
مکشد و دیگر غلوان که میامید و کارها موجب ثواب سلطان غلوان
بود و خود را و رقا همان و در آن مکان و جاسر بر سر از این جبهه مرتبه
باش و فوق مرتبه و در جبهه لطیف غلوان سلطان در میان
نفر مرتبه و در دست انجام این کارها میامید و معوضه خندان شده
غلوان سیم موجب حسن و غلوان حیوانات و بر پات و مرتبه
آلات و غیره معوضه شش بار معوضه اطاق و جاسر در خانه بار ساری
در این اطاق شش مرتبه و تا جبهه از شش صاحب معوضه از جبهه روح
میدادند تا دعا بود سلطان نمایند و نیز صاحب معوضه جبهه خدمت
و زما کردن شصت بعد از آن بود موجب و کتبای غلوان معوضه نیز روح
اطاق سیم بود و با شصتین معوضه در دو از جبهه معوضه معوضه طاق
خزده یا فرشته مرغ (موم حمر) (شعاع) (شیر حمر) (طباع)
بر صرچی (مر باب ز) (اکت حمر) (ناوا) (نود حمر) (شیر حمر)
یا شیر حمر (نور حمر) (که خزده یا فرشته مرغ باشد) و غیره و غیره
موافق قانون سلطان سلیمان غلوان که در هر روز و یکصد و پنجاه نفر باشند
و عدد پنج او غلوان این اطاق تا این سیم که جبهه تا نفر در عهد سلیمان از

[illegible]

در آنجا که بفرستید به صاحب خبر که قوام اردو ده هزار سوار داد و وعده که قوی
 باشد پس فوج او بدو سپاهیان چون جیسجی که از قمر از قمر و بعد از
 به در حرم و مانند شایسته است و بجهت این خطه قمر صادر شد و در قمر
 در راه سپاهیان فرستادند و بجهت این خطه قمر صادر شد و در قمر
 من شمس را که در کشتن کبر سر خطه قمر را قمر را در راه سپاهیان
 سپاهیان خطه قمر را با خطه قمر سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 و سلطان خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 صحیح بود و در خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 حان (ساربانان) را در خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 فرستادند و در خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 بر سر او بفرستادند و در خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 خود را در خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 واقع شود و در خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 لغو و قصاص بفرستادند و در خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 دو قسمت شد و در خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان

و آنکه در میان شاه از عمل جدید شد و شمس فرستاد که سپاهیان را
 و در اجابت کشف نمایند و غیره که به عنوان سبب سلطان محمد است
 جمع که در آنجا است و بود و صادر شود و غرض این شد که افند شد که گفت
 بفرستید و از آنرا که در میان سپاهیان حکم سابق گفته بود که یک نفر دیگر را که
 آنوقت یک نفر که از طرف این خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 پروان که در خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 را که غیره که در خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 و از آنرا که در خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 که یک نفر که در خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 فرستادند و در خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 در قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 در خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 به غیره که در خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 چنانچه که در خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 به غیره که در خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 کشیدند و یک نفر که در خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 لغو و قصاص بفرستادند و در خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان
 جان خود را از خطه قمر را در راه سپاهیان خطه قمر را در راه سپاهیان

جلد دوم سلطنت سلطان محمد چارم
 پنج پیمان کتیف نمودن کن صدر اعظم در خطبه صحت قیامان دوباره بنده
 صدارت نشت بر بند ایشان کرد و میخواست بر ایشان طعنه ایشان بنیان
 کشید و بخواهد از در خارج شود و موجب ایشان ضبط کرد یک سید به نامده ایست
 انظار پس ولید و غلامه و غیره قطع شد و یک نفر بسیار دیگر از ایشان
 که در قریه و پانزده صبر را که فراموش کرد و بقتل رسانید و لیکن در آن وقت
 سپاهیان خارج که در جزیره مرقوم و چاروشان برقرار کرده و مقوم بودند
 گرفته شد و قریه سید عثمان پاشا داد و در عرض این خدمت حکومت قرار پذیر کرد
 و صدر اعظم سید طاهر نادرش در حضور سلطان بخرقه اشاعت مصلحت شد
 او قاعه را که با شخت از نورش که با همین توشی خط را به بعد حیدر و غلام
 و قاهره را و غلامان معارف بسیار صغیر ولایت و قهر در این ایالتون آن
 شهر خراب که حیدر و غلام که بسیار صغیر احمد پاشا و غلام جنگ که گفت من
 حکومت این ولایت را بر سر خود پس از باطله خدیو ام پاشا شایسته در قریه
 بایشان جنگ کرد با غلام مغلوب شد و لیکن احمد پاشا دیگر به خط در در خدمت
 پشاد و قریه و غلام غافل بر او تهمین شورش نمود و بوزران او در آن وقت که بر سر
 و گفت برابر استعدا تو رجم کرده و ترانه تمیز که کاغذ بود و بوزان بشکری
 بان به غیر با جمعه ان هم پاشا آن نبرد در میان بوزان احمد پاشا طاهر و غلام رسید
 و حیدر و غلام را از آن کن جمعی پاشا بسیار است نمود و فوراً ترانه از آن احمد
 پاشا باخت و به او رسید و بصر بشیر و خرم باره مار که و نود و باره او را
 در میان دسته ام که تهمین نمود و بوزان سیدان این خبر به پاشا پسر پاشا پسر
 پاشا

ولت بایستگاه و حکم
 عیاش از راه حکومت است بسیار صغیر متین شده و به همه ولایت و قهر در آن
 اعتبارات فرستاده شد که کس حیدر و غلام را که شایسته بزرگوار و در کس
 با و دو و خدایه دسته ام بوزان آن کس در آن ایالت و قهر در آن
 انظار و شغل کرد و غارت نمودن اموال کار و بایان بعد و حیدر
 او غلام چند شهر بسیار صغیر را حیدر که قهر بزرگ قریه حیدر را بر حیدر با قهر
 تهمین نمود و بالاخره پنج روزه تراج کرد و اوقات به مهر پاشا بنیاد جنگ
 حکم شد که با همه کس که از خود اقدام به اقدام با غلام پاشا در این باره
 حین را باینست و غلام پسر بطرف اسب است فرستاد که حیدر و غلام بوزان
 غارت قریه حیدر به پنج روزه بود و او را شش روزه که غلام کون مژ را به
 چند نفر خود فرستاد و نود و نه هزار نفر حیدر که شش روزه که قهر حیدر
 که به حیدر و غلام بکمال طمان شطراوردان و حیدر حیدر است در آن وقت
 عیاش حین غلام بر سر او باخت و در جنگ مغلوبه زخم کار بر به او زخم بسیار
 و به پاشا بکمال اولی اسباج بدین رسم شهر خود عیاش حین قهر حیدر و غلام
 را در جنگ میداد و او را داد و گفت که بر شش روزه حیدر شری
 در شش حیدر و غلام جواب داد که در شش روزه حیدر مضایقه ناله
 او کو با خوب نشود و عمر او را به آخر برساند و حیدر که شش روزه حیدر
 صدر اعظم طمان داد که جراحات شری را به علاج در بر نشاند و قهر
 حیدر و غلام را که صدر اعظم که با کلاه در او شش روزه حیدر که شش روزه
 زبانت غارت داد و غلام که حیدر که به او خود حیدر و غلام عرض کرد

ار آثار ترکوار من کچ کرک باجر کرک شدن چار نیت کسر هر صخره است
ما را میفرست و هر صخره از در و دشت ما را میفرست و هر صخره از در و دشت
زن بودن نیز شمشیر او را پیش کفر صخره را و پسند خزان خود را کب پنا
که صخره گفت این مسئله تعلیق بر روز قیامت دارد این همه خون بار چشم و
شهر با شتر زدم و کت غارت کوم حالا تو من خود هر که صخره رفت می
خودم را تو هر تو بسم از شب کشته است و من در روز بنا آمد ام و هر دو
با دیرم نهو بشیر و کونا مرا خلاص نمایند صخره عظم گفت با کمال این صخره را میگویم
حکم کرد ما و او را بشیر جانده جدا و غدا را با لایک آب بشیر انداخته در وازه
پاراق بی بخت و بخت طایفه گوشتش انداخته آب را پیش کشید و او از در وازه
بانه جازه حسن را به عثمان شکار متعنا شاخته نصب عثمان فاسد را که شمشیرش کله
بجو و سلاطین او دادند اقامان بشیر و این منصب را از بار او که به از غارت
سپایمان بودند و داشت صخره عظم گفت اینم خدمت که است بکن
او حایت خرم که اگر نرسند نشان صدارت را گرفته هر که مر خواند بپند
صخره عظم با بشیر از والد و اقایان شکر و حمد داشت باز تقاضای
شان خود را از دست داد و در کمال قهار حرکت کرد و قاپودان با شاکه
طوفان شد و در اسلام بشیر که از کار بار بار در دله با غیور غرق کیده
عکس ترانجات داد و نیک غرق شدن کسر دیا رخت و در چشم سلطان
و والد و خاوند بزرگ قاپودان با شاکه در تحت حمایت زن خود سلطان شاکه
خود طایفه نیک صخره عظم چند روز جزیت کوه که در ممبر دیوان خیر شود
چون شهر

خوشه بخوان شده بود که نشان صدارت را به فضلی باش مر خواند بر نیت
صخره عظم حکومت میفرستاد و او را از باب عایدش نماید و عمارت جرج
خواجه سلطان خانم زن فضلی داشت و داشت صخره عظم مقوم شهر میفرستاد
بجست از نیت و نایب یلیان شمشیر از او گرفت مرض نکرد از ابراسیم کیم
صخره عظم مقول احمد پاشا صدیکه مطابقت نمود (هر کس که دهقان است) چون نیاز
باش تا و کینه و خفت در از این نیت کینه دیگر و در حیرت از نیت صای
احمد کیمار قدیم احمد پاشا مقول کیمار ملک احمد پاشا مانور دیا بر کشت و در نجا
بجکومت مصرفت سپاس هر صخره عظم بدید انداخته شد و کیمار حسین را
نیز مرخواست بقیه بر سر دفتر مرا میفرستاد قاسم بر چهار و اتماس او را
نجات داد و خیر خیر در دوزان با قازاده کیمار صخره عظم با کار خود خیر نزد کیمار
او را ختم کیمار بدید انداخته شد کیمار کیمار کیمار صخره عظم عذرت کوه
اقتدار او مرگوشید صخره عظم کیمار موافقت بقیه منصب
قضاوت ترک را در حق نقیب الا شراف قیوم کرد و حکم او را که رئیس
صخره عظم نوشته بود پاره نموده بپاره انداخته کیمار کیمار کیمار کیمار
نوروز را بدو و بغیر از این باز در هرات دیگر حکم صدارت را در دست
و او را مجبور به تغییر دادن نمود و بقیه کیمار کیمار کیمار کیمار
میکردند و از مانع شدن احوال عدالت و کشیدن بوعصمت
کهن نهادن شمشیر و کیمار کیمار کیمار کیمار کیمار کیمار کیمار
نزد صخره عظم نیز طرف شمشیر و کیمار کیمار کیمار کیمار کیمار کیمار کیمار

سلطان فرما می کند او را تسخیر کنه بگویند ظنک غریزان هر فرما که بتر
آموخت با بگویند که در برج بقا سرنگ قرصیر زاده عبد العزیز خدیجه
که از آن غیور بکینه غلام عداوت خود مدعی گویند در وقت که از او قود و مراد
با غور و صدارت انصر بران آمد صوفی همراجه ضبط پنج هزار قرصیر شصت
بسیار جمع بوزان او را بکسر بست تا بخریدار داد و کیار او قازا و مجب در با
نر اسپر و خانه صرف همراجه کفزد و دولت او را که بر خط ضبط اموال اند
و ایمان بسنجت میدان آکسر رسید ابو حیطه تصرف در آورده و خود
بوزار شش روز حبس به با قازا بتبید کفزد کیار او قازا و در قرصیر شش
مراد از بوزار که همه اموال و غریزین صوفی همرازه و اوشتان داد و نصفه
کفزد و بدینا انداختند تقصیر همراش را قاپوچریه با قازا رفت و در کفر
احمد از بنات حکم قتم صوفی همرازه او برسانید شاد را پاره او را قاتل بنیاد
صوفی همرازه با رحم بر صوفی طاهر ابو حیطه غضب اموال محمود میل غریزات
در عهد صدارت بر مصطفی در دفتر داشت و بوزار صدر اعظم غم نداشت
منتظرات خود را به عیب ورد و بوزار صدر اعظم صفات و میم که داشت دید
کوت درویش بنیاد شیت بنیر غمخورد اعظم شرم در دامن داشت روز
او در صوفی همرازه بنیاد بخت آورد و بران رجس القانم که اگر غریز
رشد و در دیوان بعض او میرسانید و ن تحقیق رسید که اموال بر عیسه را
ضبط میکرد و خوشتر را کوب برنت و بکشد که سر نازند از طنز غمخورد
مرغوبت چوب مقرر نهاده داشت و یوم سلطنت سلطان محمد را غمخورد با بنان

و غلبه از بار او را بر تنیت جلوس و تجدید معاود و مصالحه بباب عالمه از نفس پیر عبید
از جانب نصیر خان و آنکس که پادشاه ضعیف نفس متکون المراج و بحکرم جابر امام
قلیان شسته بود و اگر که دید و جوار که با شرفات شرف حضور سلطان شرف
شده و ادراغ او است عارضه دو معاونت که در زیر که عبد الله نصیر خان است
نصیر خان مملکت را از دست پدر که شمره قد پادشاه میسر که در نصیر خان از شاه
امیر محمد هندوستان مدخو است قرا که بعضی از ولایات تو را از راه او
و اگر که نماید میر جلوس به جهان شاه است سر مرزا شکر که بعد نصیر خان آمد و خان
شاه را بعد از نخستین لشکر هندوستان عثمان شده و پادشاه ایران که کجای
لیکن عبد الله نصیر خان در روز ستر و او لشکر که هندوستان را عقب دو ایند
و بعد پدر خود که نوشته نظر آمدن لشکر ایران را به کستان و انمود که و و
و نصیر خان از راه او ایران را پیشان شده به سلطان عثمان اتی آورد
و در همان اوان محمد خان از جانب پادشاه ایران بر جسم غارت و او را بیک
کرد و باقی غارت برک بجزیر سلطان پذیرا شده و در سپهر فیل که از جانب
پادشاه خود آورد و بود او را انمود بباب عالمه جلوس سلطان حیدر ابد و اول
و سلطان اعلان کرده نظر را رسید که به حال بود و او را بجزیره توقیف داد
بود در محض نمود این دو دولت با اینکه انجا در دست موات با دولت شانه یک
کسر از بار او را بر تنیت بباب عالمه نه فرستاد و دولت و بدین
در باغ که گفته شد غارت و جدال بود سیر فوق العاده به سید محمد فرستاد
تا تنیت جلوس نمود و طلب صلح و در میان اینک کتایف طرفین مطرعی طبع

میان خیزش و خیزش خود را در کعبه و دیوار وقوع انقلاب در دیار عثمانی منبج فرورد
 دوباره از او مطالبه کردند و او بر این و آن مطلب با عزم کردید در این اوقات قاطع
 او غلبه را نیز بخود علی کرد و بعد از قصاص خون سپاهیان از یکدیگر کهان بطرف
 این حرکت کرد و در دست او صد عظم سپاهیان و سپاهیان را جمع که
 که می نری را که در کشتن سپاهیان و او غلبه و فتوای می نمود که در ده بلیه خوانند
 حاضرین همه سکوت چشمه کرد و نگین قره چاقو سپاهیان را غلبه شد
 استند در این میان و خبر شدن از آن سپاهیان فرار بطرف خیره را
 با سپاهیان توسط ذوالفقار قاف و روزی چارم برت و دلت خود را ظاهر
 ساخته به قران قسم خوردند و از آن جهت بر سر شدند و وقت یکدیگر
 اتفاق رسید و در این میان جنگ غیر ساد با سپاهیان همه بر یکدیگر
 کشتند که از این کار خیر پیشیم قره چاقو کشتن بی نهایت بود
 روانه شوی تا نیز از جنگ شما پانجم سپاهیان کشتند با یکدیگر کهان
 با اتفاق میروم اگر در روزی در این نام و تمام تمام سپاهیان از یکدیگر کهان
 پسند شما جنگ غیر میروید و این نشان کشتند و جاکه اقایان بروند نیز
 با نامیروم و وقت یک خط شریف از سلطان ابرار کرد که سپاهیان
 و یکدیگر کهان را به اتفاق و تقا و دعوت و تصدیق می نمود و یک قوا از مشروران
 که در خیز و هوا خوانان و این خیز و دولت نوشته بود و بعد از امضای علمای
 پیران قره چاقو و بعد از امضا شد و کشتند و خوانان که در خیز را با او
 دعوت نمود اگر قهر کردند و وقت فتوای یا غیره ای آنها را امضا شد
 لیکن

لیکن این غلبه امضا شد و بعد از آن سپاهیان و سپاهیان را
 که در خیز شد و متعلق گردید و قریب با چارم روزی و سپاهیان و سپاهیان
 و کشتن جنگ با غلبه در کشت فرمان قاطع و بعد از کشتن
 و کشتن با یکدیگر کهان بطرف و در این اوقات که در کشتن
 و بعد از خیز و در آن کشتند و در آن خیز و در آن خیز و در آن خیز
 به سپاهیان مرجهت نمود و بعد از آن کشتن و در آن کشتن و در آن کشتن
 نیز کشتن با یکدیگر کهان و در آن کشتن و در آن کشتن و در آن کشتن
 نور است که در آن کشتن و در آن کشتن و در آن کشتن و در آن کشتن
 ش که بود و در کشتن و در آن کشتن و در آن کشتن و در آن کشتن
 و او تراق غیر معاف شد و کان از خدمت و قطع شد و او را کار افتاده ای
 کشتن و در آن کشتن و در آن کشتن و در آن کشتن و در آن کشتن
 راه نهند و هر روز از این کشتن و در آن کشتن و در آن کشتن و در آن کشتن
 که در خیز شد و در آن کشتن و در آن کشتن و در آن کشتن و در آن کشتن
 به منبج و بعد از آن کشتن و در آن کشتن و در آن کشتن و در آن کشتن
 صد عظم که در کشتن و در آن کشتن و در آن کشتن و در آن کشتن
 که منظر از این حرکت خیانت بدولت نبود بلکه منوحت قاطع و در آن
 از راه زنی و تحت و تاز و لایات باز دشته قوه چاقو و در آن کشتن
 منصب نام خورشید قبا است و بعد از آن کشتن و در آن کشتن و در آن کشتن
 نمود صد عظم منوحت خواهر نام و در آن کشتن و در آن کشتن و در آن کشتن

که هم عمل نموده و از سر داده بود و وقتیکه از این باب با جمعی از بزرگان کرمانی
 پیش از این با شش شش شرکت و جنگ جوین اردو در صدر اعظم مشایخه کرده و
 بنوبه استعمال اسلحه می نمودند و طایفه پاشا با شش شرکت که پیش رفت
 که جزیر در دفعه قصاص احمد را در یک کوه در کشته قاطر چار و پنج با چار صد و
 به استقبال طایفه پاشا و قاطر پاشا و در غیر دیوان بخش میسم هر فرد ده دست تیر
 و استیر شاد و در ده با هم و همیشه جمع از شاد و از یک شاد یک
 حاکم بنام و طایفه پاشا از این استیر می بود و هرگز شاد و شاد شاد شرق
 شده که قاطر چار و طایفه احمد را قتل می کرد و هر یک از این کوه پاشا
 این که شاد صد اعظم پاشا بنده پاشا دست از قتل بر کشید و بر روی
 که جزیر به موت و مرد و در دیوان شاد که کوه به زمین رفته و وقتیکه
 مشرق شد طایفه پاشا و جمعی از شاد که در کوه پاشا و در بار صدر اعظم
 به پاشا و در بار صدر اعظم که شاد در کوه پاشا و در بار صدر اعظم
 به پاشا و در بار صدر اعظم که شاد در کوه پاشا و در بار صدر اعظم
 و بزرگان سران و موقوفه که جزیر بطرف نقد رفت قاطر چار و پنج با چار
 شاد را در جنگ طفره زده بود و از کوه پاشا و بطرف کوه پاشا
 نوگند رفت و قصاص احمد به آن شاد و او را که در صدر اعظم
 به اسلحه به جهت مودت در این جنگ لشکران پاشا شاد
 صلات شد و با خیانت در او و نیمه و یک کوه پاشا به پاشا و در اقامت جنگ
 نمود و پاشا پاشا از در آمد و دشمنان ایشان مجبور به شکست شدند
 و در

و در کشته شد و دو کوه از بزرگان کرمانی با شش شرکت در عوض اینها
 پاشا را و در دو بوجب اغذیه تاز و در و طایفه پاشا و در بار صدر اعظم
 و قصاص احمد و قاطر چار و طایفه احمد که از کوه پاشا و در بار صدر اعظم
 بود و در طایفه احمد و طایفه احمد که از کوه پاشا و در بار صدر اعظم
 نفر از این حرم او را در این تون خود قسم که و در طایفه پاشا و در بار صدر اعظم
 پس پاشا بنده و کوه پاشا را که در کوه پاشا و در بار صدر اعظم
 به پاشا و در بار صدر اعظم که شاد در کوه پاشا و در بار صدر اعظم
 پاشا و در بار صدر اعظم که شاد در کوه پاشا و در بار صدر اعظم
 و مقصود که شاد سر او را به اسلحه میسم و در عوض شاد که در کوه پاشا
 این اوقات در جزیر کوه پاشا و در بار صدر اعظم که شاد در کوه پاشا
 قاطر و در پاشا و شاد در پاشا و شاد در پاشا و شاد در پاشا
 شاد و قاطر و در پاشا و شاد در پاشا و شاد در پاشا و شاد در پاشا
 نمود و با خبر در مقابل شاد و در مقابل شاد و در مقابل شاد و در مقابل شاد
 که به پاشا و در مقابل شاد و در مقابل شاد و در مقابل شاد و در مقابل شاد
 قید رسید و پاشا پاشا که شاد در پاشا و شاد در پاشا و شاد در پاشا
 چنان و شاد چنان از پاشا و شاد در پاشا و شاد در پاشا و شاد در پاشا
 در کوه پاشا و شاد در پاشا و شاد در پاشا و شاد در پاشا و شاد در پاشا
 و شاد در پاشا و شاد در پاشا و شاد در پاشا و شاد در پاشا و شاد در پاشا
 بر آورد و در چادر و در اقامت شاد که پاشا و در بار صدر اعظم که شاد در کوه پاشا

مرصه و حرکات شکر و جاکر قن مجهرین در کتب رخنه باب عاظم
 و قمر که هر جزیر غل و قتل مقرر اطلب کمر بود صدر اعظم درین خبر
 با آقایان لشکر شورت کرد ایشان قمر که کون خوشش او را صلاح بدیدند
 و کوشید که بغل و قتل مقرر یکن بود و جز او در صد و سیصد نفر از آقایان خوا
 آمد لیکن در نیوقت که هر جزیر از کون تار و دوش صد عظمی است سلطان
 والده بطور کامر و شب به شورت آقایان مقرر با پیشش قمر بزرگ
 غلطه مقرر نمود و افسر ایشان در مرکز خودشان اذن از نو داد و جز از آن مجور
 بر قن که نو این در پست بود و هر صرح و طبع و بد رفتار که جز در شورتین پس
 از بار غل و شورت ایچا که بود جمع کثیر از رشتن خاص که به بن فضل مقرر و قاضی
 بول داد و ایچا مقرر و دست خیره بودند به قمر است و صانع زاد و عارض
 شد و ایچا داد و بودند مطالبه کرد و در چهر او را به محکم که قمر که در در خوش
 بنسکه در بار او قمر که جواب ایشان را گوید بستانه قمر بنابر کشتن و دشنام
 داد و نرا بدشت قمر گفت من این حرف نارا نرفتم و ایچا از محرم که قشطن
 در قمر بنابر بنسکه افسر خدای را بنابر بانی کمر و خرج پست مقرر کسان امد
 و چه که گفتا به شورتینما قمر بنابر و ایچا مقرر و شورتینما بود که نصب مقرر را
 بر او بدید لیکن سلطان والده و صدر اعظم نصب نر بوزار به بهای هفتی
 هر شورت در جز او پائین تر بود و بداند و سبب اشحاب بهای هفتی این
 بود که او را ضعیف و تریا که بجز آوردند کمان میسر که در کسیر خطای
 حرکت خوا کرد و لیکن در این مسند خطی که در نرا که اندک نرا نرا جز از آن دوست
 صدر اعظم

صدر اعظم باب بنیاد رشتن مبدل ابد و ت کرد و نرا که صدر اعظم شورت این
 شصت بزرگ را به شش صریح و قن که در تحت حمایت او بودند داد و شود بهای
 اقدار یکن نمود و عیب بغیر از مقام را نام بستانه در صد و سیصد نفر
 بر آید لیکن صدر اعظم بود و بنسکه که بکند در و داد و مقرر غل و نصب شدند و قمر
 صبر نرا و بهر کمر و لیکن نرا بنسکه صدر به بهای نرا به شورت خوش قرار
 خیر نرا در در حضور و کشتن شان مقرر نمود و بنسکه قمر از آقا سلطان والده
 پیغام داد که اگر قمر بزرگ روم ایچا به شورت عارض و آقایان نرا نرا و در مضایقه
 کرد و کمر بنسکه چنین به قمر بنسکه و در عیال نرا نرا داد و بودند در حکم
 قمر صدر نرا در مضایقه مقرر نمود و به حمایت قمر از آقا والده پسر که در در شورت
 بود و نظر سلطان بنسکه و حکم لقب مقرر را صادر کرد و جانشین را به نصب بهر از شورت
 تحقیق قرار داشت روز جز از آن که در و شورت افسر بزرگ بنسکه سلطان بنسکه
 عزیز بنسکه رشتن را پیش انداخت که بوزار مقدم بنسکه کمان پشا وزیر و دویم بود
 گفت اقدار اگر قمر بزرگ روم ایچا به شورت برو پائین تر و در بهور قمر بزرگ
 انا طو که بمان و اگر مقرر مقرر و نصف در زار کا در نرا و بنسکه شورت او را در نصف
 خرج نمود و زار دیگر بنسکه را که در و بنسکه کتف و شورت او را پائین تر از شورت بهای
 قمر نرا و بنسکه مقرر بنسکه نرا قمر از آقا و جانشین نرا نرا بنسکه شد و
 و بهر بغیر از قضاوت روم ایچا مقرر شد و قمر نرا طو که بکار او رفت
 و حکم نرا و قمر بزرگ انا طو که کرد و قمر نرا قمر نرا نرا نرا نرا نرا نرا نرا
 زاده و منصوب شد در این تغیرات نرا صوب به شورت و مقرر نرا

تغیرت را نیز انقیس را نفعی بر دست و در خصوص عمر قاضی زمر غزل و انقیس
 را مطایبه نمود و در ملک و قاروا ب زیر این بار تر قاضی غزل قول قبول نمود
 پس غضب انقیس را علی افسر ششم پیاپی برادر خود گفت که خدایه در پیش با
 دولت و صلح و دوستی نموده و با غرضت بنایه و خردا دیکم که شایسته و کثرت بختی و
 و آنکه قدم در خیمه ای بر جواب داد که بهر کس که بخواهد او را جوابات میسر شود
 دیگر نخواهد بود و ان مضایقه را به خواست که داد بر غرض انقیس ازین سخنان فرود گفت و
 این پادشاه را که بهر جس نایند اوقات بی تیغ و شمشیر گفت و وقت که
 توبه بکس چو شمشیر و کشت خود را بر کوه که از غرض انقیس گفت این شمشیر
 بریدن این تیره را که شمشیر بشیند و ضربت و کشته بکوه در پیش نموده
 آقا چون این خبر را بهر مطایفه رسد انقیس شنید بر اسم بر آمد و در خانه
 کیلیک جمع شد و آنرا باق ابراهیم حیران نفعی فرستادند تا ایچ را حیر
 نماید بهای با ملک شد گفت آقا ان چه قدر دارند که در این کار را مدافعت
 و تفریق را قیاس و این مراجعت نمود و از ان صادر کاتب را نفعی فرستاد
 میان ایشان سخنان تلخ و درشت بهاد شد و لاخره انقیس گفت این
 خبر خرابی دولت و کفرین را ثوت فایده دیگر ندارند اگر چنین بشود
 از خردا دیگر در محله شریعت نهم نشت صادر کاتب مراجعت کرد و
 و هر چه خواست بر کفیه انقیس فرود از برای آقا ان پان نو خردای ان
 روز آقا ان در میدان نوب حیران بهر ابراهیم پادشاه را باز دیدن و
 که تعمیر کرده بودند بر شمشیر و انجا به صدر اعظم و در خصوص غل معنی اصرار نمود و
 و توبه

و در نصب این مطلب نهم نشت برادر فرستاد و لیکن خواست ان قیاس
 اوقات آقا ان باشد تمام در مقام ابراهیم بر آمد و گفتند حکم عربی بهای
 رسد از میسر ان شغری که نسیم شد و از خردا حیران را که در تحت
 کمالش آقا بود پس ان حیران شد و منصب شمشیر را به او دادند حکم تا از بخت
 دولت سلطان را بوسیله و به خرقه خرمی که دید چون به جا و غرت
 حیران تر از ان دولت بود و از خرمی به سر میایید و کز است
 را که شمشیر است بی اسم بهر حیران بر اند چو پادشاه و آنکه در کرد
 و در حق او احترامات برکت بعمر آمد و قمر که او را بهر اسرار
 در میان نروستان قاپو آقا و خرمی در بر کسید و حیران
 سفره دریا خولت لا را کونند و سر آقا را از استقبال کردند
 و به اطاق قاپو آقا بردند در انجا خلعت پوشیده بفرستاد سلطان
 رفت و بهر شرف شدن دست بر سر حیران که دید چاه نقره و
 دست نقره چو چرخ در وقت داختر شدن و چرخ شدن زمرای
 نوار و در جو حرکت میگردانند حاجان ذوق و در تاریخ از برای او
 کشتند و بعضی نیز بخش کردند و او را میفرمایند زیرا که حیران
 انقیس نوب غزل بهای و نصب او شده بود و بهای را در حق
 به کمالی بون برود و از انجا به لایزال روانه داشتند را لایه و قمر
 پر کوشش و عمارت را بر سر حیران داد و هر فن را طرا حیران
 چهار ماه بهر غزل شمشیرش معین از وقوع شمشیر

دری که در آن کوشش و قیام بود ملک احمد پاشا صدراعظم بود و بطریق
 میوه که در آن مایه گرد بود اسباب غل خود را فرستاد و چون قوت
 در خزانه پاشا رسید قریب یکصد گندم که در آن کوشش
 بزنند بطوریکه در آن کوشش یکصد گندم که در آن کوشش
 و البته در آن کوشش یکصد گندم که در آن کوشش
 که صنف را میر نمایند آن کوشش یکصد گندم که در آن کوشش
 و و کای که بخت تاب این تیر صد و پست هزار دو کاه صنف
 خزانه بود و هزاران حرفان بود را میر نمایند تیر صد و پست هزار دو کاه
 را بر داشته و دیت و چهر هزار گندم که تاج دار بهند تاب آن کوشش
 قوت داده شود و بعد از آن کوشش را بر هزار بردند و ناظر با نظم باز در
 صنف را بر کوشش آن کوشش و عرض کردن با و کای که کشفی و کوشش
 در این کشفی به حسب و انظار قش میفرستد به اجماع تیر صد و پست
 و اخراج نظم نموده صدراعظم تیر شد گفت که کوشش را بر نیم بر دین صنف
 کشفی بحق خدا قسم است که این سخن را در حق خود بفرستیم و ما سمان
 پاک اتفاقا میباشم و از آنجا که بعب الیوم تیر تیر رفته و عرض حال کرد
 تیر عذر آورد گفت من دیان که را به اخبر میفرستیم و وقت رمضان را از کوشش
 جماعت زن ساز بطور تیر تیر گفت چه طریقت که در آن کوشش سلطان
 از این کوشش صدراعظم خود را در کوشش را کوشش و در صنف
 تیر عذر آورد گفت من دیان که را به اخبر میفرستیم و وقت رمضان را از کوشش
 جماعت زن ساز بطور تیر تیر گفت چه طریقت که در آن کوشش سلطان

در آن کوشش یکصد گندم که در آن کوشش
 و و کای که بخت تاب این تیر صد و پست هزار دو کاه صنف
 خزانه بود و هزاران حرفان بود را میر نمایند تیر صد و پست هزار دو کاه

خواجه شمس بن محمد خورشید پاشا از اساکت که با بهانه و قیام
 انما فرزند یکم نشاء او را کوشش و مجبور به بر سر تیر که در آن کوشش
 هزار و انده شده در میان بازار کاشی که در آن کوشش
 کشت بر این شمشیر در میان کاشی که در آن کوشش
 همه و کای که بخت تاب این تیر صد و پست هزار دو کاه صنف
 مشر و روان صنف بطرف سراسر رانده شده هر دو جاذبه سراسر تاب
 سعادت از جماعت کعبه و بازار سراسر کوشش و در آن کوشش
 عدالت شانه شده سلطان در جواب سعادت به تحت نفست روزی
 صنف به سعادت در آن کوشش که در آن کوشش
 و حلا میوه یکصد گندم که در آن کوشش
 نماینده سلطان فرمودن بر کوشش شمشیر و در آن کوشش
 حکم کرد و صدراعظم را با و کوشش خود جرت رفتن کرد و دیگر را به کوشش
 و صدراعظم از شربت تیر تیر بود و به پیغام را کوشش
 از طرف سلطان آورد که همه ایالت را موقوف داشته غرض کرد و بود که
 ایالت را از هر قانون سلطان سلیمان مطایبه نمایند شمس بن محمد که خطیر
 نشان داد و محرم را به تفرق شدن کشفی نمود و در آن کوشش
 کوشش و با کوشش که در آن کوشش
 خط و قیام را کوشش شانه تیر تیر که در آن کوشش
 به کوشش را خراب کوشش تراغ میانه مقدم نهادن که کوشش

فرز کرد و در میان آقا باقی خود را بنشیند خاندان بر اطاق ایران پس بدین
 رختند و سلطان نواله بفرستاد و برایشند صد بار آورده پرسید آمدند
 آقا جواب داد چه آمدن پران پادشاه شدن صدای سلیمان و الله دست
 که با آن آن ترش سر بدیدیت و اندر ترش سر چیت لهذا در بارشند
 اطاق بر اطاق فرار نمود و در اطاق چتر در میان دو لایب بخت
 پنهان کردید سلیمان با تابش در اطاق نشسته به اطاق آمدند و در
 زمین دو لایب پر کن شدند که از خواجہ نارسیدند که گوشت مرزوم
 بنام بکر را برید بگردان آوردند و در آنوقت تا آخر که خورشید این
 زن که صاحب پند و نور بود مدتی در خط جان خود خوشید و در پیش
 او خورشید بران یا فیه بلس قاتل او را نوشتند

صدر عظمی باریس افندرو و دو نفر از خواجہ از ترک درخشانم
 خورده مرخواستند و باریس افندو صاحب مرخواستند و در وقت از طرف
 نیکی که گمان آورد که سر اسیر نفع خواجہ نارسیدند و صد عظم
 بخت در میان آقا باقی دعوت می نمودند و پادشاه این مخصوص از باریس افندی
 شرت نمودند و آقا باقی در صبح وقت صدر عظمی عقیقه یک چرخ گمان را بر پشت
 کمر بستم و دستا دوخته تیر بوزان بزرگ گرفت و در غار غریب درخت دید خواجہ
 نارسیدند و آقا باقی و دو نفر از خواجہ بخت بزم از درون و کشتن سخن گفتند و میزدند
 و بخت کمر کشتن نرسیدند صدر عظمی فرآیندی نه خود مر جعت نمود و
 در بعضی در وقت نفع خواجہ از طرف سلطان آمد و در خواجہ کرد و از قلع
 ساری

زار قتل و از پیران در مطیع کردید و نرسیدند صدر عظمی خدمت سلطان رسیدند
 اسیرین از قلع آتش خبر داشت خدمت را بصد آت بکن آختیان بر سر آخت
 صدر عظمی در طرف سار کوش کرد و بعضی از اسیرین را کشت و پخت کشتند
 در آنجا که الله پیر داشت و بود که آقا باقی نیکی که گمان از آن در خواجہ
 نرسیدند و دستا چرخ بزم را یکبار چرخ بزم را کشتند که در خانه کرد و بخت
 روزش علما را بفرستاد و دعوت کرد و در خواجہ در برابر تار دیوان کشتند
 سلطان بر بالای آن مجلس نمود صدر عظمی در طرف راست بر پشتا و در چپ او نشست
 با پشتا چرخ اوقا و چرخ استیج شد و از میان طرف صف بنشیند و با چرخ
 نیز با صلیح و حریر از دو طرف صف کشیدند و میان آقا خواجہ کرد و این
 نشسته بود و رفته در پیلور صدر عظمی با پشتا و خضر زاده که از علما رسیده و خرقه
 بنقد ریشید مستعد که سخن منصب مقرر بفرستاد سلطان تینت تفتع عرض کرد
 که تفرقه علم شریف حضرت سلامت را پران آورده سلیمان پاک استعد
 را به جمع شدن در ایران دعوت نمایند

زینکه دقایق مذکور در صدر سلطان وقوع حیات آقا باقی شکر باقی
 حکمران و مقرر بعضی از علما را در آنجا که یک چرخ آقا شربت را به جمع نمایند
 چون روز شد قرار بر آن دادند که مسجد بزرگ که منسوب است اجماع و مؤرخین است
 بجمع شوند و در آنجا که را در آنجا که به نرسیدند که سر داشتند نیکی که گمان
 خطبه مقرر در آنجا که یک چرخ گمان پنهان کرد و در آخر گفت خواجہ نارسیدند
 سید سلطان و الله پیر کشته اند و با قصاص خون او را مطالبه می نمایند

میان صد بار او را که در توارث دایه پرست و کشیدن این سخن به او بیاورد
 ناکت شده و آقا به دشت و دشت اشاده و نسیه که یکدیگر که آنجا
 ایشان دل خوش نیشد اغلب عمار که آقا جان طلب کرده بود و عذر کرده
 و بعضی دیگر خدمت سلطان رفقه در پار علم شریف حضرت شده الوقت
 خدمت سلطان که شکر تین مقرر تازه به میان آمد زیرا که مقرر بق
 بانیک که به خدمت سلطان دعوت شده بود حضرت خود دیدن سلیمان آقا
 خواجه با طرف داران و والد جوان ترخان سلطان به آتش ابلیس
 افتد سر را داد و صده عظم به او رفت را که تازه مقرر شده بود
 لطفی نموده است را به چشم خود و شکر بود مقرر شده و در سینه
 در دعوت افریز را زلفت صدر عظم حفر زاده را از بر این کار معین نمود
 فرمان او را داد و خواجه را ده مقرر را که در این کار معین نمود
 در سینه افتد که مجبور به کشف سلیمان آقا دعوت شده بود حضرت که دید
 و بالا تر از حفر زاده به سینه و در بطور مقرر سلطان و عمار که مقرر حفر زاده
 چون مو ضعیف به شمر بود سخن کشف عمار بی که مقرر قاضی بزرگ در مقام
 بود و مقرر قرار گرفت لهذا خود را در را مقرر بزرگ نام طایفه که در مقرر حفر زاده
 فرمان نصب مقرر را مطالبه کردند عذر آورد که حضرت و بخانه مقرر فرستاد
 و بجا زاده که مقرر بزرگ در مقام پادشاه بود از پس دادن فرمان مقرر سلیمان کردید
 چون این کار انجام گرفت نمایان از بالا مقرر را در مقرر حفر زاده
 رساند آن را به جمع شدن در پار علم شریف دعوت نمود و مسلمانان فرج
 پنج

فرج از مد طرف حرکت کرده در پار علم شریف جمع شده و شهادت میان و بیجان
 پار علم آمده و یکدیگر که آن مقرر زلفانه قدیم نیز از حاشیه بار خاندانه تا زلفانیت
 کرده در مای علم حضرت شده و از آن ایشان شش غیرت حایمان آید و تحت سلطنت
 افر و شمر که در وقت قلب انباشت خود در صواب دید و بوسیله مقرر حفر
 بانیک که یک آقا مقرر در مقرر بزرگ است و او مقرر که یکبارش آقا حاشیه که
 در دوران حضرت شده و الا آنچه مقرر عدالت است با ایشان دشت و خواست ایشان
 از مقرر آن خط شریف که آن خردمند و در حجت حایمان ایشان مقرر عظمی
 حاضر شده و یکدیگر که آن مقرر زلفانه جدید مقرر طرف مقرر حفر زاده و حاشیه
 یک در سینه بران شده و آقا جان در مقرر سینه نشسته و فرج حاشیه در جواب
 آورده خط شریف گفت مای مقرر سینه در این مقرر در این مقرر حفر زاده با حاشیه
 نمایند و مقام دفاع حاشیه مقرر حاشیه که مقرر مقرر حاشیه که مقرر حاشیه
 گفت آورده بانیک که یکدیگر را قطع کرده و بر که در مقرر سینه است مقرر حفر زاده
 قهر که یکبارش را حاشیه که گفت خست و ناکت قرار را به شستن داد و اگر
 این مقرر را از مقرر حفر زاده بانیک که یکدیگر تقسیم کرده بود و حاشیه شست و از این
 عذر که مقرر حفر زاده مقرر حفر زاده مقرر حفر زاده مقرر حفر زاده مقرر حفر زاده
 و عجب افر مقرر مقرر حفر زاده مقرر حفر زاده مقرر حفر زاده مقرر حفر زاده
 و آقا جان شکر شدند و مقرر حفر زاده مقرر حفر زاده مقرر حفر زاده مقرر حفر زاده
 و مقرر حفر زاده مقرر حفر زاده مقرر حفر زاده مقرر حفر زاده مقرر حفر زاده
 صدر عظم سلیمان آقا مقرر حفر زاده مقرر حفر زاده مقرر حفر زاده مقرر حفر زاده

و کار در دست می رسد که عدد و شان در میان آن معلوم نباشد. در این
مجلس و این تفت کشند و از دست حکومت خواجه ابراهیم
شیرین در دست صاحب که در بود و است که م ۱۱ در دولت قوی کش
عاشق افغان محمد و وزیر که چنان بسیاران و سرکران و قضا و بیج و عدالت

و در وقت کسب بار در دست عرش

و این که در دست چند صاحبان است

شاید لیکن در وقت خواجه ابراهیم

نهال ترین و بهر ترین برکت

که خواجه ای یغیاری باشند

افا و شایع و عرق بر

عمل و نهاد جلوسیم

تا ابد که کز

خواجه

این کتب و خداوند به دست رسد که ترجمه جدید از تاریخ طین حکیم
آل عثمان که در حبس ابرق و به حضرت ابراهیم مبارک شایسته عدالت
این سسر بر در و هر طرف سپردن و نشسته و سر سلطان ابن سلطان
و سلطان و خاقان ابن خاقان ابن خاقان و انوارین بر ترجمه آن نامور بود
و در دست هر طرف و نشسته تقریباً نه بهر قهر و در دست مبارک مبارک در دست
و در دست هر کس که به در دست و بهر طرف آن به دست می رسد و نامور بود
و تقریباً نه بهر قهر و در دست مبارک مبارک در دست مبارک مبارک







